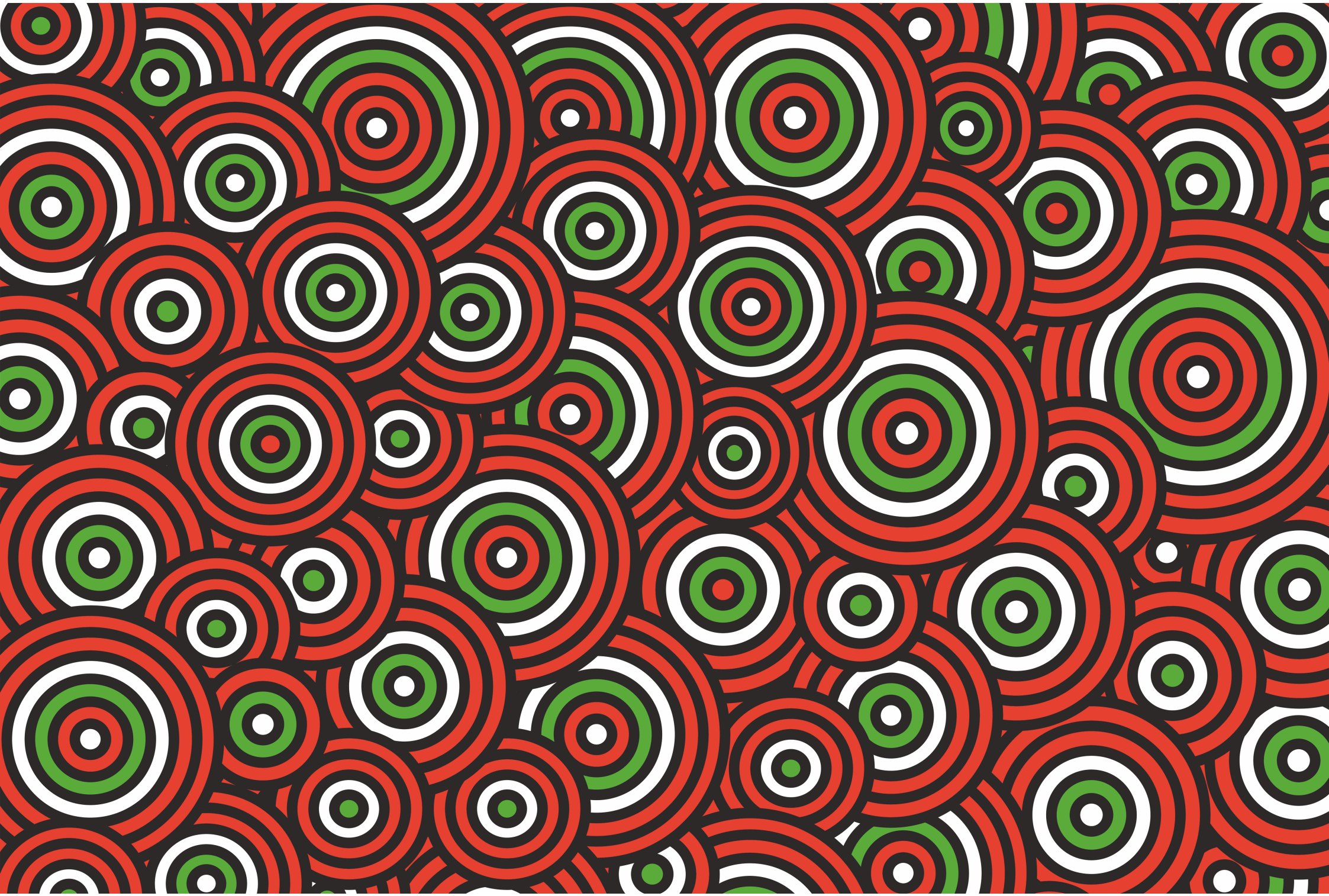

به کوشش
مرجان ساتراپی



این کتاب در یک ماه ترجمه شد. امری
محال که تا لحظه آخر چون سرابی دور
دست و خیالی به نظر می‌رسید. شور و
عصیان مردمی شجاع و آزاده توشه راه
ما شد و ما را راهی کوچه‌ها و خیابان‌های
ایران کرد. دیگر سخن از سراب نبود. این
بار در برابر ما چشمه‌ای پدیدار شده بود؛
زلال و روشن چون دل مردم سرزمینمان.
بر ما ببخشید اگر متن ما هنوز ایرادی دارد.
زمان اندک بود و شوق دیدار فراوان.

نشر ایکونولاست

L'ICONOCLASTE

۲۵ شهریور ۱۴۰۱ ، مهسا امینی فقط برای اینکه حجابش را « خوب » رعایت نکرده بود، در ایران در اثر ضرب و جرح مأموران گشت ارشاد جان سپرد. مرگ او موجی از اعتراضات را در سرتاسر کشور برانگیخت. این موج جای خود را به انقلابی فمینیستی داد که از سوی مردان حمایت میشد و این پدیده‌ای نادر در جهان بود !

سوفی، قلب نشر ایکونولاست و دوست عزیزم میخواست به هر قیمتی کاری کند. او دوست داشت به جای تمرکز بر خشم و ناباوری، برای جوانان ایرانی که تا این حد توانسته بودند او را تحت تأثیر قرار بدهند، کاری بکند. ایده این کتاب از آنِ او بود. او تصمیم گرفت که نام اوّلین رمانِ مصوّرِ خانه نشرش چنین باشد : زن، زندگی، آزادی

با آلبا بکاریا ناشر این اثر شروع به کار بر روی قالب و ساختار کتاب کردیم. به کسانی نیاز داشتیم که ایران را بشناسند. فرید وحید، دانش آموخته علوم سیاسی و متخصص در حوزه مطالعات ایران در بنیاد ژان ـ ژورس ؛ ژان ـ پیر پرن ، خبرنگار پیشین لیبراسیون و عضو کنونی مدیاپارت و عبّاس میلانی، مورّخ و مدیرِ مطالعات ایرانی در دانشگاه استنفورد از جمله کسانی بودند که بیدرنگ به ما پیوستند. سپس با بیش از بیست تصویرگر که کار آنها را از پیش پسندیده بودیم تماس گرفتیم. آنها پذیرفتند تا با تکیه بر متنها و سناریوهای کارشناسان برای ما تصویرگری و طراحی کنند. ما چهار تصویرگر ایرانی و سیزده تصویرگر از اروپا و آمریکا انتخاب کردیم من که از سال ۱۳۸۲ با کار تصویرگری خداحافظی کرده بودم، چندین طرح تازه کشیدم، چند متن نوشتم و جلد را طرّاحی کردم.

تا آن زمان نمیدانستم نظارت اجرایی برای چاپ یک کتاب به چه معناست، هنوز هم نمیدانم امّا به خوبی میدانم که این کتاب دستاوردِ یک کار مشترک است.

حاصلِ کار اثری است که شما در دست دارید. این کتاب همزمان در کشورهای زیادی چاپ خواهد شد و رایگان و آنلاین در دسترس ایرانیان قرار خواهد گرفت.

این کتاب دو رسالت مهم دارد :

اوّل اینکه تلاش دارد آنچه را که در ایران می‌گذرد به تصویر کشد و اتّفاقات ریز و درشت و پیچیده پیش‌آمده را برای مخاطب غیرِ ایرانی به بهترین شکل ممکن تشریح کند، حتّی اگر امکان بررسی تاریخ ایران از همه ابعاد آن ممکن نباشد. آنچه امروز اهمیت دارد جنبشی مداوم است که هر چند از آن سخنی گفته نمی‌شود امّا همچنان زنده است و پویا.

رسالت دوّم کتاب این است که به ایرانیان بگوید شما تنها نیستید. هر چند سیاستمداران جهان فقط اندیشه سیاسی دارند و صرفاً برای منفعت مردم ایران قدمی بر نمیدارند امّا جامعه مدنی غرب در کنار آنهاست. گواه آن، همکاری بزرگ هنرمندان غربی است که در این کار عظیم ما را یاری کردند. برای یک هنرمند چه کاری با ارزش تر از حمایت هنری او؟

برای سالگرد مرگ مهسا امینی، برای نبرد اصیل و دلیر مردم ایران و به یاد و خاطره سوفی که اواخر بهار ما را ترک کرد دِین خویش را با فروتنی و در راه آزادی که ایرانیان تا این حد سزاوار آن هستند به شما اَدا می‌کنم.

مرجان ساتراپی

فهرست

۱۰
تاریخ ایران، خوب و بد
عباس میلانی، تصویرگری مرجان ساتراپی

سخن از یک طغیان ناگهانی نیست بلکه حکایت تکانهایی شدید است بر پیکره طولانی تاریخ که زنان پیوسته در آن پی مطالبه حقوق خود هستند و قطعاً به آن دست خواهند یافت.

۱۶
۱: رخدادهای مهم

۱۸
نخستین شرر های خیزش
بهاره اکرمی و فرید وحید

مرگ دختری جوان در ۲۵ شهریور ۱۴۰۱ در تهران به خاطر پوشش « نامناسب » حجاب جنبشی انقلابی و بی سابقه در سرتاسر کشور به راه انداخت. امّا مهسا امینی که بود؟ چگونه کشته شد؟ چرا این رخداد تا این اندازه احساسات مردم را برانگیخت؟

۲۶
ظهور یک شعار
کاتل و ژان پیر پرن

شعار « **زن، زندگی، آزادی**» رفته رفته در میان جمعیّت معترضین به اوج خود رسید و فشارهای دولتی نتوانستند آن را سرکوب کنند. در خارج از ایران، به تمام زبانها فراگیر شد و در تجمّعات یکپارچه مردم همصدا خوانده شد. این فریاد از کجا سرچشمه گرفت؟ چگونه کلام مسلّم این خیزش شد؟

۳۰
سرود خیزش
شبنم ادیبان و فرید وحید

آهنگ بَرایِ که از توییت های اعتراضی مردم الهام گرفته شده بود تبدیل به سرود این خیزش شد و در تمام دنیا به شهرت رسید و کلیپ آن بارها دیده شد. فرید وحید هر مصرع این آهنگ را با نگاهی به طرحهای شبنم ادیبان تحلیل میکند.

۴۶
اعتراضات در ایران
پاسکال رابته و ژان پیر پرن

در پی تمامی سرکوبها و در حالیکه کوچکترین تجمّعات ممنوع بود معترضین از روشهای مختلفی برای به هم پیوستن، اعتراض کردن و گمراه کردن پلیس استفاده کردند.

۵۴
در جهنم زندان اوین
مانا نیستانی و فرید وحید

روی تپّه های تهران، معترضین، هنرمندان و زندانیان سیاسی را در زندان اوین، جایی که به آیینه رعب و وحشت رژیم شهرت دارد اسیر کرده اند در چندین بند که از هرگونه رسیدگی و نظارت خارج است از اهانت، تجاوز، شکنجه و هر ترفندی که افراد را مجبور به امضای اعترافات کند کوتاهی نمی کنند.

۶۸
به پا خاستن در بیست سالگی
پاکو روکا و فرید وحید

نسل جوان شورش را در دست گرفت و برای تجمّعات گسترده در مراکز دانشگاهی و تحصیلی برنامه ریزی کرد. علیرغم ترسها و خشونت رژیم، جوانان پیشرفته و امروزی ایرانی، در نبرد آزادی و دموکراسی پیشقدم شدند.

۸۴
مسمومیت زنجیره ای دانش آموزان
بی و فرید وحید

هزاران دانش آموز از ماه آذر ۱۴۰۱ در برخی از مدارس ایران قربانی مسمومیت گاز شدند. شک و شبهه درباره عوامل این مسمومیت ها هنوز ادامه دارد. گمانه زنی ها حاکی از آن است که دولت نقش اساسی در این زمینه داشته است و قصد دارد با ایجاد رعب و وحشت مانع از پیشرفت موج اعتراضات شود.

۶۴
جمعه سیاه
وینشلوس و ژان پیر پرن

هشتم مهر ۱۴۰۱ در زاهدان تظاهرات مردمی در پایان نماز جمعه آغاز شد و به درگیری شدید انجامید. هرچند نیروهای پلیس آگاه بودند که هیچ تهدیدی متوجّه آنها نیست امّا تصمیم گرفتند به روی مردم شلیک کنند. تعدادی از ایرانیان هدف این گلوله ها قرار گرفتند. برخی از آنان معترضین بودند، برخی نمازگزارانی بودند که از مسجد خارج میشدند و برخی عابران ساده که چندین کودک هم بین آنها بود ...

۷۶
زمستان اعدامها
توکا نیستانی و و ژان پیر پرن

محسن شکاری، مجیدرضا رهنورد، محمد مهدی کرمی و سید محمد حسینی کسانی هستند که به خاطرشرکت در موج اعتراضات اعدام شدند. آنها در دادگاه های غیرعلنی و با مدارک ساختگی و اعترافاتی که زیر شدیدترین شکنجه ها گرفته شده بودند به اشد مجازات محکوم شدند.

۹۰
آنها شما را زیر نظر دارند
مانا نیستانی و فرید وحید

شنود، عکّاسی، فیلمبرداری، تعقیب، تهدید، ایرانیان به همه این اشکال زیر فشار نیروهای دولتی هستند. این جنگ اورولی دارد به خوبی از تکنولوژی و شگردهای پیچیده بهره میبرد.

۲:کمی تاریخ

۱۰۴
سه انقلاب
هامون و عباس میلانی

در طول قرن گذشته، ایرانیها (حداقل) سه انقلاب را با تغییرات گسترده سیاسی زندگی کرده اند. همهمه آرام و مصمم هر حرکت چالش برانگیز در ایران بسان این است که ما پیروز می شویم.

۱۲۰
چه کسی ایران را رهبری می کند؟
توکا نیستانی و و ژان پیر پرن

خامنه ای یا رهبر معظم کیست؟ میزان قدرت او چقدر است؟ ریاست جمهوری از چه قدرتی برخوردار است؟ گشت ارشاد چیست؟

۱۳۸
آقازاده های رژیم
پاتریشیا بلانوس و فرید وحید

گروهک سالاری یا اولیگارشی اینگونه پدید آمده که در برابر حمایت اقتصادی به آنها حمایت سیاسی وعده داده شده است. برخی از الیگارش ها خودشان یا خانوادههایشان برخلاف قوانین تصویب شده رژیم زندگی میکنند.

۱۵۸
گفتگوی مردگان
پاکو روکا و ژان پیر پرن

بهشت زهرا که در جنوب ایران واقع شده است بزرگترین گورستان ایران است. ایرانیان مزار عزیزانشان را با شعر، گل و وسایل تزئینی میآرایند و دوست دارند به آنجا بروند، شب زنده داری کنند و گاهی حتّی دستهجمعی نزدیک رفتگانشان حاضر شوند. پاکو روکا گفتگویی شاعرانه میان شهدای جنگ ایران و عراق و معترضین جنبش « زن، زندگی، آزادی» حول مفهوم « نبرد» هر یک از دو گروه تصوّر میکند

۱۱۰
نوروز در میان جمع خانوادگی
هیپولیت و فرید وحید

خانواده ها برای نوروز، بزرگترین جشن ملّی ایرانی دور هم جمع میشوند. از خلال گفتگوها، وزنه تمام عیار تاریخ را احساس میکنیم. عواقب سقوط شاه، جنگ ایران و عراق، سختیهای مربوط به تورّم، بحث درباره پوشش حجاب و سخت تر شدن قوانین در چهل سال گذشته ...

۱۳۴
ترس و تنفر
مرجان ساتراپی و فرید وحید

ایرانیان، سپاه پاسداران را با وحشت و فسادی که بیش از چهل سال است بر آنها تحمیل شده میشناسند. آنها دست راست مسلّح رژیم هستند که به آنها توان آن را میدهد که همواره در قدرت بمانند.

۱۵۰
جنون سانسور
لوییس تروندهایم و ژان پیر پرن

رخداد های شاد و غمگین. گاهی هم هر دو. درباره تاریخ سانسور از دوران سقوط شاه.

۳ : رژیم مقاوم ... مردم آهنین ...

۱۶۸
چهره های برای تاریخ
بهاره اکرمی و فرید وحید

اعتراضات در ایران، تمامی مناطق کشور و تمامی طبقات اجتماعی را تحت شعاع قرار می دهد : زنان، مردان، جوانان، افراد سالخورده، شهرنشینان و حومه نشینان همگی خشمشان را ابراز می کنند.

۱۸۸
جشن سراسر خطر
شبنم ادیبان و فرید وحید

دو نویسنده ایرانی پیش داوری ها درباره ایران را از میان بر می دارند. برای مثال درمی یابیم که بعد از چهل سال انقلاب اسلامی ایرانی ها هرگز انقدرتا این حد به دین بی اعتنا نبودند.

۲۰۶
جایگاه اختصاصی
کوکو و ژان پیر پرن

جمهوری اسلامی نه تنها مانع از آن می شود که زنان ورزش کنند بلکه به آنها اجازه شرکت در رویدادهای ورزشی را نیز نمی دهد. اما اینها مانع از مبارزه زنان در مقابل این ممنوعیتها نمی شود: زنان یا با لباسهای مبدل مردانه برای تشویق تیم فوتبالی که دوست دارند به استادیوم می روند و یا به تازگی با شرکت بدون پوشش حجاب اجباری در رقابتهای ورزشی حاضر می شوند

۱۷۸
در قلب دیاسپورا
بی و فرید وحید

ایرانیان خارج از کشور همه تلاششان را میکنند تا بتوانند اذهان عمومی و دولتمردان غربی را به دانستن و تعامل بیشتر در رابطه با این جریانات سوق دهند. زندگی کردن این جریان بیرون از مرزهای کشور پرسش ها و بحث های گوناگونی را برمی انگیزد : کسانی که خود را محکوم میکنند که چرا کشورشان را ترک کردند تا جایی که در بستر بیماری میافتند یا کسانی که جرأت نمی کنند از ترس اینکه مبادا دیگر نتوانند به ایران بازگردند عقایدشان را به وضوح بیان کنند ...

۱۹۸
هنر طغیان
دلوپی و فرید وحید

تنها زندگی کردن، دویدن، آرایش کردن، لاک زدن، پیرسینگ، تاتو، پوشیدن یک روسری ساده بدون قصدپوشاندن موها، کارکردن، آواز خواندن، لاس زدن... همه این حرکات کوچک و ساده اما خطرناک در ایران « قطره هایی هستند که دریا می شوند».

۲۲۲
میگویند نه !
نیکلا وایلد و ژان پیر پرن

وکلای مبارزی چون نسرین ستوده و نرگس محمدی شاید زیباترین نمادهای دگراندیشی ایرانیان هستند. از خلال داستان آنها و نبردشان نویسندگان می کوشند تا تاریخ قانونگذاری حول محور پوشش حجاب اجباری را از زمان پیدایش دیکتاتوری مذهبی بازگو کنند

۲۳۰
بعدش چی؟
میزگردی با تصویرگری ژوان سفار
بین مرجان ساتراپی، فرید وحید، ژان پیر پرن و استاد عباس میلانی

تاریخ ایران، خوب و بد

عباس میلانی، تصویرگری مرجان ساتراپی

از ناآگاهی ماست اگر جنبشی الهام بخش و توانا چون « زن، زندگی، آزادی» را طغیانی ناگهانی تلقی کنیم. جیمز جویس بیشک حق داشت که میگفت « تاریخ کابوسی است که همگی ما سعی داریم از آن برخیزیم». برای زنان ایرانی، مانند تمام زنان جهان این کابوس هر روز با زنستیزی و نگاهی مردسالارانه در تاریخ وخیم و وخیمتر میشود. در ایران مانند همه مناطق دیگر، زنان تنها برای آزادی خودشان نمیجنگند بلکه میکوشند به مردان نیز کمک کنند تا از خانه ـ زندانهایی که میهن پرستان افراطی برایشان بنا کردهاند بگریزند. روایت است که اساطیر، آیینه ملّتها هستند. برخی از آنها جنگجویانشان و برخی دیگر مردان دینیشان را میستایند. اسطوره ـ تاریخ ایرانی سرشار از زنان آزاده و آزادیخواه است. همه چیز در ابتدا با آناهیتا شروع میشود؛ سرچشمه الهی نور، اندیشه، آب و باروری. سپس نوبت به شاهنامه فردوسی میرسد، کتابی که در جهان نامدار و معروف است. آنچه که کمتر کسی درباره آن میداند این است که الهه شاعر یک بانوی دانشور و دوستدار شراب است که دوست شاعرش را به نوشتن تشویق و ترغیب میکند. تقریباً همه رستم و سهراب؛ پدر و پسر قهرمان شاهنامه را میشناسند. امّا شاید کمتر کسی تهمینه؛ مادر سهراب و دختر پادشاه را به خاطر بیاورد: : رستم که بی شباهت به هرکول نیست به شهر آنها میرسد و از غم از دست دادن اسبش شکوه و ناله میکند. تهمینه نیمه شب به اتاق او میرود و خواب را از چشمان او میزداید. نُه ماه بعد، پسرشان به دنیا میآید و او را سهراب مینامد. رستم چهره پدری غایب است که با زنانی مصمم و آزاده که تسلیم محدودیتهای جامعه نامی شوند آشنایی دارد. مادرش رودابه، زمان که عاشق زال میشود بیش از ژولیت از خود شجاعت نشان میدهد. از گیسوانش طنابی برای معشوق خود میبافد که بتواند با آن در خفا و به دور از چشم نامحرمان به اتاقش بیاید. عشق آنها ثمر میدهد و نُه ماه بعد رستم زاده میشود.



تهمینه



پوراندخت

از آیینه اساطیر تا حقیقت تاریخ، لیست بلندی از زنانی چنان استوار و با اراده به چشم میخورد. در زمان هجوم اعراب، ملکه پوراندخت ایران را اداره می کرد. او باهوش، زیرک و کاردان بود و از ارادهای آهنین برای رسیدن به اهدافش برخوردار بود. زمانی که محمّد؛ پیامبر دین جدید اسلام در عربستان درباره او شنید،گفت « شوربختی از آن کشوری است که رهبری اش به دست یک زن است ». امّا پوراندخت تنها زنی نبود که به تخت پادشاهی نشسته بود و افسارهای قدرت را در دست داشت. قدرت و شعر تنها مرکز علاقه زنان ایرانی نبودند. در قرن دوازدهم، یکی از مهّمترین رصدخانه های جهان در شهر مراغه در شمال غربی کشور یافت میشد و یک زن مدیریّت آن را بر عهده داشت.

هزاران سال بعد، زنان نقش مهّمی در مبارزه برای برقراری برابری ایفا کردند. هم زمان با کنوانسیون سنکا فالز ، که شاید نخستین کانون اصلی جنبش فمینیستی یا لااقل جنبش فمینیستی زنان سفید پوست آمریکا بود، درایران ، زنی دانشور که وجودش سرشار از شوق شعر و الهیّات بود به آئین بهائی رو آورده بود. او با برداشتن روبنده، بی پروا در گردهمایی بدشت سخنرانی کرد. سخن از فاطمه برغانی مشهور به طاهره است. برخورد و نوع نگاه او چنان برای اطرافیان مرد او آزاردهنده بود که یکی از آنها به روی صحنه رفت و قصد داشت چاقویی در گلوی او وارد کند و مرد دیگری سعی کرد خود را بکشد. پادشاه شهوتران زمانه، ناصرالدین شاه که در ابتدا هواخواه او بود رفته رفته از شجاعت او ترسید. از علاقه اش به او دست کشید و دستور اعدامش را داد. او را در خفا خفه کردند. این روشی بود که برای اعدام زنانی که جرأت و جسارت ابراز عقیده داشتند باب بود. تاج السّلطنه یکی از فرزندان ناصرالدین شاه بود. او در نُه سالگی ازدواج کرد



فاطمه برغانی - طاهره

امّا همچنان دست از مبارزه نکشید و توانست از این ازدواج اجباری زود هنگام فرار کند : پس از این با آزادی عمل اجازه نداد هیچ ساده لوحی او را مجبور به دیدار یا ازدواج کند. بی پروا و بی پیرایه خاطراتش را نوشت و در آن از حماقت های بیشمار زندگی درباری پرده برداشت. از حقوق زنان و اندیشه های دموکراتیک انقلاب مشروطه سالهای ۱۲۸۴-۱۲۸۸ دفاع کرد. هیچ جای تعجب نیست که او را به « جنون » که آخرین ترفند مردان بزدل .در برابر زنان آزاده بود محکوم کردند.

در طول انقلاب، زنان نقشی فعّال داشتند که اغلب ناشناخته ماند. زمانی که مجلس در دفاع از آزادیهای تازه به دست آمده تردید داشت، زنان با سلاحهای زیر چادر آن را تصاحب کردند. آنها توقّع داشتند که مردان با شجاعت بیشتری برخورد کنند. یکی از چهره های شاخص این دوره بی بی مریم بختیاری است که در یک ایل کوچ نشین بختیاری به دنیا آمد و با نام سردار مریم بختیاری شناخته میشد. او گروه مبارز خود را ـ علیرغم مخالفت های پی در پی شوهرش و دیگر مردان ایل ـ تشکیل داد و آن را تا تهران هدایت کرد. او توانست به پیروزی انقلاب در مقابل نیروی مبارز متشکّل از روحانیون، روسها و بازماندگان سلطنت خودکامه کمک کند. خاطرات او درباره زندگی ناآرام و نبردش برای دموکراسی و حقوق برابر است.

صدیقه دولت آبادی زن پیشرو و مبارز دیگر این انقلاب است که در سال ۱۲۹۸ نخستین نشریه را برای زنان با لحن کنایه آمیز زبان زنان منتشر کرد. زن زبان دراز اصطلاحی تحقیرآمیز بوده است که در گذشته برای زنان آزدیخواه و با اراده استفاده میشده و صدای چنین زنانی اغلب زمانی که جرأت و جسارت ابراز عقیده درباره قدرت داشتند در نطفه خفه میشده است .امّا صدیقه اجازه نمیداد این ناملایمات او را دلسرد کنند. این مجله نخستین مجله ای بود که یک زن آن را در ایران تأسیس کرد و در تهران و خارج از آن منتشر میشد. بعد از انقلاب در سال ۱۳۰۲ او زندگی پرتلاطم خود در ایران را به سمت فرانسه ترک کرد. اینگونه روایت شده است که زمان گذر از مرز فرانسه، نگهبانان از پیراهن مدرن او، گیسوان رها و

برخورد آزاد و راحت او جا میخورند.
یکی از آنان اشاره میکند که تا آن زمان زنانی که از کشورهای زادگاه میرسیدند به شکلی محتاط و محافظه کارانه وارد کشور میشدند. این نگهبانان قطعاً از پیشینه تاریخی ایران غافل بودند. یکی دیگر از پیشگامان که او هم در دسته « مجنون ها » گنجانده شده بود، زندخت شیرازی است. او در سال ۱۲۸۸ در شیراز، سرزمین شاعران بزرگ و شراب های گوارا به دنیا آمد و نشریه دختران ایران را به راه انداخت. فشارهای سنتی نفسگیر او را مجبور به ترک زادگاهش کرد. او در تهران یک اتاقی اجاره کرد، به چاپ نشریه اش ادامه داد و با پرنفوذترین روشنفکران زمان نامه نگاری کرد.

فروغ فرخزاد و پیش از او قَمَر دو مبارز جسور و بی همتا در این سنت خفقان آور و زن ستیز هستند. در میانه های سال ۱۳۰۳ در میانه شور و شعف همگانی و باناخشنودی ملّاها قمر مظهر موسیقی کلاسیک فارسی است که برای نخستین بار بدون حجاب روی صحنه پدیدار شد. امروزه هنوز، صدای بی همتای او مانند پیاف سند و یادگار خاصی از دوران تاریخ است. در سال ۱۳۳۲ فروغ، زن جوان نوزده سال های است که از علاقه اش به لذت های جسمانی بی پروا سخن میگوید :« گنه کردم » و به .«دور از هرگونه کنایه میافزاید « گناهی پر از لذّت



فروغ فرخزاد

در دهه های ۳۰، ۴۰ و ۵۰ نسلهای جدید نویسندگان، شاعران، نقّاشان، کارآفرینان، سیاستمداران و انقلابیون مخالفت خود را بروز میدهند، مرزها را جا به جا میکنند و افقهای تازه خلق میکنند. چند همسری و هوسبازی مردان عملاً غیرقانونی میشود. برخی از نابرابری های فاحش علیه زنان در عمل یا در قانون کاهش مییابد. زنان آزاد هستند که هرچه دوست دارند بپوشند : یک پیراهن ساده، یک دامن کوتاه یا یک چادر سیاه. امّا همه چیز پس از استقرار انقلاب مستبد ۵۷ تغییر کرد. نخستین قوانینی که لغو شدند آنهایی بودند که پیش از این به سختی به نفع زنان وضع شده بودند. حجاب اجباری شد. از زنان خواسته شد تا مکانهای عمومی را

ترک کنند و در عوض مادرانی دلسوز و همسرانی مطیع شوند. سنّ قانونی ازدواج به نُه سال رسید در حالیکه نوادگان رودابه و آناهیتا این خشونتها را تاب نمیآوردند. جنبشی مدنی متشکّل از زنان تمام سنین، تمام نسلها و تمامی شرایط اقتصادی شروع به نافرمانی کرد
هر یک از آنها بهای سنگینی برای مقاومتشان پرداخت کردند. مهسا امینی نماد این نبرد دائمی شد و « زن، زندگی، آزادی » فریاد این همبستگی
ممانعت از شراب، خنده، رقص و کنسرت زنان تنها چیزهایی نیستند که زنان از آنها محروم شده اند. در طول ۴۴ سال، ۲۵۰۰ مرد مقامهای بالای دولتی گرفته اند که اغلبشان از خانواده های روحانیون هستند. زنان از انجام ورزشهای زیادی ممنوع هستند و اگر به آنها، اجازه ورزش کردن داده شود باید با حجاب تمرین کنند. هنوز اجازه ندارند که مسابقات فوتبال را در استادیوم تماشا کنند. در سال ۱۳۹۸، دختری که به نام دختر آبی معروف شد، خود را برای رفتار ناشایست این قبیل افراد قربانی کرد. فیفا که از یک سو سازمان جهانی مردمحوری است و از سوی دیگر مدیون و وابسته دلارهای نفتی است در برابر چنین فاجعه ای سکوت کرد. ظرفیت پذیرش زنان در دانشگاه ها محدود است و حوزه های تحصیلی زیادی همچنان برای زنان ممنوع است چرا که به نظر « زنانه » .نمیآیند
زنان نمیتوانند بدون اجازه « مرد خانواده »؛ پدر، برادر یا شوهر کشور را ترک کنند یا حتّی عمل جرّاحی بشوند. در دادگاه، ارزش جان و حتی شهادت یک زن نصف مرد است. با این حال، علیرغم همه این محدودیّت های شرم آور، تعداد زنانی که امروز در دانشگاهها تحصیل میکنند،

نویسنده یا کارآفرین هستند بیشتر از مردهاست. نویسنده بیشتر کتابهای پرفروش در ایران و خارج، زنان هستند. یکی از این زنان مطرح، مریم میرزاخانی بود. او نخستین زنی بود که در سال ۲۰۱۴ مدال فیلدز را که معادل نوبل ریاضی است از آن خود کرد.
با ظهور استبداد دینی، تمامی جامعه، نه فقط زنان ـ به استثنای متعصبین ـ دریافتند که چقدر عقاید روحانیون منسوخ و کهنه است و تا چه حدّ این رژیم نقطه مقابل حیات و بقای سرزمین ایران است.

شعر، نقّاشی و تاریخ ایرانیان مملو از زنانی است که آواز میخوانند، میرقصند، شراب می نوشند، جشن می گیرند و موسیقی را پیرامون خود می پراکنند. شهرزاد، شاهزاده ایرانی و شخصیت داستان هزار و یک شب را به خاطر بیاورید. در زمانی که رژیم همه چیز را محدود کرد، آئینی مالیخولیایی پرورش یافت. زنان به مثابه چهره ای درآمدند که علیه این اعمال شنیع به پاخاستند و مردان به آنان پیوستند. ناتوانی اقتصادی این رژیم، فساد سیراب ناپذیر، خویشاوندگزینی که یکی از مهمترین ویژگیهای پاسداران جمهوری اسلامی است، چپاول صندوقهای دولت برای سرمایه گذاری در جنگها و برای استقرار بیشتر در ناحیه، نرخ تورّم و بیکاری دو رقمه در طول چهل سال گذشته خشم همه طبقات اجتماعی ایرانیان، به جز آنها که همدست این چپاولگران هستند را برانگیخت. این شکاف افراطی، که میتوان به آن دوراندیشی و پشتکار زنان در نبرد را هم اضافه کرد نقطه عطفی شد که مردان زیادی به تکاپو بیفتند و به آنان بپیوندند. حتّی های افراطی های شیک هم که سالها جنبش زنان و نبرد علیه حجاب اجباری را سطحی و بورژوازی کوچک تلقی میکردند پی بردند که اگر زنان به آزادی و برابری نرسند، آزادی و دموکراسی نمیتواند در جامعه برقرار شود. برای همین است که نزدیک



به ۸۰ درصد جامعه به « قیومیت » خود مدار و عقب مانده ملّاها رأی منفی دادند.

داستان های آناهیتا و رودابه، فروغ و مهسا چون فانوسهای کوچکی هستند که به تاریکی شبهای استبداد و زن ستیزی روشنی میبخشند. امّا اگر تاریخ را بدانیم، هیچ کابوسی نمیتواند ما را اسیر کند: خواهیم دید که جاده ها به هم میپیوندند تا بگویند « زن، زندگی، آزادی» و ما را با خود به فردا های نو و نوین خواهند برد.



رخدادهای مهم

مرگ مهسا امینی باعث پدید آمدن اولین انقلاب فمنیستی شد که مردانی تاریخ ساز از آن پشتیبانی کردند. شما شاهد رخدادهای گوناگونی در جنبش "زن، زندگی، آزادی" هستید که در داخل و خارج از کشور به وقوع پیوست و زنان و مردان ایرانی به هر قیمتی حتی گاهی به بهای جانشان به آن گرویدند.

۱

نخستین شررهای خیزش

بهاره اکرمی و فرید وحید



مهسا ژینا امینی



مهسا ژینا امینی در سال ۱۳۷۹ در شهر سقز در استان کردستان و در شمال غرب ایران به دنیا آمد. شهر سقز یکی از قدیمی ترین شهرهای ایران و آن منطقه است که از بافت تاریخی و فرهنگی مهمی برخوردار است.

در حالیکه مهسا با برادرش به تهران آمده بود تا اعضای خانواده‌اش را ببیند، حوالی بعد از ظهر ۲۲ شهریور گشت ارشاد او را در نزدیکی مترو شهید حقانی (مرکز شمال تهران) دستگیر کرد.



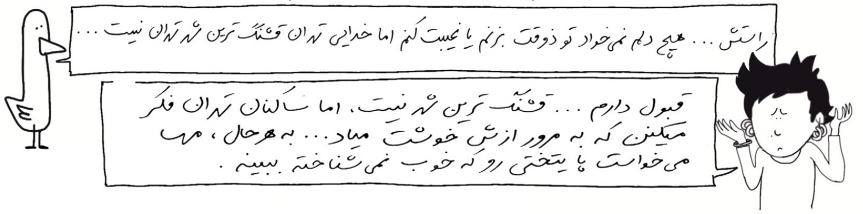

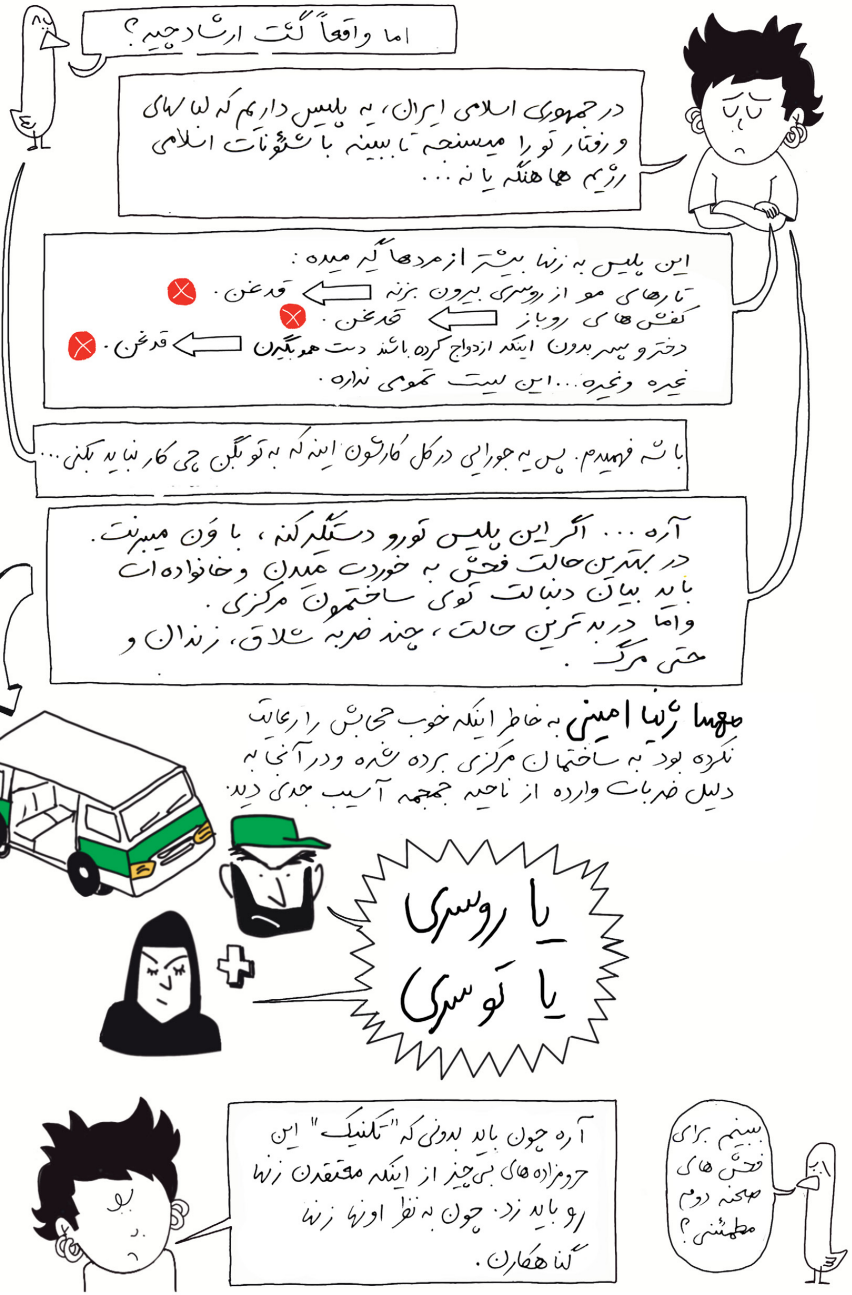



مهسا ژینا امینی که از ناحیه
سر آسیب جدی دیده بود،
به کما رفت ...
او سه روز بعد جان سپرد.

پلیس جمهوری اسلامی اعلام کرد که مهسا در اثر عارضه قلبی فوت کرده است. پزشکان حامی رژیم وانمود کردند که او از دوران کودکی دچار مشکلات سلامتی بوده است.

اما خیلی زود ادعای رژیم از سوی خانواده مهسا وجمعی از شاهدان وپزشکان بیمارستان رد شد.
پدر مهسا گفت: "دخترم هیچگونه مشکلی نداشت واورا از بین بردند. من به هم می‌گویم که درخواست رسیدگی دارم."
مادر او نیز گفت: "فرشته مرا کشتند."



خبر مرگ مهسا از طرق شبکه‌های اجتماعی درسراسر ایران با هشتگ # مهسا_امینی پخش شد. نیلوفر حامدی خبرنگار پایبندی بود که عکس مادربزرگ وپدرمهسا را درحال گریه کردن توئیت کرد. ۳۰ شهریور ۱۴۰۱ نیلوفر بازداشت شد.

جنبش اعتراضی پدید آمد.

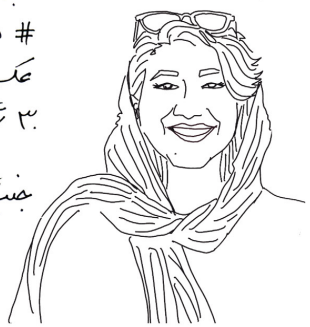

زنان ومردان ایرانی برای نشان دادن خشم خود به طور همزمان به خیابان های تهران ودیگر شهرها آمدند.

درتهران، شب مرگ مهسا امینی ازاد زیادی بیرون بیمارستان کسری و اطراف آن تجمع کردند. آنها با به صدا درآوردن بوق خودروهایشان به این جنایت اعتراض کردند.



مردم شب روی پشت بام‌ها شعار "مرگ بر دیکتاتور" سردادند.

فردای آن روز (۲۶ شهریور ۱۴۰۱) شمار زیادی از افراد در مراسم خاکسپاری مهسا در سقز حضور یافتند.
زنان حجاب از سر برداشتند وفریاد زدند: "مرگ بر دیکتاتور".



همان روزدر سنندج، تجمعات گسترده‌ای در استان کردستان شکل گرفت. زنان علیرغم شلیک‌های پلیس در مرکز شهر تحصن کردند... آن سوتر دردل شهر، گروهی تظاهرات می‌کردند و یکصدا می‌گفتند: "مرگ بر دیکتاتور!".



۲۷ شهریور ۱۴۰۱ اعتراضات جدیدی در سنندج، جایی که زنان به شدت اعتراض روسری از سر برداشتند شکل گرفت.
در تهران، دانشجویان با بالا گرفتن بلاکاردهای مهسا و فریادهای "زن، زندگی، آزادی" که از شعار فمینیست کردی "ژن، ژیان، ئازادی" الهام گرفته بود اعتراض کردند.

در روزهای بعد، با وجود سرکوب‌های خونین (شلیک گلوله‌های واقعی بر روی معترضین + زندان + شکنجه + تجاوز + اعدام) تظاهرات در بیش از ۳۱ استان ایران ادامه یافت.

این خشم، بیشتر خشمی زنانه بود که با حجاب از سر برداشتن و آتش زدن روسری‌ها علیه رژیمی که همواره سعی در جداسازی و تفکیک جنسیتی داشته به پا خاسته بود.
مردان همواره همراه و پشتیبان آن‌ها بودند.



نمی‌تونین تصور کنید که چقدر جرأت می‌خواد. باید برای چنین اقدامی خیلی نترس باشی. واقعاً قهرمانند. حرف زیادی نزدم اگر بگویم حرف ندارن!!!

چرا از حجاب چیزی نمی‌گی؟

ای بابا! حجاب از اول دی.ان.ای این رژیم بود. پرچم، قطب نما، پرگار، فرمان، جی‌پی‌اس، دیوار برلین رژیم بوده و هست...

پس گرفتم چی شد دختر جون! لازم نکرده برام کلمات هم معنی ردیف کنی...

خلاصه بدون که وسیله اصلی پروژه ایدئولوژیک رژیم، حجابه! زنهای ایرانی با برداشتن حجابشون مستقیم شخص پدرسالار معظم رو نشونه گرفتن.

نه! نه فقط تو! تمام دولت جمهوری اسلامی!!!

پس با این حساب موضوع حجاب شوخی نیست و باید قبول کرد که مسئله حقوق اولیه برای همه است.

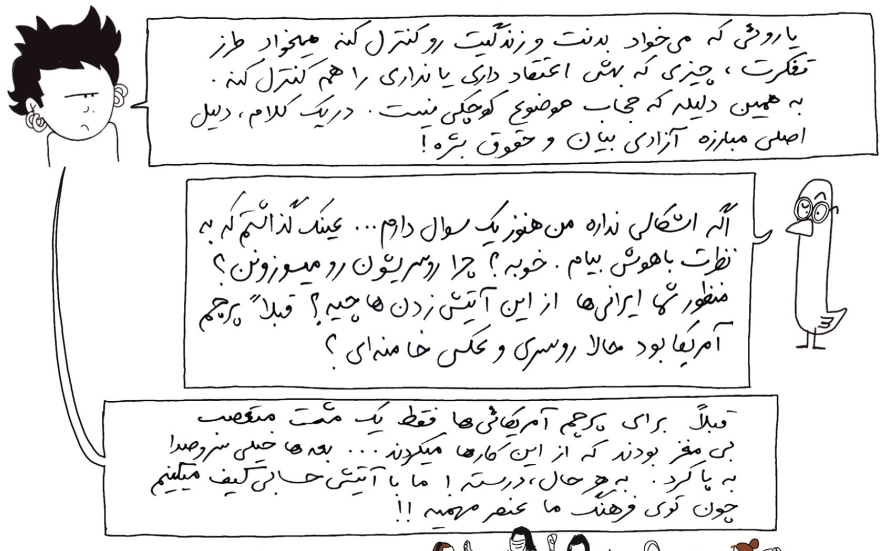

یا روشی که می‌خواد بدنت و زندگیت رو کنترل کنه هیچ‌وقت طرز تفکرت، چیزی که بهش اعتقاد داری یا نداری را هم کنترل کنه.
به همین دلیله که حجاب موضوع کوچکی نیست. در یک کلام، دلیل اصلی مبارزه آزادی بیان و حقوق بشره!

اگه اشکالی نداره من هنوز یک سوال دارم... عینک گذاشتم که به نظرت باهوش بیام. خوبه؟ چرا روسریتون رو میسوزونن؟ منظورم اینه ایرانی‌ها از این آتیش زدن‌ها چیه؟ قبلاً پرچم آمریکا بود حالا روسری و تحکس خامنه‌ای؟

قبلاً برای پرچم آمریکایی‌ها فقط یک مشت منحصب بی‌مغز بودند که از این کارها میکردن... بعدها خیلی سر و صدا به پا کرد. به هر حال، درسته! ما با آتیش حال کیف میکنیم چون کوی فرهنگ ما عنصر مهمیه!!



در فرهنگ ایرانی، جشنهای سنتی زیادی داریم که از زمان ایران باستان آتش را مقدس میدانستند. با ظهور انقلاب اسلامی این جشن‌ها هیچوقت فراموش نشدند. جشن سده پیدایش آتش و شکست نیروهای اهریمنی، تگرگ و سرما است.
چهارشنبه‌سوری امید به روشنائی است و یک خوشبختی تابناک را برای سال پیش رو نوید می‌دهد.
در ادبیات فارسی، از آتش برای بیان احساسات درست و عمیق استفاده میشود. نه تنها روشنائی آتش در تاریکی میدرخشد بلکه به نماد نور در برابر جهل و نادانی هم بدل میشود.

شما واقعی ملت شاعر مملکتی هستید.

جهل و نادانی = جمهوری اسلامی در تقابل با نور = مردم ایران که پیروز میشوند.

ظهور یک شعار

کاتل و ژان پیر پرن



"زن، زندگی، آزادی" شعاری که ملت ایران در سال ۱۴۰۱ برای خود انتخاب کرد و روح و جان را به لرزه انداخت و مخالفین را آگاه هم آورد.



بیست سال پیش این شعار در ترکیه و در موج اعتراضات حزب خود مختار کرد پ.ک.ک (حزب کارگران کردستان) شنیده شد.



ده سال بعد در روژاوا (منطقه کردنشین در شمال سوریه و در مرز عراق) دوباره پدیدار شد و زنان مبارز آن را یکصدا سردادند.



در هر دم سالاری بی واسطه، این سرزمین باید اصل برابری را بدون تفکیک و تمایز نژاد، مذهب وجنسیت به رسمیت بشناسد.



در روژاوا زنان مبارز در جبهه ها حاضر شدند تا با دشمنان خود - دولت اسلامی - که سعی دارد آنرا از میان بردارد، مبارزه کنند.



نبردهای یگان های مدافع زنان یا ی.پ.ژ فریادهای جنگی آنها را معروف کرد: «ژن ژیان، ئازادی»

در شهریور ۱۴۰۱ این شعار بر سر مزار دختر جوان، مهسا امینی در سقز سر داده شد.



زنان، خشمگین از مرگ او که پس از دستگیری توسط پلیس گشت ارشاد رخ داده بود بدون حجاب به خیابانها آمدند تا یادش را گرامی دارند.



خاکسپاری او به اعتراضاتی علیه رژیم مبدل شد: هزاران انسان برای ابراز عقایدشان از قوانین امنیتی سرپیچی کردند.



صحنه های مشابهی در سنندج و در تهران رخ داد... مهسا نماد این خیزش شد.



موج اعتراضات ادامه یافت و علیرغم فشارهای بی امان، این شعار مانند باد در سرتاسر ایران پیچید.



امروز این شعار به گوش دنیا رسیده و به زبانهای دیگر برگردانده شده است: انقلاب ایرانیان در راه است

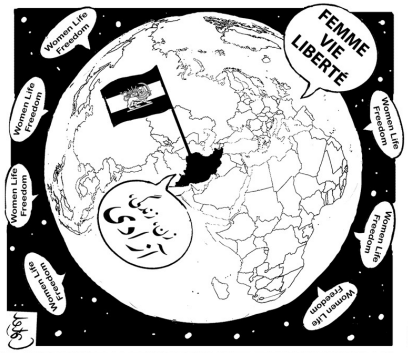

سرود خیزش

شبنم ادیبان و فرید وحید





متن «برایِ...»، سرود جنبش «زن، زندگی , آزادی» از آنِ یک خواننده جوان ایرانی به نام شروین حاجی پور است. او که فارغ التحصیل رشتهَ اقتصاد میباشد، با علاقه خاصی که به موسیقی دارد،ترانه سرایی و آهنگسازی هم می کند امّا هرگز از او آلبومی منتشر نشده و او تاکنون هیچگاه کنسرتی برگزار نکرده چرا که موسیقی در چهارچوب قوانین رژیم در تنگنا قرار گرفته است.
امّا دو هفته پس از مرگ مهسا امینی، او ترانه «برایِ ...» را نوشت و در صفحه اینستاگرامش به اَشتراک گذاشت. این ترانه برگرفته از توییتهای اعتراضی کاربران فارسی زبان بود. «برایِ» با استقبال چشمگیری روبه رو شد و .بیش از ۴۰ میلیون بار در طی دو روز دیده شد فردای انتشار این اثر، نیروهای امنیّتی، شروین حاجی پور را در خانه اش بازداشت کردند و پست اینستاگرامی «برایِ...» از صفحه اینستاگرامش پاک شد. امّا دیگر دیر شده بود : ترانه او نه تنها سرود این جنبش شده بود بلکه در سراسر جهان هم طنین انداخته بود.



چند ماه بعد، شروین برنده جایزه گِرَمی برای «بهترین ترانه تأثیرگذار در تغییرات اجتماعی» شد. شروین پس از بردن این جایزه در اینستاگرامش نوشت :«ما بُردیم.» شبنم ادیبان هنرمندی ایرانی است که از سال ۱۳۹۸ در کانادا زندگی میکند. او ویدیویی از تصویرسازی های تو در تو، در توصیف ترانه شروین خلق کرد و این ویدئو در حساب اینستاگرامش بیش از پنج میلیون بار دیده شد و در دنیا دست به دست گشت. در این ویدیو، همه تصویرها به هم مربوط است و با القای یک تکرر بینهایت سعی دارد بتواند : تصویری بدون انتها خلق کند تا به بهترین شکل ممکن پیچیدگی و عمق مشکل را بیان کند.







خیلی سریع، مردان ایرانی به این جنبش پیوستند تا از نبرد زنان برای آزادی حمایت کنند. جنبشی فمینیستی که رهبری آن را زنان به عهده گرفتند و مردان با تمام وجود از آن حمایت کردند. همگی یک آرمان مشترک داشتند: دستیابی یک ملت به آزادی.این نسل جوان بود که به صورت گسترده رهبری این جنبش را به عهده گرفت. اکثریّت جامعه ایرانی (۵۵ درصد ایرانیان کمتر از سی سال دارند.) جوان و تحصیلکرده هستند. این در حالی است که مسئولان و صاحب منصبان جمهوری اسلامی، افکار پوسیده و سنّتی دارند و سن برخی از آنها حتی به ۹۶ سال میرسد.



تورّم رو به رشد ایران، معاش مردم را به شدّت تحت تأثیر قرار داده. به طوری که بسیاری از افراد به سختی نیازهای روزمره زندگی خود و با خانواده را تأمین میکنند.

در تهران عجیب نیست اگر ببینید کودکان برای اینکه زندگی کنند دست به کارهایی مانند تمیزکردن شیشه های ماشین یا جمع کردن زباله ها میزنند.



«آرزو چیه؟»
این جواب یک کودک افغانی بود که در گزارشی به یک خبرنگار گفت و در ایران در شبکه های اجتماعی وایرال (فراگیر) شد.



در حالیکه سیستم اقتصادی مافیایی و فاسد رژیم برخی از رهبران و نزدیکانشان را بیش از پیش ثروتمند میکند، تولید ناخالص داخلی طی ده سال ۶۰ درصد کاهش یافته، نرخ تورم سالانه بین ۱۰ تا ۴۰ درصد در تناوب است، امکانات به حدّاقل خود رسیده و نابرابریهای اجتماعی و اقتصادی همچنان رو به افزایش است.

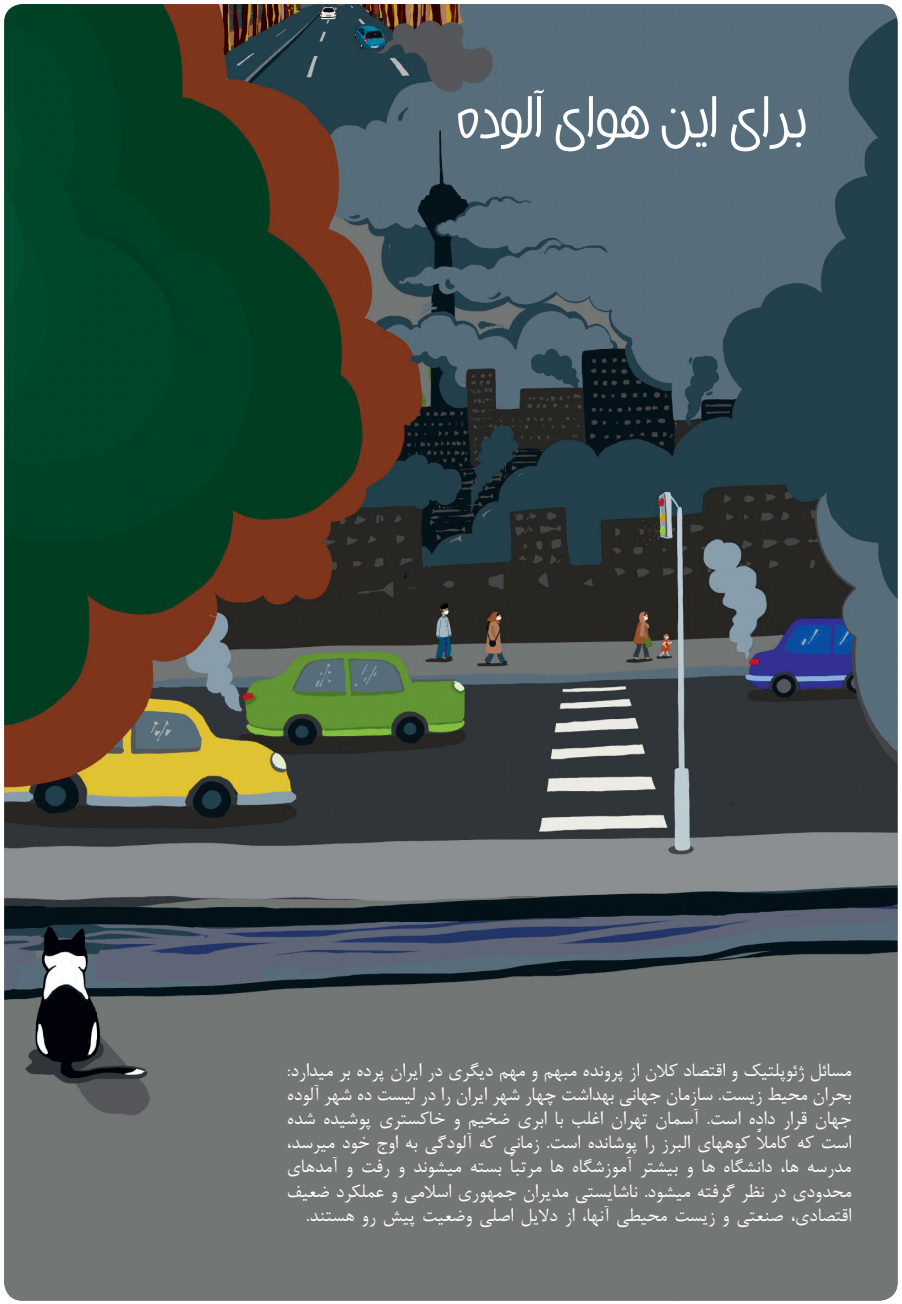

مسائل ژئوپلتیک و اقتصاد کلان از پرونده مبهم و مهم دیگری در ایران پرده بر میدارد: بحران محیط زیست. سازمان جهانی بهداشت چهار شهر ایران را در لیست ده شهر آلوده جهان قرار داده است. آسمان تهران اغلب با ابری ضخیم و خاکستری پوشیده شده است که کاملا کوههای البرز را پوشانده است. زمانی که آلودگی به اوج خود میرسد، مدرسه ها، دانشگاه ها و بیشتر آموزشگاه ها مرتبا بسته میشوند و رفت و آمدهای محدودی در نظر گرفته میشود. ناشایستی مدیران جمهوری اسلامی و عملکرد ضعیف اقتصادی، صنعتی و زیست محیطی آنها، از دلایل اصلی وضعیت پیش رو هستند.



برای ولیعصر و درختای فرسوده

خیابان ولیعصر یا شانزه لیزه تهران بلندترین خیابانی است که شمال شهر را به جنوب شهر وصل میکند. این خیابان از دیدگاه سیاسی بسیار نمادین است. پیش از انقلاب ۵۷ اسم آن پهلوی بود که نام آخرین خاندان پادشاهی ایران بود. پس از انقلاب، برای مدّت کوتاهی مصدق نامیده شد که نام نخست وزیر ملی گرا و دموکرات سالهای ۵۰ بود. سرانجام ولیعصر (پیشوای زمان) که لقبی است که در مذهب مسلمانان شیعه به آخرین و دوازدهمین امام میدهند. تعداد زیادی از مراکز دولتی، دانشگاهها، شرکتها و مراکز تجاری در حوالی این خیابان قرار دارند .

هزاران درخت چناری که در دو سمت این خیابان کاشته شده اند، برای مردم بسیار عزیز و نمادین است امّا متأسفانه بعد از انقلاب ۵۷، بیشتر شهرداری های تهران به بهانه پروژه های جدید ساخت و ساز تا مرز۶۰ درصد از این درختان را قطع کردند و چهره این خیابان زیبا، روز به روز فرسوده ترمیشود. (رو به فرسودگی میرود).

برای پیروز و احتمال انقراضش



یوزپلنگ ایرانی که در معرض جدّی انقراض قرار داشت به یکی از بزرگترین نمادهای طبیعت و تنوّع زیستی در چند سال آخیر تبدیل شد. در حال حاضر، تنها دوازده یوزپلنگ ایرانی باقی مانده اند. در ماه اردیبهشت ۱۴۰۱ دو یوزپلنگ با نامهای ایران و فیروز سه فرزند به دنیا آوردند که از بین انها فقط پیروز زنده ماند. پیروز که به معنای فاتح است لقب پسر ایران را گرفت و به شدت در ایران معروف شد. در زمان خلق ترانه « برای...» پیروز هنوز زنده بود امّا پس از چند ماه به دلیل نارسایی کلیوی تلف شد. بسیاری از ایرانیان، رژیم را در زمینه کمبود امکانات و سرمایه گذاری مقصّر میدانند.



سگ در مذهب اسلام حیوانی نجس است. به همین علت، سگ گردانی در خیابان و پارکها ممنوع است. همچنین بارها ویدیوهایی از کشتار گروهی سگها توسط مأمورین رژیم انتشار پیدا کرده که باعث خدشه دار شدن اذهان عمومی بخصوص حامیان حقوق حیوانات شده است.











مبارزان، دانشگاهیها، خبرنگاران و هنرمندان زیادی در زندانهای رژیم بخصوص زندان اوین در بند هستند. این امر باعث شکل گیری شعاری در این زمینه شده است : « اوین شده دانشگاه!»



تمامی قوانین و مقرّرات اسلامی با وعده بهشت به مردم ایران تحمیل شده است .



میلیونها افغانستانی به ایران پناهنده شدهاند. آنها اغلب قربانی تبعیض هستند و از حقوق شهروندی ایرانیان برخوردار نیستند.






برای این همه شعارهای توخالی
هنرمند ما را به شعارهای رژیم و وعده های پوچ و نابجایی که در این چهل سال داده اند ارجاع میدهد. ایرانیها و بخصوص جوانان ایرانی به انها اعتماد ندارند.


برای آوار خونه های پوشالی
علیرغم خطر بالای زمین لرزه، دولت فاسد ایران و شهرداری ها به الیگارک های سودجو جواز ساختن بناهایی را میدهد که در برابر زمین لرزه مقاوم نیستند. روز ۲ خرداد ۱۴۰۱ برج متروپل آبادان، در جنوب غربی کشور فروریخت و به مرگ چهل و سه نفر انجامید.


برای احساس آرامش


برای خورشید پس از شبای طولانی


مردم ایران مانند ققنوس از گذشته آموخته اند که در بحرانهای مختلف از خاکسترشان، از حمله ها، از جنگها برخیزند...
امید عنصری کلیدی در هویّت و فرهنگ ایرانی است. امید یک ایران آزاد، امید به خورشید پس از شبهای طولانی.

برای قرص های اعصاب و بیخوابی





برای مرد، میهن، آبادی



حامد اسماعیلیون یکی از چهرههای مخالف رژیم است که برای دادخواهی خانوادههای قربانیان پرواز پی اس ۷۵۲ به شهرت رسید. این پرواز از تهران به کیف میرفت و ۱۷۶ سرنشین داشت که اعم آنها ایرانی بودند. با شلیک دو موشک جمهوری اسلامی تمامی سرنشینان جان سپردند. عاملان همه چیز را انکار کردند امّا سه روز بعد مجبور به اعتراف حقیقت شدند. همسر و دختر حامد اسماعیلیون هر دو در این پرواز بودند.

برای دختری که آرزو داشت پسر بود



بسیاری از دختران جوان فکر میکنند که اگر پسر بودند زندگی آنها آسان تر بود و ترس و دلهره کمتری را تجربه میکردند. آنها میتوانستند : دوچرخه سواری کنند، به استادیوم بروند، روسری سر نکنند، راحت تر به محیطهای کاری وارد شوند و در کل شانس موفقیّت اجتماعی بیشتری داشتند.

برای زن، زندگی، آزادی





اعتراضات در ایران

پاسکال رابات و ژان پیر پرن



در دنیا کشورهایی هستند که تظاهرات‌شان از تکور بیرون نمی‌میرد و پلیس وظیفه دارد از افراد معترض در زمان را هیمایی محافظت کند. در ایران کمی متفاوت هست.















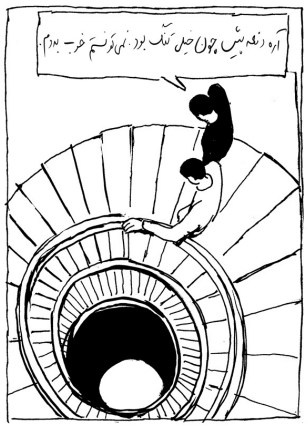





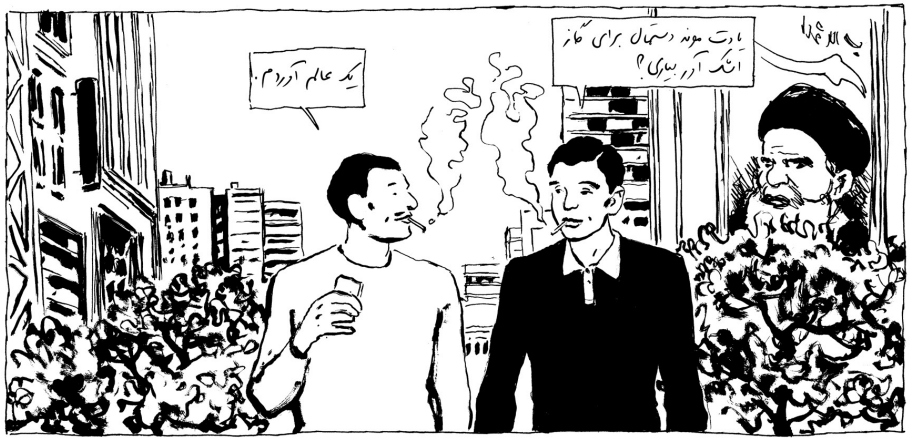

قانون شماره ۱ : جوری راه می‌ریم انگار که برای پیاده روی اومدیم. آروم آروم رفقا رو از راست (چپ) پیدا کنین.



قانون شماره ۲ : حواسون به نفوذی‌ها باشه. جاسوس‌های احمق. به هم شک کنین.



دخترها اونجان. وقتی از دورستم برسیدم میرم بهم انگشت وسط نشون داد.



قانون شماره ۳ : صبر کنین... ما هی ممکنه هم نفوذی باشن و هیچ اتفاقی نیفته...

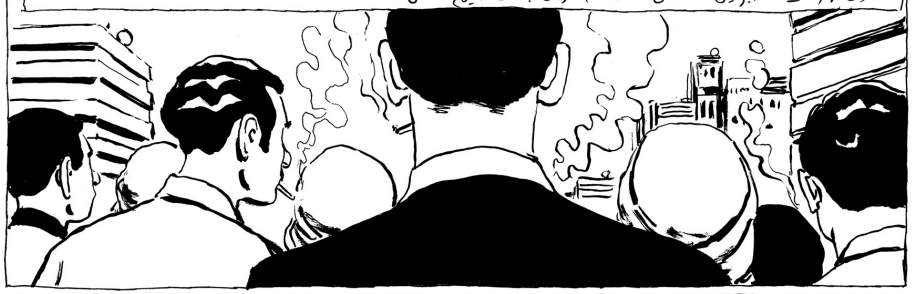

فریاد توی جمعیت یه نشونه است. باهم فریاد میزنیم: مرگ بر دیکتاتور! دخترها رو سرای‌ها شون رو رهبران. جمع هیشیم و ازهم نیرو میگیریم.

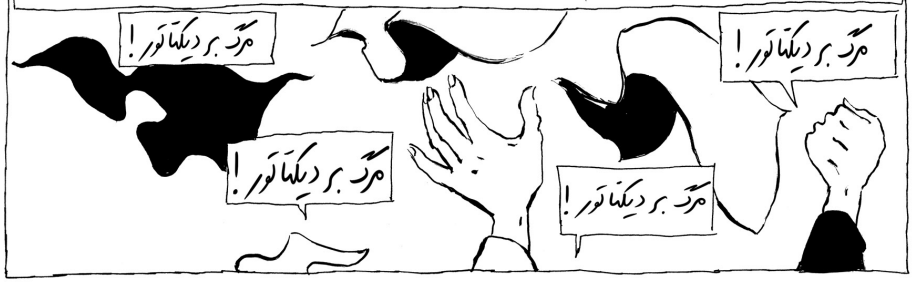

هنوز هیچی نشده سر و کله شون پیدا شده. یکی بهشون خبر داده.



بیشرفها! این همان ریخت‌های عوضی صدتایی میشن.



دست چپ... سیبیلی‌ها با شورای موتورال. قانون شماره ۴ : حواسون رو خوب جمع کنین.



دست راست، لباس شخص‌هایی که شش دهونه‌ها کنتاکت میزنن. اینها رسماً آدمکشن.



قانون شماره یک : تا جایی که میتونی نفست رو نگه دار.

قانون شماره ۲ : زیگزاگی بدو تا نتونن بهت شلیک بکنن.









باید حالی خستشون کنیم.





افشین رهام درفتی. باید تا حالا رسیده باشن خونه.

قانون شماره ۷ : آمادگی به تمرین ها رو داشته باشین.





قانون شماره ۴ : امیدوار باشین. تا زمانی که نفس زنده، هیچ امیدی هست.



افشین رو آخر فرستی. مادرش داره گریه میکنه. درستاشش پیش خبر دادن. از این کلانتری به اون کلانتری. چند روزه هیچ خبری ازش نداره.



عکس تظاهرات توی اینترنت وایرال شده. ارزشش رو داشت.

فردا چه کنیم؟

روز از نو روزی از نو.



در جهنم زندان اوین

مانا نیستانی و فرید وحید



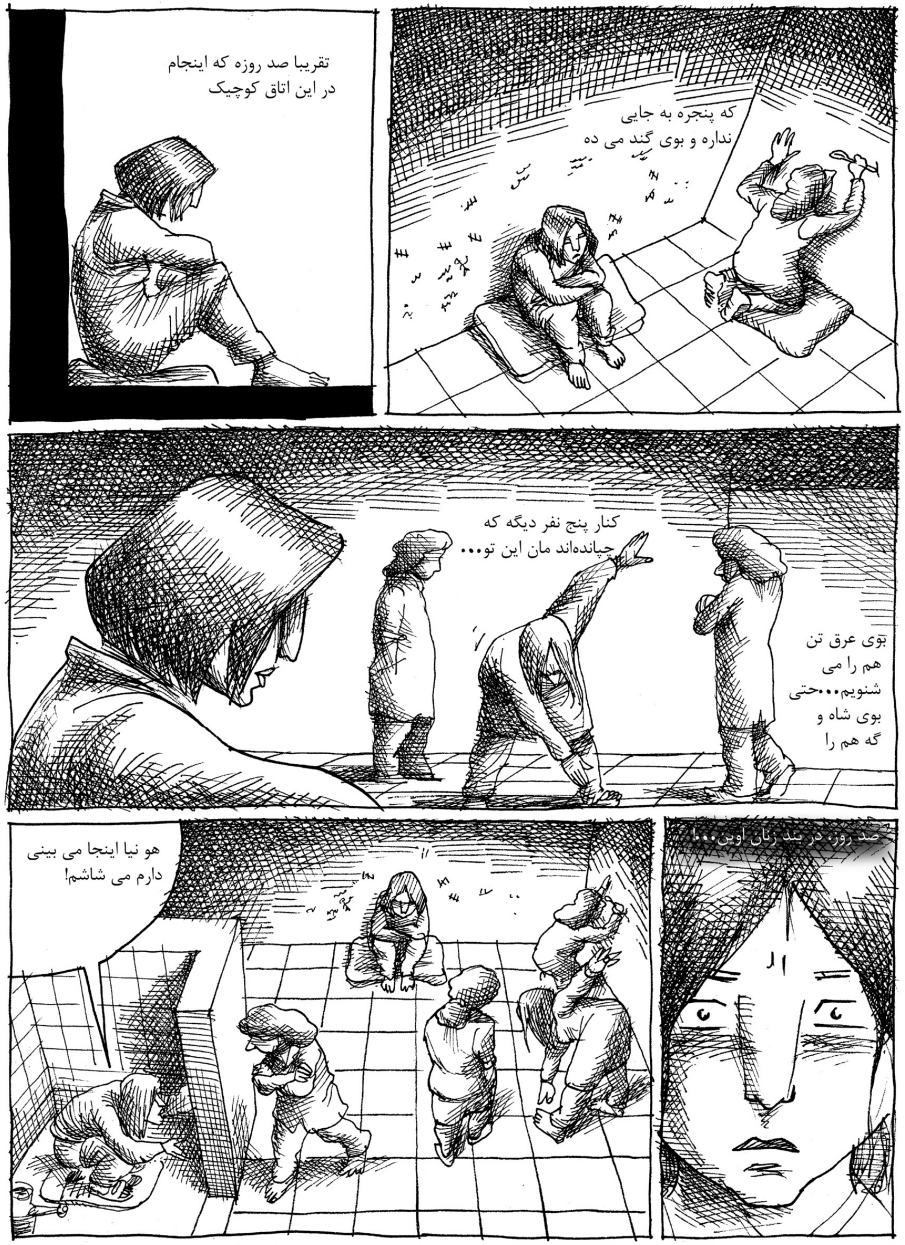
تقریبا صد روزه که اینجام
در این اتاق کوچیک
که پنجره به جایی
نداره و بوی گند می ده
توی عرق تن
هم را می
شنویم...حتی
بوی شاه و
گه هم را
کنار پنج نفر دیگه که
چپانده‌اند مان این تو...
چند روز در بند زنان اوین...
هو نیا اینجا می بینی
دارم می شاشم!


خوابیده در بستر کوهپایه ها
اوین، معروف ترین زندان کشورم... قرار گرفته در شمال تهران
بازداشتگاه اوین
Evin House Of Detention
نمی گیرم
حرفتون
رو
برای آزاد بودن
باید حتما از
خارج پول گرفت؟
بنویس کی بهت پول داده
بوده بیای توی خیابون
روسریت رو دربیاری مثل
جنده ها برقصی؟
بلبل زبونی
نکن آشغال
اینجا کسی
چهچه ات رو
نمی شنوه!
صد روز وحشت و
بلاتکلیفی. آیا اعدامم
میکردند؟
در مملکت ما قانون خدا
حاکمه. می دونی
مجازات جنگیدن
با قانون خدا چیه؟
شکاری و رهنورد
فهمیدند!


نسرین! ممکنه نسرین ستوده این رو روی دیوار نوشته باشه؟
فقط اداهم بده نسرین
فقط یک بار اجازه دادن مادر رو ببینم معطرهای آتشسوزی اوین. ترسیده بود،
فکر کرده بود همه ما رو زنده در آتش سوزانده اند...
من هم اینجا بودم پریسا
شاید هم یک نسرین دیگه، زن معترض گمنامی در لحظه ناامیدی این رو نوشته.
نسرین ستوده وکیل ایرانی... کسی که سالها برای دفاع از حقوق زندانیان سیاسی، فعالان حقوق بشر و فمینیست های ایران جنگیده، بارها و بارها زندانش انداخته اند، سالها پشت میله ها گذرانده به امید تغییر...
ممکنه الان جایی نشسته باشم که ام زمانی نشسته؟
ستاره سلیمی! این رو بپوش دنبالم بیا
نمی تونم دیگه نمی تونم تحمل کنم!
کارشناس پرونده ات می خواد ببیندت

بپیچ به راست!
بازهم بازجویی؟ دیگه چه زرم می خوان؟
مورد عفو مقام معظم رهبری قرار گرفته ای. اینجا نوشته که تحت تاثیر دشمن جوگیر شدی و الان پشیمون هستی و دیگه هرگز تکرار نخواهی کرد. امضاش کن تا بفرستیمت خونه.
گلوله شما بود که یک دختر را کنار من توی خیابان کشت...
امضا کن!
از چی پشیمون باشم؟ آیا من کسی رو کشتم؟
من مثل نسرین ستوده قوی نیستم ... نمی تونم تحمل کنم...دلم میخواد که بتونم...
به خانواده ات خبر دادیم که قراره آزاد بشی، دم در اوین منتظرند. فکر کردی اگه مادرت بشنوه خبری نیست چه بلایی سرش میاد؟ مگه قلبش مریض نیست؟ میخوای حکم سنگین بگیری؟


امضا
کن
گالیله!
امضا کن!
اما... من فقط واقعیت علمی
رو گفتم...
امضا کن که
ادعاهای کفرآمیزت
از سر مستی
و اشتباه بوده!
زمین به گرد
خورشید میگرده...
این رو آزمایش ها...
می دونی که حکم مبارزه با کلام پروردگار چیه؟
اگه می خواهی در آتش نسوزی، توبه نامه
را امضا کن!


اما زمین
همچنان
میچرخد،
آینده قضاوت
خواهد کرد!
ستاره!
ستاره جان!


بازداشتگاه
Detention
نزدیکتر نمیشد ماشین رو پونصد متر جلوتر پارک کردم...


فقط ادامه بده!
2023

جمعه‌سیاه

وینشلوس و ژان پیر پرن




نماز جمعه در مسجد بزرگ شهر
جوانان نمازگزار به سوی کلانتری زاهدان که روبروی مسجد بود رفتند...
در جواب به سنگ با گاز اشک آور
تیراندازها با بی انصافی به روی مردم عادی شلیک کردند
۶۶ نفر کشته شدند و صدها نفر دیگر حتی کودکان زخمی شدند...
این یکی از بزرگترین کشتارهای دسته جمعی بود که در اوج ائتلاف و مرگ مهسا امینی رخ داد.
جمعه سیاه در زاهدان
م...، دختر نوجوان پانزده ساله بلوچ است
که فرمانده نیروی انتظامی چابهار به او تجاوز کرد...
از بدو تولد برای او و بی آبرویی برای خانواده دختر و از سوی دیگر مصونیت نامحدود از مجازات برای متجاوز، پایتخت بلوچستان، ایران اسیر...
محرومیت این منطقه
به سال است که در حق بلوچ ها در همه زمینه ها تبعیض صورت گرفته است.
در اعتراضات اول پلیس سرکوب نمی کند. با این روش می تواند رهبران اعتراضات را شناسایی کند

به پا خاستن
در بیست سالگی

پاکو روکا و فرید وحید




تا به این فکر میکنم که چه بلائی سر مهسا اومده، گریه‌ام میگیره.
یادم نمیره که کشتنش.
هیچکدوممون در امان نیستیم.
اگر حرکتی نکنیم وضعیتمون همینه.
مردم همه جا دارن بلند میشن.
دنیال آزادی‌اند.
هیسس! یواش‌تر حرف بزن!
این همون لباس شخصیه نیست که گفته بودی؟
مدیرِ دانشجوهای دانشگاهمون دیگه خیلی خطرناکه؟


بعد از مرگ مهسا، گروهی حجاب‌شون رو برداشتن و قدرت رو به چالش کشیدن
آزادی یکصدا علیه تریبون شعار دادن.
موهاشون رو کوتاه کردن...
همدان تجهیزات، دستگیر شدن. تعداد زیادی ازدانشجوها برای چند ترم از تحصیل محروم شدن اما نبردشون همه رو برای اعتراضات بیشتر بیشتر آورده.


آره! حتی دانش آموزها هم اضافه شدن.
اونها کاری بهتر از برداشتن حجاب‌هاشون کردن. می‌دونی چکار کردن؟
انگشت وسط به عکس‌های خمینی و خامنه‌ای نشون دادن. میفهمی یعنی چی؟!
بچه‌ها عکس‌های آیت‌الله‌ها را
ازدیوار برداشتن و با پاهاشون
و به جاش یه پانکارت آویزون کردن که میگه:
زن زندگی آزادی


ببین حتی اگه بچه‌های راهنمایی اینجوری رفتارکنن یعنی که حتمیه.
باید در برابر این قوانین سرکوبگر بلند شیم.
خواهران
برادران
منوی غذا چیه؟
یه نوع لازانیای سبزیجات
خدس بزن...
فرح؟
فرح!!
تو دیوونه‌ای!
برادران





بعد از کشته شدن مهسا امینی، دانشجویان زیادی به جنبش اعتراضات علیه رژیم پیوستند.

زمستان اعدام‌ها

توکا نیستانی و ژان پیر پرن



ضحاک در افسانه ها و اسطوره های ایرانی نماد پادشاهی بیرحم است که پیوسته عطش دارد؛ عطش خون. پس از آنکه ابلیس بر شانه هایش بوسه زد، دو مار آنجا رویید. ضحاک مو ظف بود هر روز دو مغز انسان را بپزد و به خورد مارها بدهد .



اّما برای ایران امروز، نه تنها ضحاک اهمیتش را به عنوان نماد بیرحمی و بدی از دست داده بلکه در مقایسه با رژیم به عنصری میانه رو و پذیرا مبدل شده. جمهوری اسلامی برای بقا ی خود همه را قتل عام میکند. در جریان اعتراضات برای مرگ مهسا ژینا امینی انسانهای زیادی کشته شدند تا درس عبرتی برای معترضان دیگر شوند. جوانان زیر شکنجه ها مجبور به اعترافات اجباری شدند. نام قربانیان ضحاک را نمیدانیم اما نام همه قربانیان جمهوری اسلامی را میدانیم و از یاد نخواهیم برد.



محسن شکاری

ساله که در ۱۷ آذر ۱۴۰۱ اعدام شد ۲۳

مقامات قضایی علیه او در کمال بیرحمی عمل کرد. آنها وانمود کردند بسیجی شاکی پرونده که در جریان اعتراضات در روز ۳ مهر ۱۴۰۱ زخمی شده بود شکایتش را پس میگیرد. خانواده اش فکر میکردند که او تبرئه خواهد شد. مقامات به انها اطمینان داده بودند که اگر درباره اتهاماتش سخنی به میان نیاورند، اعدام نخواهد شد. مرد جوان در حالیکه هنوز ۱۸ روز از تاریخ حکم بدوی او نگذشته بود، در روز ۱۷ آذر ۱۴۰۱ به دارآویخته شد. بر اساس این حکم او به محاربه محکوم شده بود. خانوادهاش پس از اعدام، از مرگ او مطلع شدند و او پنهانی در بهشت زهرای تهران و با نظارت نیروهای امنّیتی به خاک سپرده شد. درزمان محاکمه به او اجازه دفاع ندادند. او هیچ وکیل و شاهدی نداشت.







مجیدرضا رهنورد

ساله که در ۲۱ آذر ۱۴۰۱ اعدام شد ۲۳

مرد جوان ساعت ۴ صبح روز ۲۱ آذر ۱۴۰۱ در ملأعام روی جرثقیلی در مشهد، شهر مذهبی شمال شرقی ایران و زادگاه ابراهیم رییسی و خامنه ای اعدام شد او شغل ثابتی نداشت. پیش از اعدامش، ویدوئی وایرال شد که نشان می داد مأموران او را با چشمان بسته دوره کرده اند. دستش که در پارچه پیچیده شده بود نشان از ان داشت که نیروهای امنیتی از خشم ، خالکوبی شیر و خورشید، نماد پادشاهی پیش از انقلاب ان را شکسته اند. در همین ویدئو، او را میبینیم و صدای او را میشنویم که می گوید : بر مزارم گریه نکنید، نه نماز بخوانید و نه قرآن، شادی کنید و آهنگ شاد پخش کنید.

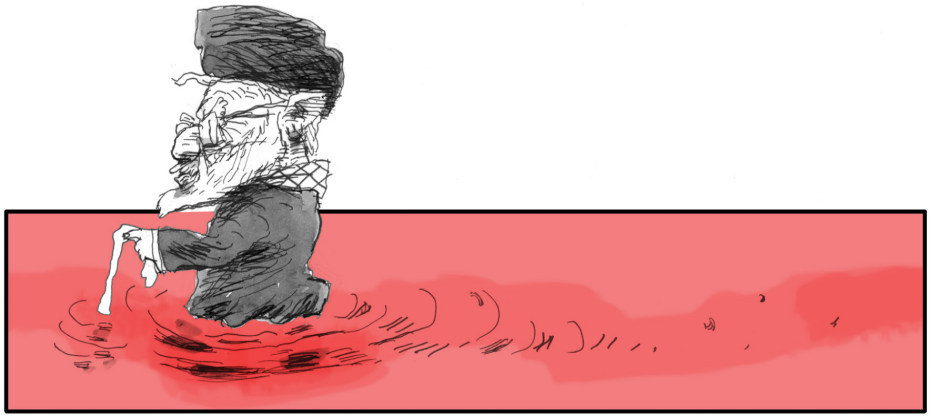



کلمات آخرین این جوان که قهرمان کاراته و فرزند پدری دستفروش بود ایران را در شوک و ناباوری فرو برد :«بابا حکم ها را به ما داده اند؛ حکم من اعدام است. به مامان چیزی نگو.» او محکوم شد که مانند محمد حسینی همان بسیجی را کشته است. خانواده اش سعی کردند در شبکه های اجتماعی خبررسانی کنند. در ویدیوئی که در خانه ضبط کردند برای فرزندشان تقاضای عفو کردند:«او مقام چهارم کشور را در رشته کاراته داشته.»پدرش بارها گفت : از مقامات قوه قضائیه کشور تمنا میکنم، خواهش میکنم حکم اعدام رو از روی پرونده پسرم بردارید. محمد مهدی کرمی به اتّهام فساد فی الأرض محکوم شد. پدرش بعدًا در شبکه های اجتماعی اعلام کرد که مقامات اجازه نداده اند که وکیل انتخابی خانواده پرونده را بررسی کند.





او در یک شرکت جوجه کشی کار میکرد و خانواده نزدیکی نداشت. او برای مرگ یک بسیجی که به دنبال اعتراضات در سی کیلومتری کرج اتفاق افتاده بود به فساد فی الأرض متهم .شد. مانند متهمان دیگر، او اجازه انتخاب وکیل نداشت و محاکمه او غیرعلنی صورت گرفت علی شریف زاده اردکانی وکیلی بود که تلاش کرد خبر محکومیت او به اعدام را خبررسانی کند. او در توییتش نوشت که موکلش در زمان بازجویی زیر سخت ترین شکنجه ها بوده است :«ضرب و شتم با چشم و دست و پای بسته تا لگد به سر و بیهوشی، از میله آهنی به کف پا و شوکر در قسمتهای مختلف بدن» . او اضافه کرد که اعترافهای او تحت شکنجه بوده و هیچ وجاهت قانونی ندارد.

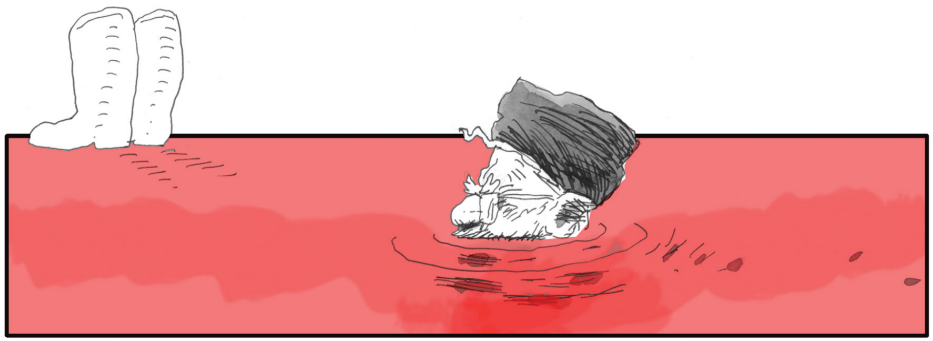

دانش آموزان

بی و فرید وحید

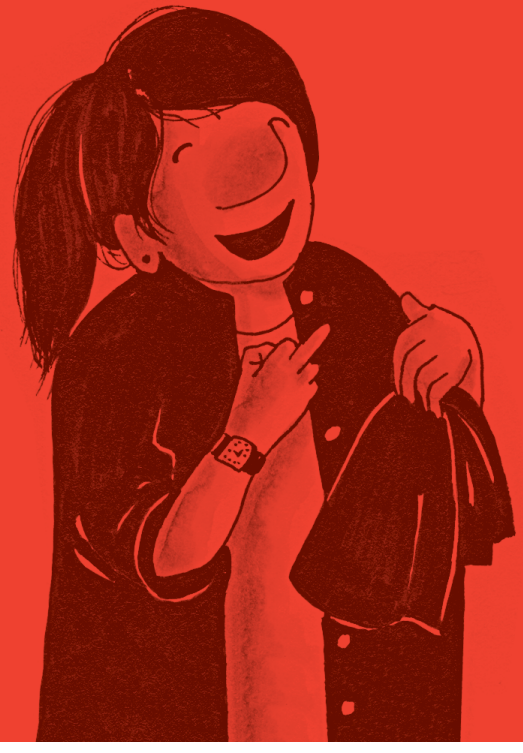

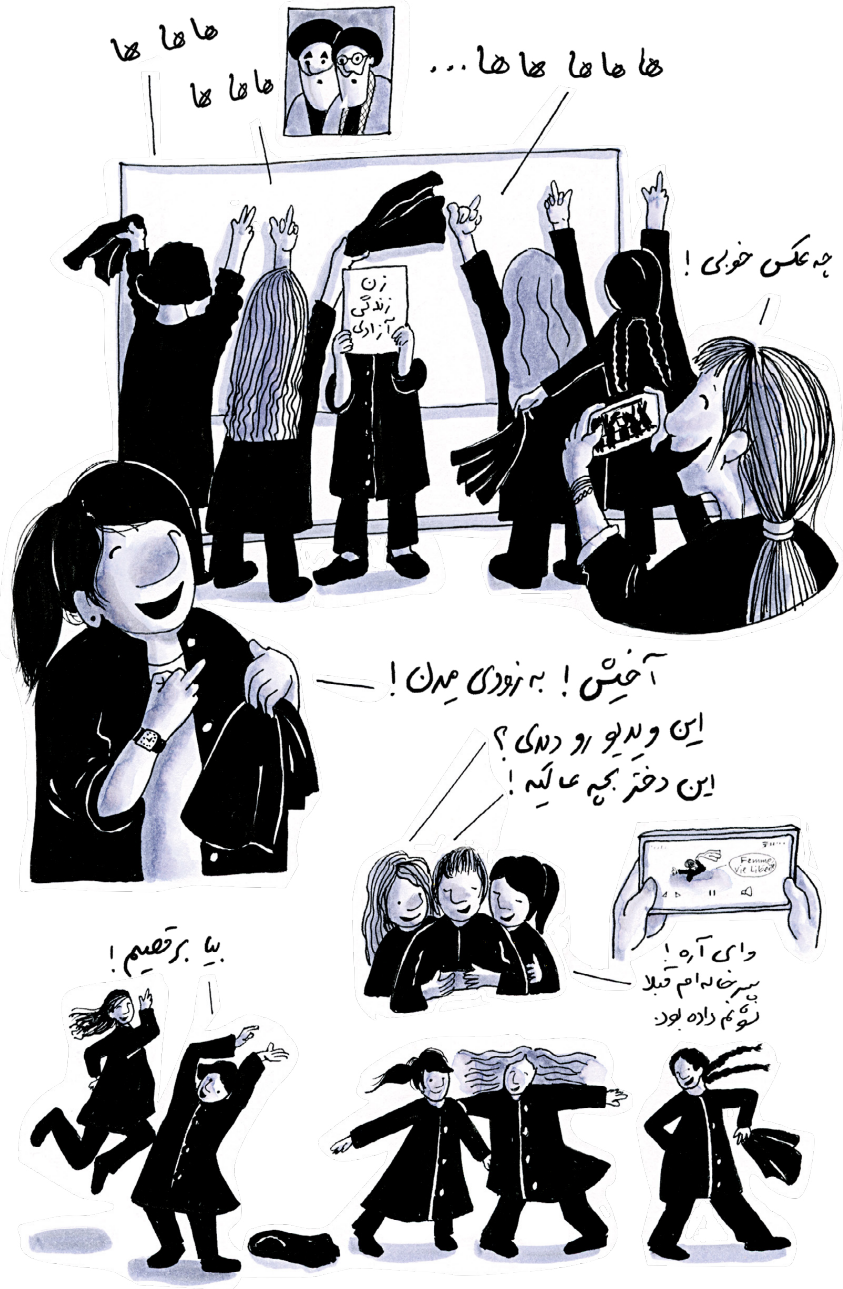

از آبان ۱۴۰۱ بیشتر از هزاران دختر در مدارس مختلف در سراسر ایران با این گاز سمی مسموم شدند. مردم فکر میکنند که اینها همه ترفندهای عمدی برای مجبور به بستن مدرسه‌های دخترانه است چون حکومت از جوانان بخصوص از دختران می‌ترسد.

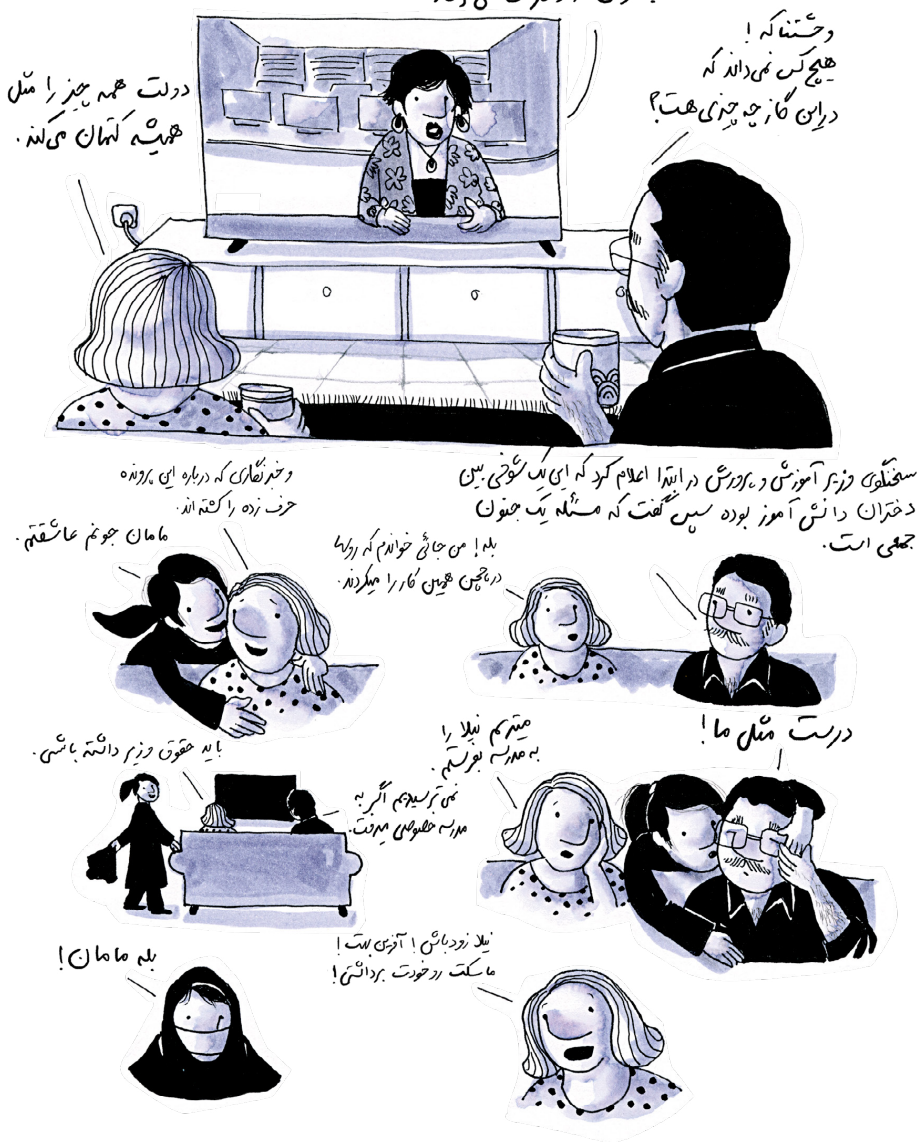


درست میشه!
من اون مردها رو دیدم!
اهه اهه اهه اهه...
نمی تونم نفس بکشم حتی نمی تونم وایستم.
نیلا رو آمبولانس برد.
اورژانس


خدایا دختر کوچولوم!
ماخوبت می کنیم. نترس! ما اینجائیم
دکتر حالش خوبه؟ این بیشرفها نمی گذارن ما زندگی کنیم.
تو خیلی شجاعی! حالت چطوره؟
خیلی خوب نیستم. نفسم خوب بالا نمی یاد.
من کاملاً با شما همدردم.
واقعا بی وجدان!
تا زمانیکه ندانیم گاز چی است نمیتونم چیزی بگویم.
اما مگر این بچه ها چه خطری دارند؟
خواهرم و پدر و مادرهای دیگر دور و بر دختر هایشان حلقه زده اند که مبادا این اراذل به آنها نفوذ کنند.
برند به جهنم! اینها از نازی ها بدترن.
نه خانم! دختران ما شجاع هستند و نمی گذارند کسی به آنها زور بگوید.

آنها شما را زیر نظر دارند

مانا نیستانی و فرید وحید



اما از سپتامبر ۲۰۲۲ که مهسا امینی توسط گشت ارشاد کشته شد و لیلا دخترش همراه با دیگر زنان و مردان ایرانی در برابر حکومت ایستاده اند او هم تحت تاثیر قرار گرفته ...

این آقای جعفری است . پدری از طبقه متوسط ایرانی که ترجیح می‌دهد کاری به کار سیاست نداشته باشد و زندگی‌ش را بکند

و می خواهد نقش مفید و فعالی در انقلاب ایران داشته باشد. اما حکومت از هر روشی برای فریب دادن، گیج کردن و مایوس ساختن او استفاده می کند!

یکی از مهمترین ابزار، «تلویزیون حکومتی» است

تحریف واقعیت ها:

مهسا امینی خودش مرد! اغتشاشگران بدنبال فساد و نابودی اسلام اند!

اونها مزدور امریکا و اسراییل و غرب اند! حتی یک درصد ملت ایران هم نیستند! از فردا بیرون بیان شدیدا مجازات خواهد شد!

تهدید و تحقیر معترضان

برنامه های شاد و مفرح ما رو ببینید! بیرون هیییییچ خبری نیست امن و امانه!

زن زندگی آزادی

عادی سازی

من از ملت ایران و رهبری عذر می خوام چون تحت القائات رسانه های معاند غربی فریب خوردم!

اما فقط همین نیست، تلویزیون هر از گاهی یکی از معترضان و انقلابیون دستگیر شده را جلوی دوربین می آورد تا اعتراف و ابراز پشیمانی کند

هرچند تقریبا همه دیگر می دانند این اعترافات تحت چه شرایطی گرفته می شود

فاطی در اوقات دیگر با اکانت های قلابی برای جوسازی علیه آدمهای موثر، پخش اخبار غلط و عادیسازی اوضاع در صفحات اشخاص کامنت و پیام می گذارد. او عضو ارتش سایبری رژیم است

دروغ میگن اصفهان آرومه هیچ کس توی خیابون نیست :mn235iran
دروغ میگن شیراز آرومه هیچ کس توی خیابون نیست :hli87victory
دروغ میگن مشهد آرومه هیچ کس توی خیابون نیست :kurd1249

این فاطی است که در تهیه اعترافات کمک می کند.

وشته امریکا به نظام قول شرف داده بهش پول برسونه!

نوشته توماج صالحی خودش با رژیمه !

پسر جون چند بار بگم اینها جنگ سایبریه گول نخور؟!

نوشته دروغه که حسین رونقی تو اعتصاب بوده چون وزن کم نکرده!

نوشته چهره های اصلی انقلاب خودشون آدم رژیم اند ...پس به کی اعتماد کنیم؟؟

این پیام ها آقای جعفری را گاهی بشدت گیج می کند

ولی یادتون باشه که همه سران مخالفان خائن بی وطن هستند به جز من!

اما در کنارش:

گاهی چهره هایی از ناکجا سر در می آورند و موضع های بشدت جذاب و مخالف می گیرند:

او دیده که افراد مشکوک از تظاهرات فیلم و عکس تهیه می کنند چندبار هم پیام های تهدید دریافت کرده!

#IRGCTERRORIST

NO TO MULLAH

WOMAN LIFE FREEDOM

این حکومت برای موندن از دو راه زیاد استفاده میکنه داداش!

IRG123:
شما که علیه نظام فعالیت می کنی نمی خوای به روز برگردی ایران؟ دوست داری برای خانواده ات در ایران دردسر درست بشه؟

پیامهایی از اکانتهای ناشناس یا طرفدار حکومت

اول: بزرگنمایی قدرتش برای وحشت آفرینی

او دیده که افراد مشکوک از تظاهرات فیلم و عکس تهیه می کنند
چندبار هم پیام های تهدید دریافت کرده!



این حکومت برای موندن
از دو راه زیاد استفاده میکنه
داداش!

IRG123:
شما که علیه نظام فعالیت می کنی
نمی خوای یه روز برگردی ایران؟
دوست داری برای خانواده ات
در ایران دردسر درست بشه؟

پیامهایی از
اکانتهای ناشناس
یا طرفدار حکومت

اول: بزرگنمایی قدرتش برای وحشت آفرینی

دوم: ایجاد جدایی و تفرقه
اونها ملت رو از هم جدا و گروه گروه میکنن



و گروه های کوچکتر رو هم ریزتر و ریزتر





چون حکمرانی ناعادلانه
و دیکتاتوری بر
پاره های کوچک
خیلی راحت تر
از ملت واحده!



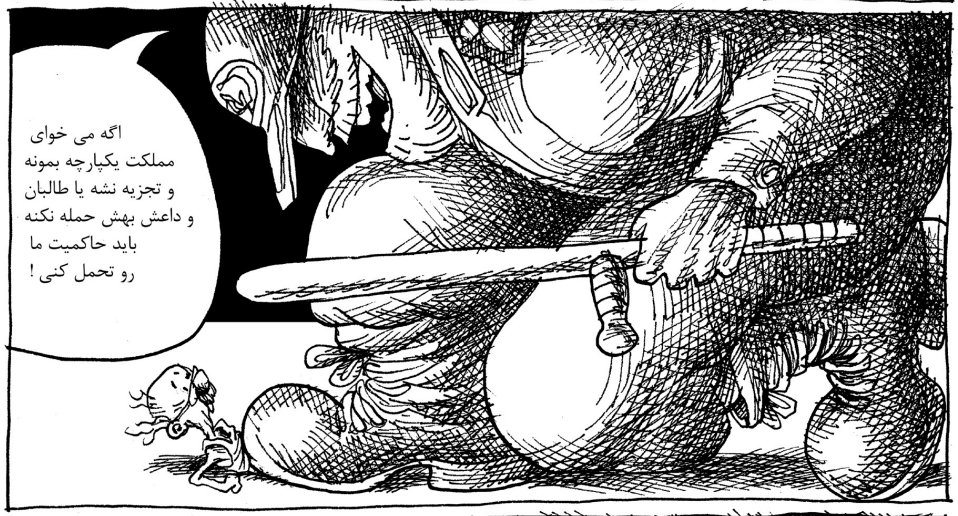

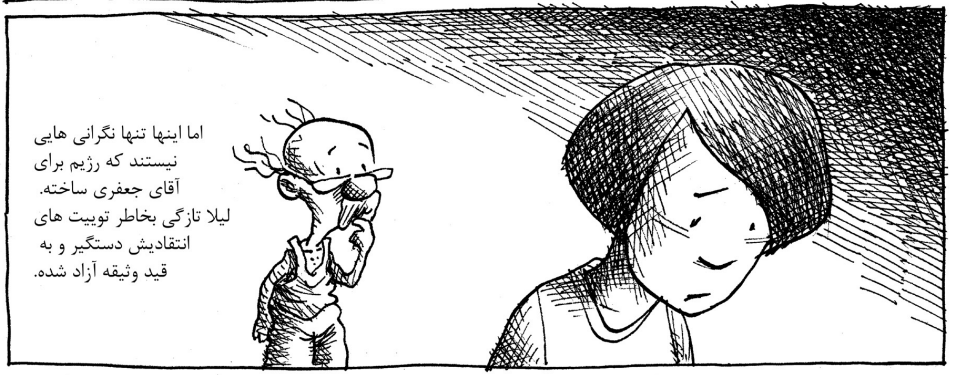



خانواده به خاطر وضعیت او هیچوقت آرامش خیال ندارند.




کهی تاریخ
برای فهمیدن پیچیدگی
وعمق آنچه که در ایران
امروز می‌گذرد باید با پیشینه
سیاسی و اجتماعی کشور
آشنا شویم.

۲

سه انقلاب

هامون و عباس میلانی



در قرون پیشین، ایرانیان سه تغییر گسترده سیاسی را در سایه حداقل سه انقلاب (اگر نگوییم شش انقلاب) از سر گذراندهاند. به سختی بتوان مّلتی دیگر را نام برد که تا این اندازه آشفتگی تجربه کرده باشد و مردمش این چنین به اصل آزادی معتقد مانده باشند. هزاران ایرانی حاضرند که جسم و جانشان را فدا کنند و میلیونها نفر شاهد فروپاشی زندگیشان در راه آزادی بودهاند اّما همانطور که جنبش »زن، زندگی، آزادی« نشان میدهد این نبرد سیزیف گونه همچنان ادامه دارد.

در اوایل قرن بیستم، اقتصاد ایران بر پایه یک اقتصاد فئودال زمینداری بود. حدود ۹۰ درصد این جمعیت در روستاها زیر چنین الگوی اقتصادی که از هزاران سال پیش تغییر نکرده بود زندگی میکردند. به جز یک گروه محدود مبارز، آزادی زنان ایرانی از آنها سلب شده بود و حضورشان با مفاهیمی چون پرده)که بر اساس آن زن باید جدا از مردان و پوشیده میبود(یا با اندرونی)فضایی در خانه که مخصوص زنان و کارهای خانه بود(محدود میشد. ایران اساسًا جامعه ای جزیره نشین بود که تنها تعداد کمی روشنفکر درآن زندگی میکردند و مابقی هزاران کارگر مهاجر بودند که دوره تبعیدشان را در انجا سپری میکردند.

امروز ایران یک جامعه سرمایه داری است که شهرنشینی بر ان حاکم است. میلیونها روستایی به سوی شهرهای بزرگ سرازیر میشوند و اکثر انها به اینترنت دسترسی دارند. ملاها تنها بقایای ایدئولوژیک این فئودالیسم ناپیدا هستند.



امروزه زنان ایرانی نمیپذیرند که در پرده یا اندرونی بمانند. عبور از خانه نشینی تا حضورآزادانه در تمامی حوزه های جامعه تبدیل به یک جریان مهم در پایتخت کشور شده است. امروزه، ایرانیان خارج نشین ده درصد جمعیت جهان را تشکیل میدهند. چنین مهاجرت گستردهای تنها سه بار طی سه هزار سال اتفاق افتاده و این سه موج هر سه به سبب رشد یک اسلام سازش ناپذیر صورت گرفته است. نخستین موج در قرن هفتم و زمانیکه اسلام به ایران رسید به وقوع پیوست که موجب شد زرتشتیها به هند بگریزند.

دومین موج زمانی که شیعه مذهب رسمی کشور شد، به مهاجرت از زرتشتیها به هند و ظهور پارسی ها انجامید. این چهل سال اخیر سومین مهاجرت تودهای در نتیجه به قدرت رسیدن شیعیسم افراطی به پیدایش یک دیاسپورای ایرانی متشکل از هزاران نفر انجامید. در عمق این تغییرات، چندین جنبش انقلابی و انقلاب در ایران به وقوع پیوستند. نخستین آنها جنبش مشروطه سالهای ۱۲۸۸- ۱۲۸۴ بود. هدف آن چه بود؟ تلاش برای پایان دادن به استبداد شرقی و پایه گذاری یک قدرت جدید که بر پایه موهبت الهی ظل الله یا « سایه خدا» بنا نشده باشد بلکه حاکمیت مردمی هدایت آن را .در دست داشته باشد

مراجع تقلید که خیال دولتی اسلامی را در سر میپروراندند و به دنبال قوانین نشأت گرفته از خواسته های مردمی نبودند دسیسه چیدند و تلاش کردند که این انقلاب با کمکهای فرمانده روسی، ولادیمیر لیاخوف که از هر فرصتی استفاده میکرد تا نفوذ سیاسی استعمارگری را بر ایران بگستراند با شکست مواجه شود.

در میانه این جنبش دموکراتیک در سال ۱۲۸۷ نفت در ایران کشف شد. از ان زمان، «بداقبالی» این طلای سیاه سایه شومش را بر بیشتر پیشرفتهای ایرانی پراکند. تا آن زمان، رد پای استبداد شرقی ایران به لطف سنت، خشونت و ا دعای رهبران مذهبی مبنی بر اینکه آنها چون سایه پرودگار بر زمین هستند به جا مانده بود. با کشف نفت، استبداد شکلی ُالیگارشی به خود گرفت. رژیم زمانه توانست از سنت و ا دعای موهبت الهی بهره برد و با تکیه بر خشونت، از دلارهای نفتی تغذیه کند. انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه به تلاشهای انقلابی ایران برای برقراری جمهوری شورایی در داخل کشور منتهی شد. در استان گیلان، فردی مهین پرست و پایبند به ارزشهای جنبش جنگل به نام میرزا کوچک خان توانست با کمک جمهوریخواهان پیشرو و مارکسیستهای نوگرا در سال ۱۲۹۹ انقلابی به راه



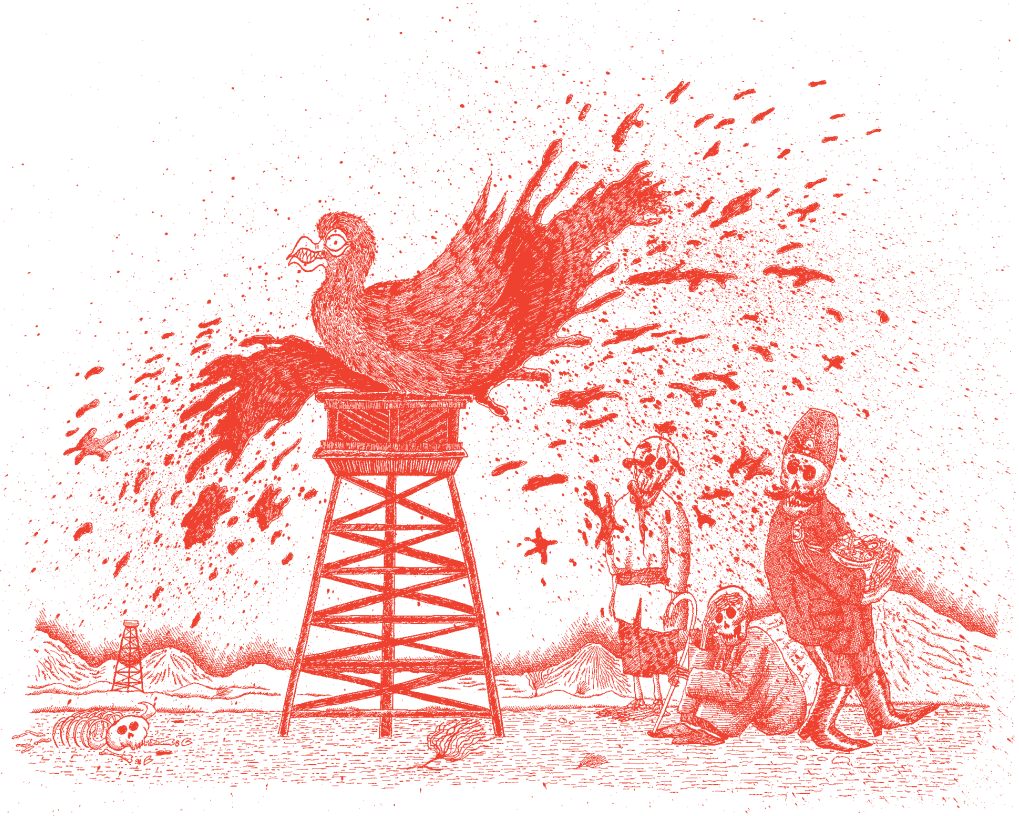

به راه بیندازد و پایههای یک جمهوری سوسیالیستی و شورایی را در گیلان بنا نهاد. این نخستین باری بود که چنین انقلابی ازبیرون روسّیه شکل گرفته بود...امابیشترازیکسال دوام نیاورد. در سال ۱۳۳۲ زمانیکه محمد مصدق؛ میهن پرست ایرانی از رژیم مشروطه در ایران حمایت کرد روزنه ای از امید به سوی ایرانی دموکراتیک و مستقل باز شد. مصدق بین سالهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ نخست وزیر ایران شد و توانست نفت ایران را که تا ان زمان زیر یوغ انگلیسیها بود ملی کند. بار دیگر «بداقبالی نفت» سایه شوم غیردموکراتیک خود را گشود و در را بر روی تمام این تلاشها بست. مصدق زیر رگبارى از بلاها از سوی انگلیس و آمریکا قرار گرفت و باقی عمرش را در زندان و حصر خانگی به سر برد.

در سال ۱۹۶۳ شاه یک سری اصول به عنوان اصلاحات اقتصادی و سیاسی با نام انقلاب سفید ارائه داد که از میان آنها میتوان به حقوق زنان، شرکت و حضور آنها در انتخابات و اصلاحات ارضی اشاره کرد. آیت الله روح الله موسوی خمینی، یک روحانی خشکه مذهب بود که با این دو اصل که به دگرگونی جامعه ایرانی می انجامید به شدت مخالفت کرد.

شعار اساسی جریانی که خمینی پایه های آن را گذاشت : « استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» بود.



بر خلاف تمامی این مطالبه ها، خمینی در پاریس وعده یک انقلاب دموکراتیک را داد. آما به محض آنکه قدرت را در دست گرفت، جانب مخالف را گرفت و قوانینی را که به نفع زنان بود، لغو کرد.چندهمسری را رواج داد و پوشش حجاب را اجباری کرد. زنان شروع به مبارزه و مقاومت در برابر این ظلم و سرکوب کردند. در واقع، تئوری ولایت فقیه خمینی تمامی مّلت را دردرجه دّوم قرارداد و «پاسداری مّلاها» برای همه امری مسّلم شدکه برای زنان،سخن از « حمایتی مردانه » هم داشت. جنبش امروز « زن، زندگی، آزادی « پیشروی سرنوشت ساز و قهرمانانه نبردی است که با دموکراتهای ایران در قرن بیستم آغاز شده بود و در ان زنان نقشی فزاینده و مؤثر در برابر این ظلم نفرت انگیز داشتند.

اگرچه این لرزشهای شدید و بیشمار انقلاب تا به این لحظه فرصت راهگشای یک رژیم دموکراتیک را فراهم نیاورده اند، نباید از یاد برد که درست در زمانی که جهان انقلاب هوش مصنوعی را از سر میگذارند، رژیم روحانی ظالم تکنولوژیهای جدید را محدود میکند تا بتواند با کنترلهای اورولی جلوی خواسته های مردم آزادیخواه را بگیرد. آما همهمه آرام و مصمم هر حرکت چالش برانگیز در ایران حاکی از آن است که : « ما پیروز خواهیم شد».

نوروز در جمع خانوادگی

هیپولیت و فرید وحید



۱- فروردین

جشن نوروز

سال نوی ایرانیان

اعتدال بهاری

تنها تعطیلات بزرگ سالیانه

با تعطیلات تابستان

ایرانیان سفر می‌روند و به خانواده‌هایشان سر می‌زنند.

با حال و هوایی مثل نوئل در کشورهای غربی

رسمی که همه رسوم را در دل خود جای داده.

همه خانواده در خانه مادربزرگم جمع می‌شوند.

صدای ما را از حرم امام رضا می‌شنوید...

نه! داریوش!

اذان الان شروع میشه!

امروز روز بزرگی برای تمامی مؤمنان در ایران است...

هنرمندان محبوبی چون ستار، مهستی و فرامرز آصف مهمان ما هستند.

داریوش چرا کانال رو عوض کردی؟

این شادیه!

لطفاً برن اون کانال! این یکی جلفه و خیلی شلوغ پلوغه.

سال نو یه جشن معنویه. باید خمار و شکر کنیم تا سال نو بشه.

نه! برن اون کانال! دعا الان شروع میشه.

تو رو خدا مامان بزرگ! یک کم فقط...




بریم سر میز!
هوممم!
خیر عمرش هست چه!
مرسی!
بازم بیرام
بازم بیرام!
ناهار خیلی طول نمی‌کشد.
بعد از غذا در اتاق نیز ائی،
چای، شیرینی و میوه می خوریم.
چه خانواده‌ی چرتی!
عجب دلاری...
خاله خونه...
خونه...
حرف‌ها از سر گرفته می‌شود...
منتظریم که سال نو بشه تا همدیگر رو ببوسیم.
نوروز مبارک!
نوروز مبارک!
هاهاها
هاهاها
و به هم کادر بدهیم
بزرگترها عیدی میدهند.
معمولاً پول در پاکت هدیه میدهند.
ترمان؟
با هم میریم دلاری عکسشم.


عمو بزرگت آرش اومد. نگار جون دستت درد نکنه. برو روسری خواهرت رو بیار!
ول کن این تلفنو...
خیلی خوب
عمری بزرگ چون فامیل نزدیک نیست محرم نیست.
تو هم همینطور نگار
در حضورش، زنها سرهاشون رو میپوشونن.
چرا؟ چطور میگین؟
حتی کوی خونه.
من هر روز مجبورم از بچگی هرجا میرم روسری سر کنم.
تو خونه حداقل دیگه روسری سر کنم!
سنته! کارش نمیشه کرد!
مامان میگه کار تو قبل از انقلاب دامن کوتاه میپوشیدی.
خیلی خوشگل بودی! ببین!
و اینکه بعدش تصمیم گرفتی روسری سر کنی.
حق انتخاب نداشتم. بعد از انقلاب کرفتی ۴۰ سال پیش اینجوری شد.
نباید اجباری میشد...
اما با حجاب، ما از نگاه های بد مردان در امانیم...
آخه این یارو چی کار به موی من داره؟
از بچگی من رو میشناسه.
تازه خیلی هم پیره!
حالم اینکه یه ریگی تو کفشش هست و من نمی دونم.
اینجوری درباره نصوت حرف نزن!
عزیزم، هرجور میخوای رفتار کن!
والاحی بگم!! ولی هر کاری دوست داری بکن!
آرش نوروز مبارک! نوروز مبارک!
هم خوبن؟
بازگشت به جنگ ایران و عراق
افت ریال رو دیدی؟
با نزدیک به ۲۰۰۰۰۰ کشته
مامان بزرگ پسرش را در جنگ از دست داد.
آنها جانشان را در راه شکوه و عظمت سرزمین فدا کردند...
چطور از مرگ پسرهای ما به نفع خودشون استفاده کردن؟
این یه توهین به یاد و خاطره اونهاست.
مامان...
چطور زمان جنگ وحشتناک بود. بمباران، کمبود که همه جا دنبالمون بود. هم چی...
از بازار سیاه کاست و فیلم می خریدیم تا بتونیم ما یکل جکسون بشنویم یا راکی ببینیم.
وای چه جهنمی بوده!
آرزو میکنم یه روز بتونم بدون فیلتر شکن از اینترنت استفاده کنم.
برای این آرزو باید این به جایش دموکراسی با آزادیهای فردی بیاد
بریم بره.
جدایی دین از سیاست!

هرکس بتونه براساس عقایدش تصمیم بگیره و ازخونه کرسی داره زندگی کنه.

این سیستم اصلاح پذیر نیست. باید فکر چاره بود.

دقیقاً!

من فکر کنم برم آمریکا درس بخونم.

این مملکت داره هم جوونایی رو که از اینجا میرن ازدست میده... خیلی دردناکه!

بیشتر همکلاسی‌هام از آمریکا و کانادا برگشتن.

خوبه اما باید برای تغییر اوضاع اینجا بمونه و بجنگیه.

آخه هم‌زمان پس کی به فکر رشد و پیشرفت کشور باشه؟

چاره‌ای نداریم.

آخه میدیم به این معنی نیست که کشورمون رو فراموش کردیم.

اما دیگه نمیتونی برگردی...

عرضشون برای خانواده‌ام یه زندگی بهتر میسازم.

آنجا من این آزادی رو دارم که بتونم به نفع ایران حرف بزنم و عمل کنم...

یک روز همگی با هم نوروز رو جشن میگیریم.

در یک ایران آزاد.

Hippolyte
sur une histoire
de Farid Vahid.

چه کسی ایران را رهبری میکند؟

توکا نیستانی و ژان پیر پرن



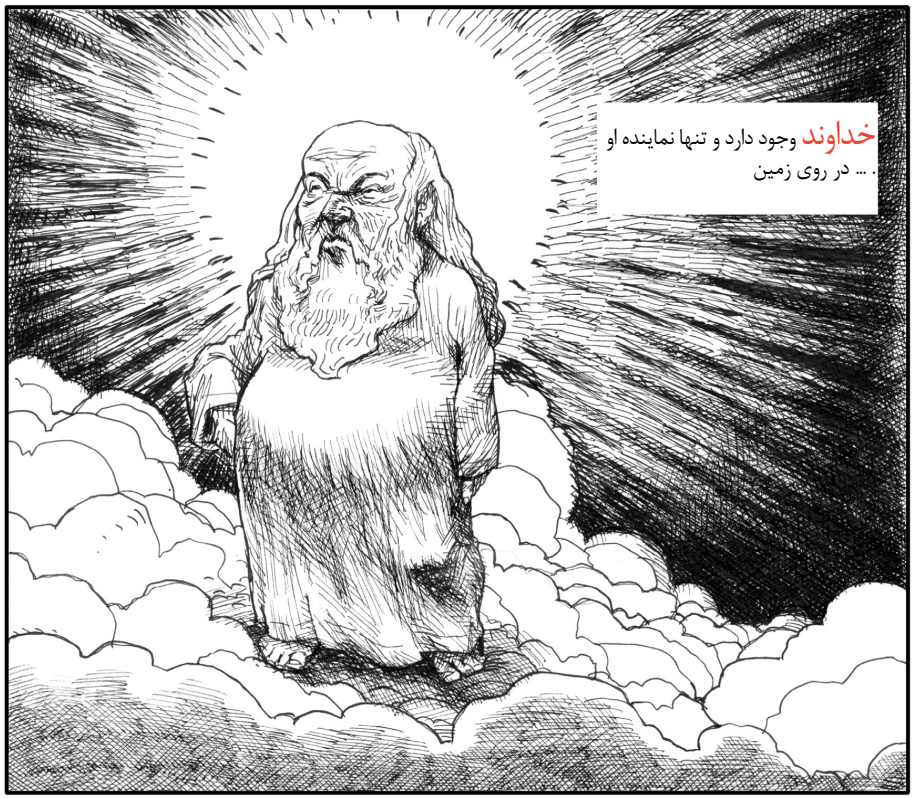



آیت الله خامنه ای ..



آیت الله خامنه ای فرمانده نیروهای مسلح است و او مالک بیشترین
قدرت قانونی و غیرقانونی برای کنترل کشور است.



او به هر نقدی با روشی
خشونت آمیز جواب میدهد.

هر کار سادهای مثل پوشیدن لباس که با ملاکهای وضعشده او
مغایرت داشته باشد یک نقد سیاسی به حساب میآید و شخص
مورد نظر برای آن محکوم، دستگیر و تنبیه میشود.

مجازات مهسا ژینا امینی مرگبار بود
گشت ارشاد او را کشت.

یکی از مهمترین مراکز قدرت جمهوری اسلامی، بیت رهبری است. این خانه در حقیقت دفتر مقام معظم رهبری است که در آن بیش از ۱۷۰۰ کارمند وجود دارد.

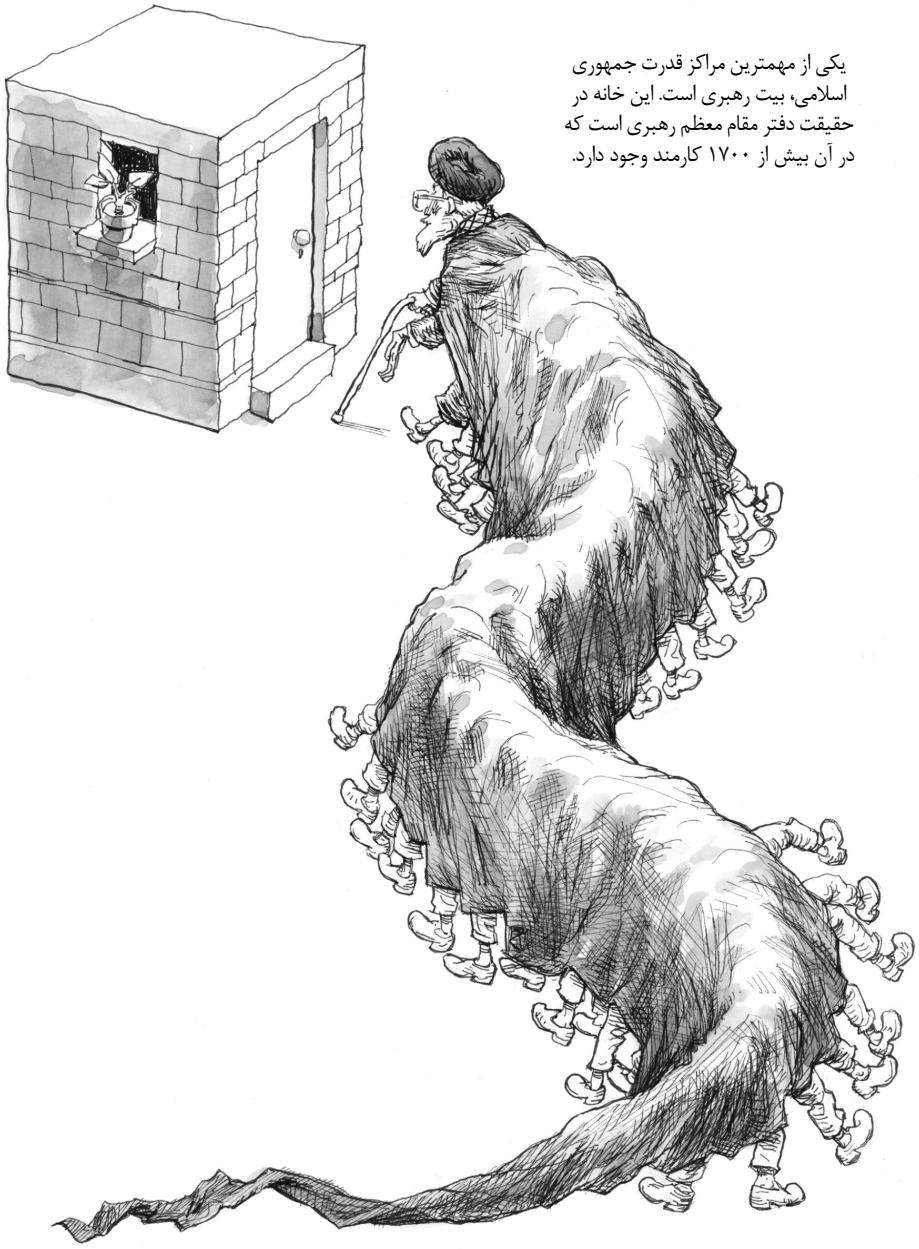



مجتبی خامنه ای یکی از چهار فرزند رهبر انقلاب است که نقش بسزائی در تصمیمگیریهای پشت پرده پدرش دارد. زمزمهای به گوش میرسد که خود را برای جانشینی او آماده میکند.



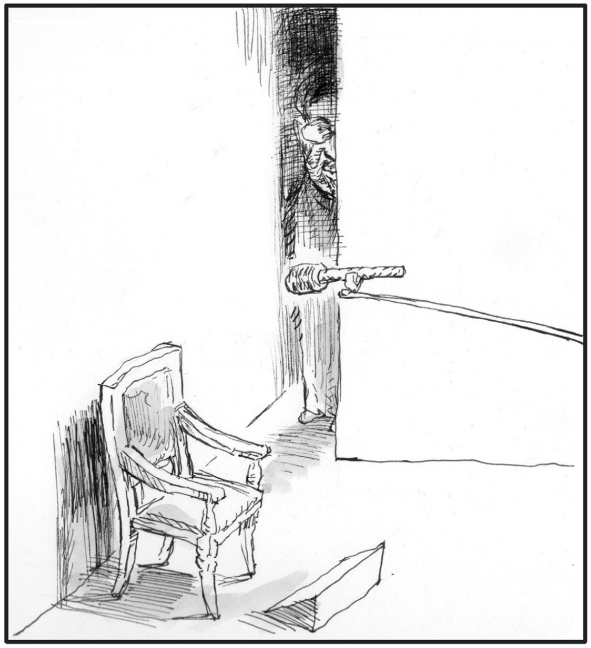


رئیس جمهور دومین مقام رسمی کشور است.


اما در حقیقت
برو بیارش


...دیگه نیست بهتر است بگوییم دو نفر و نصفی.

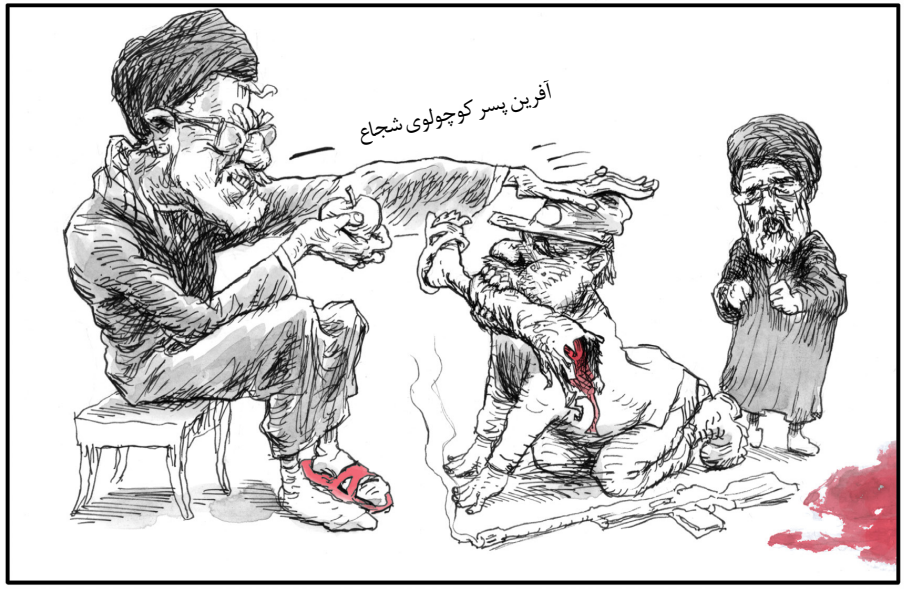
آفرین پسر کوچولوی شجاع

امروز سپاه پاسداران جمهوری اسلامی قدرتمندترین شریک خامنه ای است. مأموریت او محافظت و پاسداری از جمهوری اسلامی و رهبر معظم در داخل و خارج ایران است. میتوانیم از سپاه به عنوان سومین عضو قدرت در ایران نام ببریم.



تمام نیرو و سازمان بسیج در دست سپاه است. بیش از ۴۰۰۰۰۰ نفر در هزاران منطقه کشور مستقر هستند که سپاه از آنها برای سرکوب کردن اعتراضات استفاده میکند.



این گروه، نیروهای بسیج است که به معترضان با مدیریت و حمایت پاسداران حمله میکند.



چهارمین مرکز قدرت کشور، شورای عالی امنیت مّلی است.

تصمیمات زیاد و مهمی از سوی این شورا وضع شده است که از میان آنها میتوان به این موارد اشاره کرد : بازداشت بدون حکم رقبای سیاسی خامنه ای، بازگشایی مرزهای هوایی در زمان جنگ ، شلیک به هواپیمای اُکراینی یا ۱۷۶ سرنشین و خیلی م وارد دیگر...

اعضای شورا :



ترس تنفر

مرجان ساتراپی



از پاسدارانِ انقلاب چه بگوییم؟

همه ایرانیان آنَها را میشناسند و بخش مهّمی از آنها واهمه و نفرت دارند. تاریخ انها طولانی و دردناک است. نمیشود به سادگی و در چند صفحه درباره آن توضیحی داد بخصوص که خشونت آنان چنان زیاد است که فکر نوشتن درباره آنان دستانم را بی حسّ میکند. امّا ممکن نیست که درباره انقلاب «زن، زندگی، آزادی» سخنی به میان آوریم و به آنها اشاره ای نکنیم.



سپاه پاسداران انقلاب اسلامی یک سازمان فرا نظامی است که به طور مستقیم به رهبر معظّم، خامنه ای وابسته است. چنانکه نام انها نشان میدهد، این پاسداران وظیفه حفاظت ایران را بر عهده ندارند بلکه حامیان اصلی انقلاب اسلامی هستند. به طور دقیقتر یعنی حمایت رژیم ایران و برای آن حاضرند دست به هر کاری بزنند. نتیجه آنکه در طول چهار دهه گذشته، آنها دستگیر کردند، شکنجه کردند و حتّی آدمها را ربودند. از زندان اوین تا منابع نفتی خلیج فارس، از فرودگاه تهران تا مراکز تجاری اصفهان همگی در چنگ رژیم مسلّح ایران است. خلاصه که آنان نمایندگان مسلّم خشونت، تعصّب و فساد در داخل کشور هستند.

بقای جمهوری اسلامی ایران به خودی خود به انان وابسته است. اغلب رژیم ایران را رژیم ملّاها مینامیم. شاید ادّعای بزرگی نباشد اگرآنان را رژیم پاسداران بنامیم ! بدون پاسداران انقلاب، جمهوری اسلامی حتّی یک ماه هم عمر نمیکند. آنان مسلّح هستند و سرمایه دارند. البته در حالّ حاضر...

آقا زاده ها

پاتریسیا بولانوس و فرید وحید



چطور یک آقازاده به وجود می‌آید؟

اول از همه باید یک مسئول سیاسی یا یک اُلیگارک پیدا کرد...



کسی که مذهبی است و تمامی فرایض دینی را به جا می‌آورد.



سپس این اُلیگارک باید بچه‌دار شود...



... باید بزرگ شود...

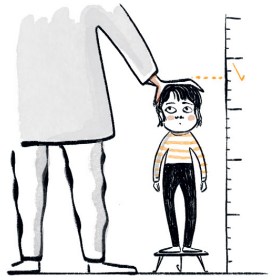

تا بتوان به او دسترسی کامل پول را داد.



و همین...

کسی که از جایگاه خیلی مهمی برخوردار است و حرفه‌ای پرمنفعت دارد...



کسی که حداقل وانمود می‌کند دیندار است...



و کسی که هرگز اعمال رهبر را زیر سوال نمی‌برد.



کسی که از هیچ‌کس حساب نمی‌برد.



یک آقازاده به دنیا آمد.



نماد مسلم فساد و بی‌عدالتی.

اما... این همه پول از کجا می‌آید؟!!!

ایران از منابع طبیعی غنی و ثروتمندی برخوردار است اما یک سیستم خیلی **فاسد** هم دارد که همه چیز را کنترل میکند. نمی‌توان بدون داشتن روابط خوب با **رهبران سیاسی** با کسی معامله‌ای کرد.



یکی از مراکز اقتصادی پرنفوذ ایران مربوط به نهاد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است.

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

(Corps des Gardiens de la Révolution Islamique)





سپاه پاسداران به یک شرکت بزرگ مبدل شده است که کنترل اقتصاد رسمی و زیرزمینی ایران را در دست دارد. آنها دیگر به دنبال انقلاب نیستند بلکه فقط می‌خواهند **ثروتمندتر** شوند.

با ترفند مجامع سهامدار و بنیادهای خیریه، سپاه حجم عظیمی از سرمایه کشور را در تصاحب خود درآورده.



امکان ندارد بتوان به ارزش قرارداد‌های سیاه پی برد اما براساس حدس
و گمانهای غربی میزان آن بین یک سوم تا دو سوم تولید ناخالص داخلی یعنی نزدیک به
ده‌ها میلیارد دلار تخمین زده شده است.



و بدتر از همه، این منابع دزدی می‌توانست
زندگی میلیون‌ها ایرانی را بهبود بخشد.

پس تکلیف ایرانی‌هایی که می‌خواهند زندگی بهتری داشته باشند چه می‌شود؟
ساده است و (تکلیف):

از کشور می‌روند.



این باند مافیایی یکی از مهمترین دلایل
فرار مغزها
از ایران است.

تعداد زیادی از نخبگان ایرانی از کشور
می‌روند چون می‌دانند اگر خود را با
این سیستم آلوده همراه نکنند، آینده
شغلی خوبی نخواهند داشت.



درست در دوره‌ای که ایرانیان از نظر اقتصادی رنج می‌برند و برای آزادی‌شان می‌جنگند، بیشتر آقازاده‌ها زندگی لوکس و مجللی دارند.

آنها استاد دورویی و دورنگی هستند.

ببینیم چرا؟

خودشان را مسلمانهای خوب جا می‌زنند.

در حالیکه

بیشترشان به هیچ دینی اعتقاد ندارند.

وانمود می‌کنند که به قوانین رژیم اسلامی مانند نخوردن الکل و مصرف نکردن مواد مخدر احترام میگذارند.

اما

در شب نشینی های خانگی کاملاً برعکس عمل میکنند.

وانمود می‌کنند زندگیای سختی دارند

اما

خانه‌های بزرگ در بهترین گوشه کنارهای بالا شهر تهران دارند.

آنها روی زندگی غرب را محکوم می‌کنند

اما

اغلب به نقاط مرفه غرب سفر می‌کنند.

رژیم، زنانی را که حجابشان را رعایت نمی‌کنند زندانی می‌کند

اما

آقازاده‌ها با بیکینی در مکانهای مجلل تفریحی خود را برتره می‌کنند.

عمق تناقض بزرگ بین زندگی ایرانیان و زندگی این آقازاده‌ها را می‌توان در شبکه‌های اجتماعی دید.



#womanfreedom #mahsaamini



#brunch #teherangirls



#stopexecutionsiniran #stop



#summervibes #partytime



#iranrevolution #freedom



#shopping #iykyk #fashion



#mahsaamini #justice #iran



#ski #trip #travelgirl



#womanlifefreedom #enough



جنون سانسور

لوییس‌تروندهایم و ژان پیر پرن



سانسور در سینما

تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

یک مذهبی سالخورده نابینا، فیلم‌ها را براساس روایت‌های زیردستانش «بازبینی می‌کند».

آقا، اینجا زنی را می‌بینیم که در خیابان راه می‌رود...

وا؟! انگار جوراب پاش نیست.

جوراب نه؟

آقا، بذارین درباره فیلم رو با دور آهسته ببینیم.

آره، درسته پاهاش توی صندلی معلومه!

بله، پاهاش لخت هستن!

درباره ببینیم.

ای وای آره پاش لخته!

خوب معلومه.

بی حیا!

این صحنه را حذف کنین.

حذف!

آقا، اینجا یک مرد را با زن می‌بینیم که زنش نیست.

حذف!

بعد از سال ۱۳۷۲ مذهبی سالخورده نابینا که مدیر شبکه جدیدی از تلویزیون شده بود از فیلمنامه نویسان خواست تا متنهایشان را روی کاست‌های شنیداری ضبط کنند و هرگونه نمایشنامه پراکنی را ممنوع کرد.

جانشین اگرچه نابینا نبود اما همچنان همان رویه را در پیش گرفت.

حذف!

تصاویر شاه در سکانس‌های فیلم‌های پیش از انقلاب که نمی‌شد هنگام مونتاژ آنها را حذف کرد با ماژیک سیاه می‌شدند.

مسئول بنیاد از زیابی فیلمنامه با تهیه کننده سریال تلویزیونی «شبهای بره» جرو بحث می‌کنه.

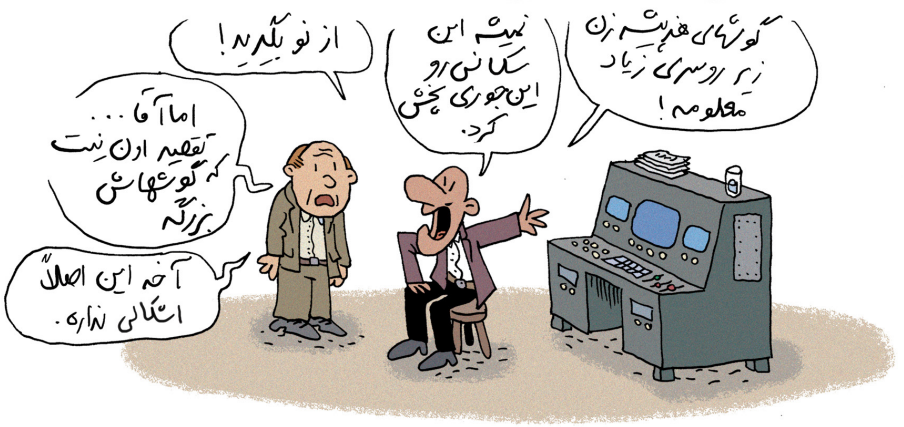

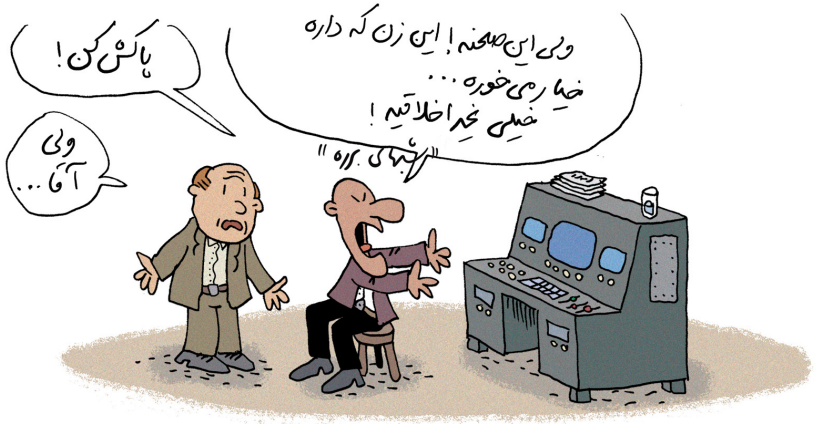

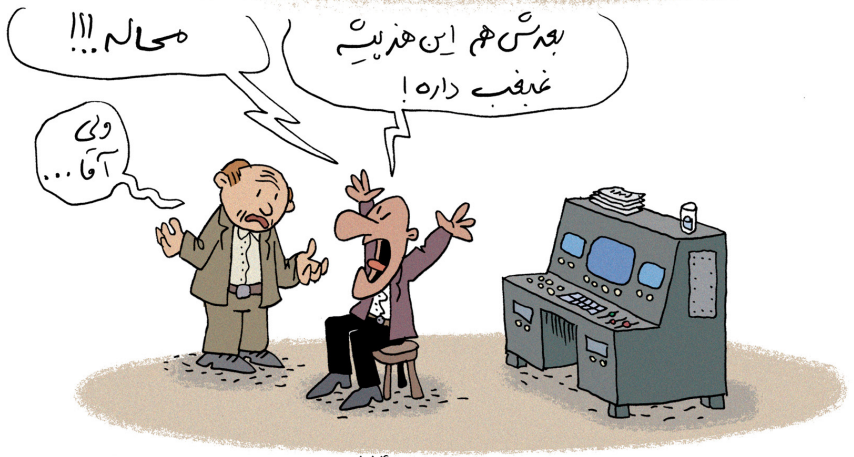

درباره‌ی پیشنامه ضبط نشده "اتللو"، سانسورچی‌ها نظر دادن که صحنه آخر مرگ باید حذف بشه.



در طول فیلمبرداری، یک مامور سانسور با لباس مبدل هم هست که معمولاً خودش را تکسین جا میزنه.

نقشش اینه که درباره اخلاق و شئونات فیلم نظر بده.

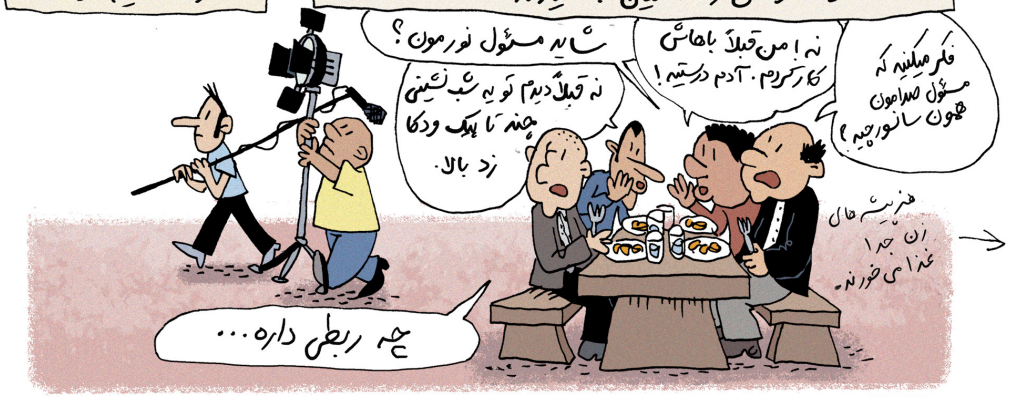

آماده گیریم...



سانسور در ادبیات

یک سری از کلمات کلاً ممنوع هستند.

برای مثال "رقص".

به خاطر همین عنوان "رقص برگ‌های مرده" به ذهن هیچ نویسنده‌ای خطور نمی‌کند چرا که در نهایت سانسور می‌شود.



امکان دارد که سانسور به شکل بسیار افراطی حتی منجر به مرگ نویسندگان و روشنفکران شود.

۱۶ مرداد ۱۳۷۸

ماجرا درباره اتوبوس نویسندگانی است که از سوی سازمان نویسندگان ارمنی به کشور ارمنستان دعوت شده بودند.

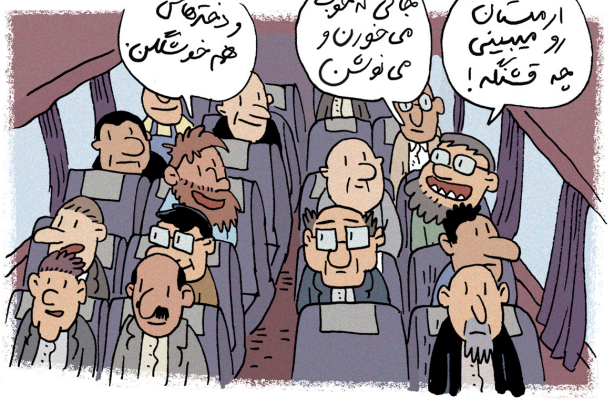

















گفتگوی مردگان

پاکو روکا و ژان پیر پرن





* (آیت‌الله خمینی)

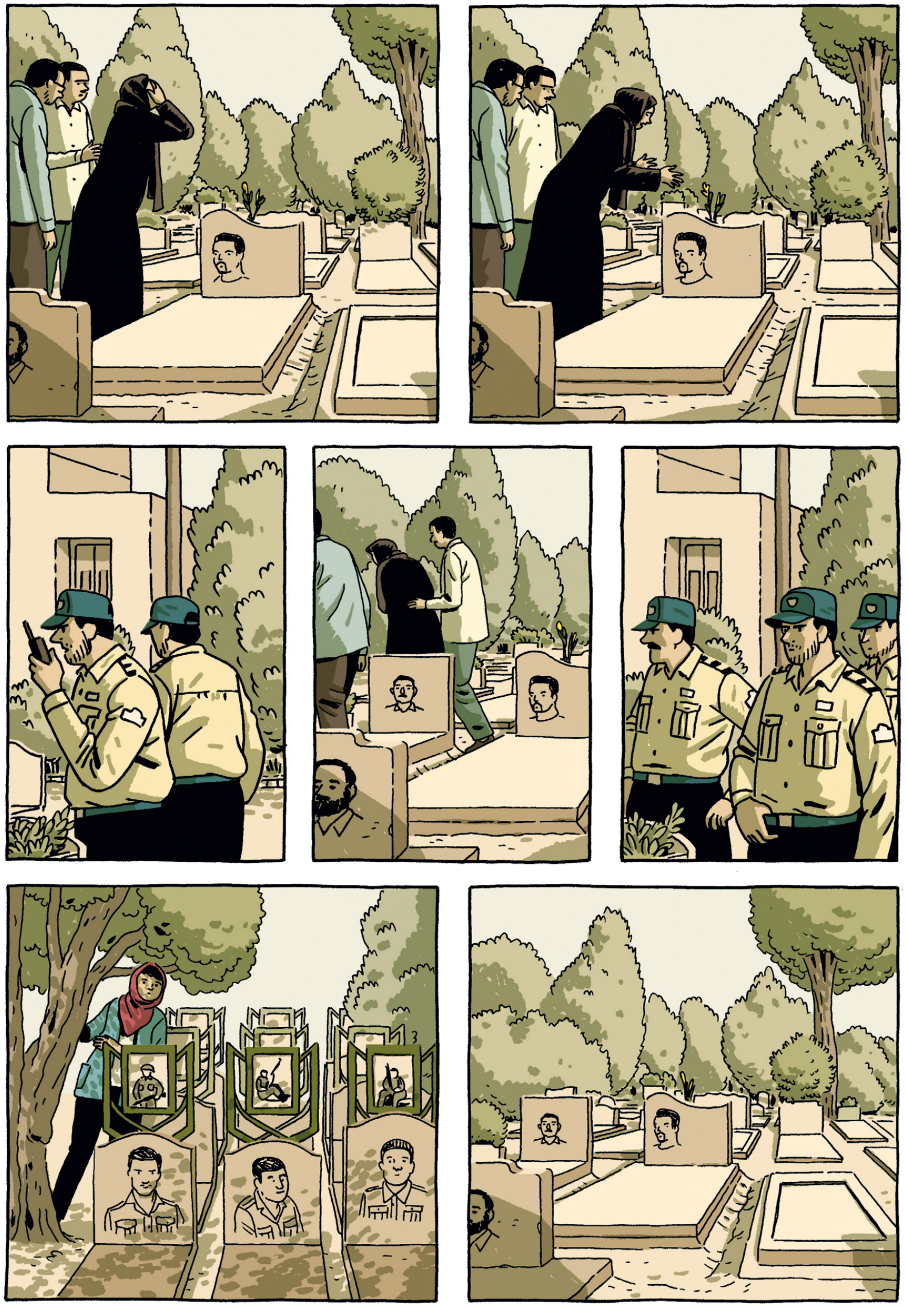


محسن!
چه خنده دار، نه؟
تو لبنان که هیچ وقت به این مراسمی که دولت ما برای کربلای جنگی می گیرد اعتقاد نداشتی..
حالا خودت توی چشم مردم یکی از همون شهید هایی.
چی میگی؟
تو که اقلا از بحث کردن لذت میبردی.
شب با او همه همسایه ها از چی حرف میزنن؟
هیچ چی در زندگی بهتر از این نیست که سرونشت به آدم رو بدونیم.


من یک گلوله اینجا خوردم و قبل از هر چیز حالم داره درد میکنه.
عالیه! اما من همیشه طرفدار این بودم که زندگی خیلی باارزشه و نباید دستمایه آیت الله های بی ارزش بشه.
زندگی من به خودم مربوطه. من خواستم آزاد باشم و با میل خودم ازش استفاده کنم.
اما وقتی ایرانی هستی، عاشق مرگی.
ما به دنیا می آییم که شهید بشیم.
آره درسته.
کی گفته؟ من با همه وجودم خودم رو ایرانی میدونستم و عاشق زندگی بودم.
اما تو مثل ما برای دفاع از یک آرمان نمردی.
چرا! اما نه با رضایت دل. و تفاوتش در اینه که من فقط برای دفاع از زندگی مردم. برای اینکه دیگران بتونن آزاد و شاد باشن.
من هیچ وقت اونجا نرفتم. میگن محیطش خوبه. به خیلی چیزها میرسیدم.
وگرنه الان می تونستم چای بخورم و با دوستام در یاسارسام گپ بزنم
ای بابا! اینی هم هیچ کارهای بامزه کرد. خانواده هامون هر پنجشنبه میان اینجا دعا و سر خاکمون گریه میکنن...
می دونین یکی از رفیقهام قبل از اینکه مثل من اعدام بشه بهم چی گفت؟


«برمزارم نماز و قرآن نخوانید...
... شاد کنید و آهنگ شاد پخش کنید».
ماچ

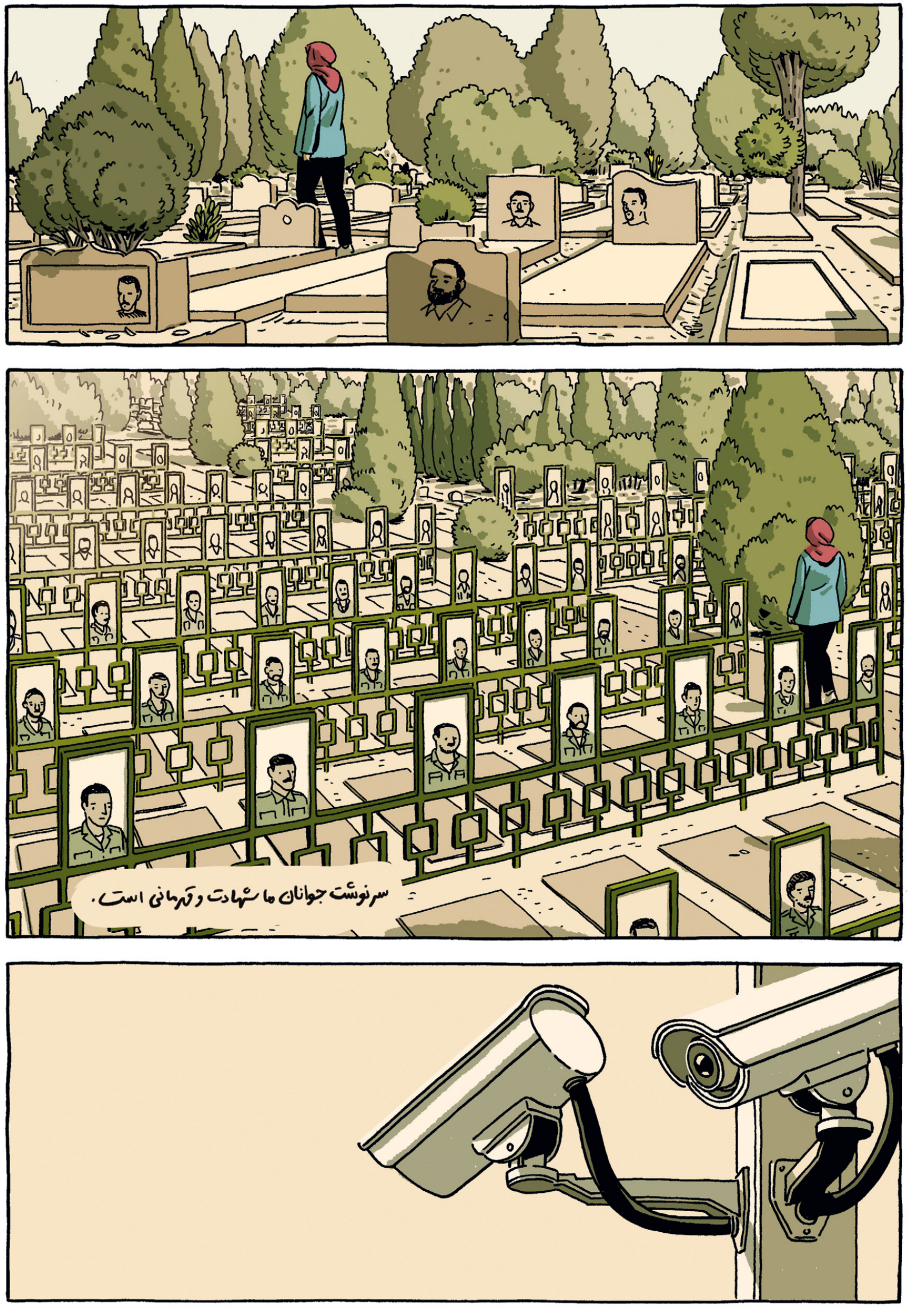
سرنوشت جوانان ما شهادت و تهمانی است.


رژیم آهنین ... مردمی که مقاومت می کنند.
مقاومت مردم ما در برابر جمهوری اسلامی مربوط به امروز نیست. بیش از چهار قرن است که رژیم تلاش می کند قانونش را به آنها تحمیل کند اما ازهمان اول، زنان، مردان، جوانان، سالخوردگان و ایرانیان خارج از کشور مردم را رهبری کردند و برای ابراز مخالفتشان به آن متوسل شدند. این نبرد روزانه یک جریان طولانی است که به پیروزی خواهد رسید و یقین دارم سرانجام به یک ایران آزاد منتهی خواهد شد.

چهره هایی برای تاریخ

بهاره اکرمی و فرید وحید



نیلوفر حامدی
الهه محمدی



نیلوفر حامدی ۳۰ سال و الهه محمدی ۳۵ سال دارند و هر دو خبرنگار ایرانی هستند.

نیلوفر در روزنامه شرق کار می‌کرد و در بیمارستان به موضوع مهسا امینی زمانی که هنوز زنده و در کما بود، می‌پرداخت. او عکس پدر و مادربزرگ دختر جوان را در حالی که گریه می‌کردند توییت کرد.



او در ۳۰ تیر ۱۴۰۱ بازداشت شد.



الهه برای روزنامه هم‌میهن کار می‌کرد و برای تهیه گزارش درباره خاکسپاری دختر جوان به سقز، زادگاه مهسا ژینا امینی رفت. او اسم گزارش را گذاشت: "یک وطن اندوه".

او در ۷ مهر ۱۴۰۱ بازداشت شد.

آنها هر دو به زندان اوین در تهران برده شدند. اواخر مهرماه ۱۴۰۱ هردی آنها به همکاری با آمریکا و اجتماع و تبانی برای سی. آی. ای محکوم شدند.

با تحصن و شجاعتی که این دو خبرنگار از خود در حین وظیفه نشان دادند، نقش بسزائی در این انقلاب بازی کردند. آنها اجازه ندادند مرگ مهسا ژینا امینی در زیر خروارها سکوت رژیم به فراموشی سپرده شود.



نیلوفر و الهه!
ما خیلی مدیون شما هستیم!

خدانور لجه‌ای



خدانور در ۱۰ مهر ۱۳۷۴ در استان سیستان و بلوچستان، یکی از فقیرترین استان‌های کشور به دنیا آمد.

او از یک خانواده تهیدست بود که در محله ژیه آباد زاهدان با مادر و هشت خواهرش زندگی می‌کرد.

جمعه ۱ مهرماه ۱۴۰۱ زمانی که برای شرکت در اعتراضات علیه رژیم (جمعه خونین زاهدان) رفت، به شدت تیر خورد و به بیمارستان برده شد. اما آنجا از درمان او امتناع کردند و او دو روز بعد در ۱۰ مهر ۱۴۰۱ در سالروز تولد ۲۷ سالگی‌اش درگذشت.



پس از مرگش، عکسی از او که در حیاط یک بازداشتگاه در تیرماه ۱۴۰۱ در شبکه‌های اجتماعی پخش شد. در این عکس، دستان خدانور به یک میله ی آهنی بسته شده است و لیوان آبی در برابرش (و دور از او) قرار داشت.

نیروهای بسیج رژیم این عکس را برای تحقیر او گرفتند اما سرنوشت چنین بود که این تصویر نماد وحشیگری رژیم شد.

نیکا شاکرمی



نیکا در ۱۰ مهر ۱۳۸۴ به دنیا آمد و
به همراه خانواده‌اش، آتش
در تهران زندگی میکرد. او یک
دختر جوان دبیرستانی بود و
گاهی در کافه‌ای در پایتخت کار میکرد.



♥ نیکای چهارسال

در ۲۹ شهریور ۱۴۰۱، نیکا در حالیکه بعد از مرگ مهسا امینی
در اعتراضات علیه رژیم شرکت کرده بود مفقود شد.
در یک ویدئو او روی سقف
ماشینی دیده شد که روسری اش را
در حالیکه دیگران علیه رژیم شعار
می‌دهند آتش میزد.

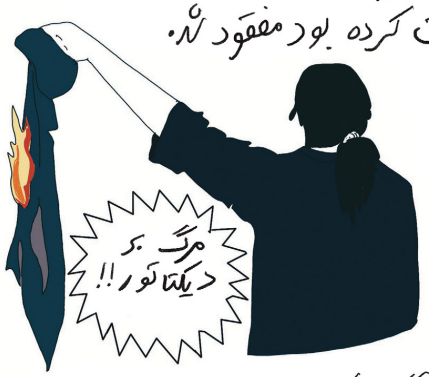

براساس گفته های خانواده اش،
پیش از ناپدید شدن او، نیکا به
یکی از دوستهایش پیام میدهد و به او میگوید که نیروهای بسیج به
دنبال او هستند. شب هنگام حسابهای اینستاگرام و تلگرام او
هک شدند و تلفنش خاموش شد.

یکی از ترفندهای معروف نیروهای بسیج
این است که به اجبار، دسترسی حساب
بازداشت شدگان را میگیرند تا بتوانند حسابها
و پیامها را هر چه زودتر پاک کنند.

Ce compte n'existe pas.
Essayez d'effectuer une autre recherche.



از فردای آن روز خانواده ها و دوستان به بیمارستان ها
و پلیس سر زدند... به امید اینکه شاید کسی او را بشناسد
یا از او خبری داشته باشد، عکس های او را در شبکه های
اجتماعی پخش کردند.

۴ روز بعد، با آنها تماس تلفنی گرفته شد
که از آنها خواست برای شناسائی بدن او
به بازداشتگاه بروند...

خانواده‌اش توانستند تنها برای چند ثانیه صورتش را ببینند... خاله اش
در یک مصاحبه گفت که بینی اش شکسته بود و جمجمه اش بر اثر ضربات
متعدد یک جسم سخت متلاشی شده بود.

مراسم خاکسپاری **نیکا** در روز تولد ۱۷ سالگی اش برگزار شد.
خاله‌اش توییت کرد: «دعوتید به آخرین تولد نیکا، نیکایی که
دیگر نیست و هیچ هست. باشد که از مرگ نیکای دیگر هزاران هزار
نیکای دیگر به دنیا بیایند!»

برای جلوگیری از برگزاری مراسم خاکسپاری، رژیم خانواده او را تحت فشار
گذاشت. نیروهای امنیتی گفتند که نیکا از بالای یک ساختمان
به پائین پرت شده.



آنها بدن او را دزدیدند و پنهانی در ۴۰ کیلومتری گورستان مورد
نظر به خاک سپردند تا مبادا مزار او مکانی برای اعتراضات شود.
مادر **نیکا** بر مزار او.



آیدا رستمی



آیدا ۲۴ سال داشت و پزشک بود. او معمولاً به محله آبکیان رفت و آمد میکرد تا به کمک معترضان برود که نیروهای سرکوبگر رژیم آنها را زخمی کرده بودند. چرا که این افراد زخمی از ترس دستگیری و ربوده شدن نمی‌توانستند برای درمان به بیمارستان‌ها مراجعه کنند.

دوشنبه ۲۱ آذر ۱۴۰۱ ساعت ۷ عصر آیدا خانم یکی از معترضان زخمی را ترک کرد و داشت به خانه برمیگشت... اما او هرگز به خانه برنگشت. او در راه بازگشت ناپدید شد...

فردای آن روز، پلیس به خانواده‌اش اطلاع داد که او شب گذشته در تصادف ماشین جان سپرده است. پس ۳ روز بعد، نیروهای امنیتی گفتند که او با مردی مشاجره میکرده و بعد از آن خودش را از پل عابر پیاده به پایین پرتاب کرده است.

براساس گفته‌های خانواده، آیدا پس از شکنجه‌های وحشتناک جان سپرده. بدنش پر از نشانه‌های خشونت بوده است...

ابراهیم ریگی



ابراهیم ۲۴ سال داشت و پزشک بود. او نخستین بار در ۲۱ مهر ۱۴۰۱ برای اینکه به معترضان زخمی در روز جمعه خونین کمک کرد، بازداشت شد و به افساد فی الارض و نفاق محکوم شد. او ۱۱ دی ماه با وثیقه و جریمه مالی آزاد شد.

۳ اسفند ابراهیم دوباره دستگیر شد و به کلانتری برده شد. او در آنجا در اثر ضرب و شتم جان باخت.

ابراهیم در اولین پست اینستاگرامی خود نوشته بود: «من را نستم کمک کردن به مجروحین و انتقاد از کشته شدن برادران و خواهرانمان هم گناه است در این سرزمین... اما حتی مرگ، حتی اعدام کردن من، برایم دیگر مهم نبود. چون من در این سرزمین بارها از دنیا رفته‌ام.»

حدیث نجفی



حدیث ۱۵ دی ۱۳۷۸ در کرج به دنیا آمد. او دیپلم طراحی دوخت داشت و به عنوان صندوق دار در یک رستوران در محله مهرشهر کار میکرد.

۳۰ شهریور ۱۴۰۱ در حالیکه در اعتراضات علیه رژیم در کرج شرکت کرده بود، در اثر اصابت شش گلوله به سر، گردن، سینه و قلب جان سپرد.

خواهرش در پست اینستاگرامش نوشت:

«حرومزاده ها نگه به قلبش نزدین؟ دیگه چرا به گردنش، دستش و پیشونی‌اش زدین؟ چند تا گلوله لازم بود که یک دختر ۲۰ کیلویی رو بکشین؟ بهش هرچی که باشه، ما گلوله‌ها رو روی سرتون خراب می‌کنیم. حالا ببینین!»



برای چهلم حدیث جمعیت انبوهی راهی مراسم او شدند. نیروهای سرکوبگر، یک جوان ۱۷ ساله را در میان معترضان کشتند و تعداد زیادی از مردم را بازداشت کردند. در هفدهم دی ماه دو جوان بازداشتی در این مراسم در روند یک محاکمه ساختگی محکوم و سپس اعدام شدند.

توماج صالحی



توماج در ۱۲ آذر ۱۳۶۹ به دنیا آمد و اسم او به ترکی به معنای «طوفان» است.

توماج در اصفهان بزرگ شد.



من اصفهان «نصف جهان» را می‌شناسم.

این دیگه چه خالی بندیه! تو که از سه سالگی از اردبیل رفتی و اینو فقط از زبون بوبی اصفهونیت شنیدی.

♥ توماج خردسال

خانواده توماج مثل میلیون‌ها خانواده ایرانی از سرکوب رژیم رنج بردند و به ستوه آمدند. دو دائی توماج در سن نوزده سالگی و در اوایل انقلاب اسلامی کشته شدند. پدرش به خاطر فعالیت‌های سیاسی زندانی شد. مادرش هم که فعال سیاسی بود بارها به زندان افتاد و در سال ۱۳۸۱ زمانیکه توماج ۱۲ سال داشت در اثر سرطان درگذشت.

هم زمان با کار در رشته مهندسی مکانیک، توماج فعالیت هنری خود را علیرغم همه ممنوعیت ها ادامه داد و آهنگ‌های رپ خود را به صورت رایگان در شبکه های اجتماعی به اشتراک میگذاشت.

تصویر برخی از آلبوم های توماج

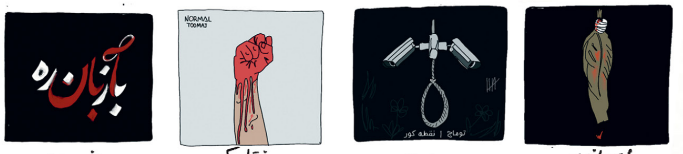

او از لابه‌لای متن ها، انزجارش از جمهوری اسلامی را بیان میکرد و از سرکوب‌ها پرده برمیداشت. اما او تنها به هنرمند بودن اکتفا نکرد. او خود یکی از رهبرهای جنبش شد و بعد از مرگ مهسا امینی به خیابان‌ها آمد و در کنار معترضین در تجمعات شرکت کرد. او سعی کرد با به اشتراک گذاشتن ویدیوهایش به مردم نیرو و شجاعت بدهد.

توماج در ۵ آبان ۱۴۰۱ در خانه‌اش دستگیر و زندانی شد. او زیر شدیدترین شکنجه‌ها قرار گرفت.

دختر خاله‌اش که در فرانسه در تبعید زندگی می‌کند، در یکی از مصاحبه‌ها گفت:

«توماج از ما درخواست کرده بود که اگر روزی به زندان افتاد، فقط صدای او نباشیم و صدای همه معترضان جنبش «زن-زندگی-آزادی» باشیم.» پس بهترین راه برای صحبت کردن درباره توماج این است که بگذاریم او خودش صحبت کند...

در یکی از آخرین ویدئوهایش پیش از بازداشت گفت:

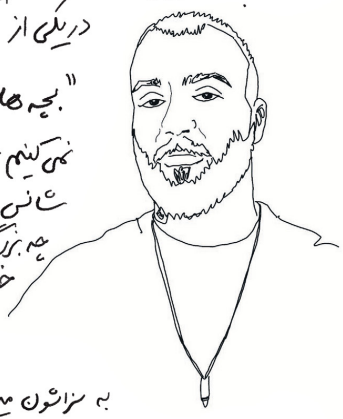

«بچه‌ها مرگ اصلی ناامیدیه! اگه ناامید بشیم، حرکت نمی‌کنیم، منفعل میشیم. اگر حرکت نکنیم، تمام فرصت‌ها و شانس‌هائی که داریم رو از دست میدیم. چه کوچیک چه بزرگ، اونا رو تبدیل به صفر می‌کنیم. انگار با دستهای خودمون، پیروز بیرون رو میکشیم...

بهای آزادی زیاده. آدم‌ها ممکنه کشته بشن. باشه! ولی عوضش، روزی میاد که به قدرت می‌رسیم و جنایتکارا به سزاشون میرسن. روزی که عدالت برقرار بشه و ما آزاد باشیم...

انسان بدون آزادی هیچی نیست. ما فقط برای خوردن و خوابیدن به دنیا نیامدیم. ما برای این به دنیا اومدیم که از زندگی لذت ببریم، که شاد باشیم، که از زمانی که در روی کره زمین هستیم استفاده کنیم. میخواد یک سال باشه میخواد صد سال باشه باید با وجودمون دنیای بهتری بسازیم. قشنگ زندگی کنیم. کشور خوبی بسازیم. به آدم‌های دیگه کمک کنیم. این آرزوی منه.

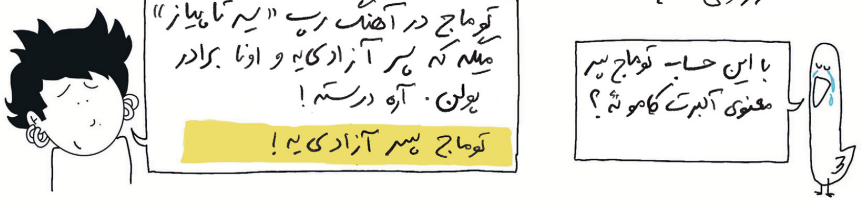

در قلب دیاسپورا

بی و فرید وحید



ما تقریباً هشت میلیون ایرانی هستیم
که ایران را ترک کردیم.

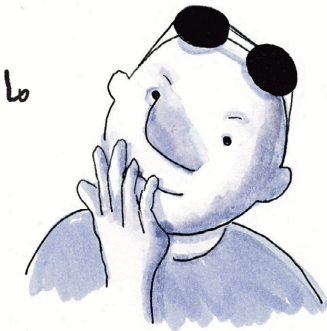

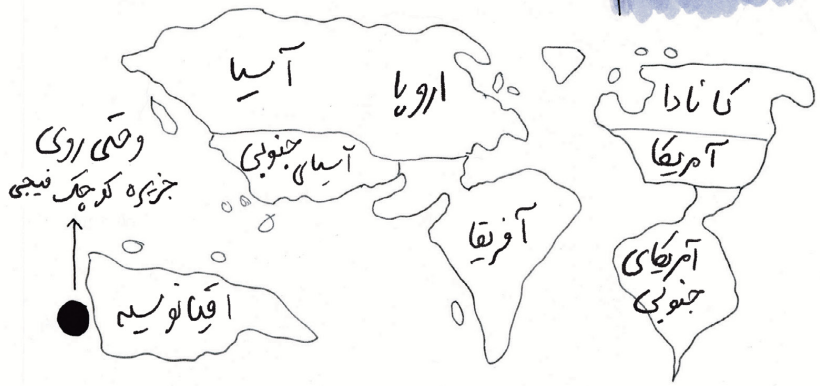

چند موج مهاجرت بیش از دهه شصت بود.
اول دانشجوها بعد سلطنت طلب ها که اواخر
دهه پنجاه از ایران رفتند.

بین ۲۰،۰۰۰ و ۳۰،۰۰۰ زندانی
سیاسی در دهه شصت اعدام شدند.

در دهه شصت، چپ گراها اول از شاه و
بعد از جمهوری اسلامی از ایران فرار کردند.

و بعد از همه اینها، جوانان از
ایران رفتند. بیشترین حجم فرار
مغزها در طول تاریخ ایران
اتفاق افتاد.



۴ اکتبر ۲۰۱۹

پاریس باغ لوکزامبورگ



نگاه کن اون دوتا رو اونجا! ایرونین!



اوا آره! حتی از ده فرسخی هم معلوم میشه.



این کجله روبین اینجا. شبیه اسرائیلیهاست.

دوست دخترش هم چه کون گنده ای داره.



هیس! هیس! هیچی نگو!

حواست باشه. دارن میان اینوری.



سلام، خوبین؟



ای داد بیداد!



شاید چون ما آریاییم.



ایرانی های فرانسه به فرانسوی ها میگن خارجی!!!



به نظرتو کون من گنده ست؟

ها ها ... آره!

چطوری میشه که ما میفهمیم اونا ایرانین ولی اونا نه؟

باورت میشه ما ۸ میلیون نفریم.
فکرش رو بکن اگه باهم اتحاد داشتیم؟

خیلی عجیبیم.

اما خوب هوش
به هم مشکوکیم.

آره غمگینه!

خب آره!
قبلش هوش ساواک بود.
بعدهم که جمهوری اسلامی.

شانس نداشتیم.

اگه تاریخ رو ببینی معلومه
چرا.

صبرکن! اون روز یکی
به من گفت که میم جاسوسه.

میم؟
زندان بوده.
شوخی میکنی؟

هه ی دونن.

چه اوضاعیه!

آره ولی گاهی به من میگن:
بهمن رو میشناسی؟

هاهاها...

فکرکن چه قدرتی داشتیم!

اونم توی همه
رشته ها.

حتی درسهای فرانسوی ام هم جرات
نمی‌کنن ایرانیها رو به من معرفی کنن.

انگار توی یک روستای ۸۰ نفری زندگی
میکردیم که فقط یه بهمن داشت.

ایرانیان در جهان

انوشه انصاری
نخستین زن گردشگر فضا





فیروز نادری
ناسا



امیه کردستانی
مدیر ارشد گوگل



شیرین عبادی
حقوقدان و
برنده جایزه
صلح نوبل

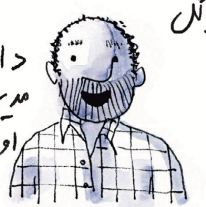

دارا خسروشاهی
مدیرعامل اجرایی
اوبر و اکسیدیا



کریستین امانپور
خبرنگار سی.ان.ان



مریم میرزاخانی
ریاضیدان و برنده مدال فیلدز



عباس کیارستمی
کارگردان





- پریا لیلجراند
وزیر فرهنگ سوئد
- رومینا پورمختاری
وزیر محیط زیست سوئد
- نرس اسکندری
شهردار فرانکفورت

... و خیلی نمایندگان سیاسی دیگر مانند
علیرضا آخوندی در استکهلم،
مسعود قره خانی در اسلو و ...





در ایران، تصویر پیچیده‌ای درباره نظارت دولتی و سرکوب سیاسی وجود دارد که به‌نوعی، منجر به بدبینی عمومی در میان ایرانیان خارج از کشور شده است. ایرانیان از قضاوت، شناسائی یا هر خطر دیگری که مربوط به عقاید سیاسی، رفتار و یا روش زندگی آنها باشد می‌ترسند. آنها میترسند که مبادا این شخص از طرف رژیم یا حتی خبرچین باشد و عقاید شان را به گوش دولتمردان برساند و این منجر به مجازات آنها یا خانواده آنها که در ایران هستند بشود.

خواهرم چند وقت دیگه در شیراز عروسیشه. خیلی دلم میخواد برم ولی خوب خیلی خطرناکه.

چرا؟

برای اینکه توی چند تا اعتراضات بودم. حتماً عکسی چیزی ازم دارن.

بابا جون از چی میترسی؟

این یک فوبیای روانشناسی نیست. اما نمیخوام به خاطر یک عروسی زندان بیفتم.

زندان نمیری!

۱۱ دی ۱۴۰۱

بعد مرگ مهسا امینی واتفاقات ایران، این منم که توی فرودگاه شارل دوگل دارم میرم ایران.





بله خانم! درس شجاعت!

جوون های ایرانی به ما یک درس مهم دادند.

سال آینده در ایران آزاد.



دقیقاً!





... و هیچ کس گوش نکرد. پیامشون دیگه کسی رو نمی ترسونه.



مسافرین محترم لطفاً حجاب اسلامی را در طول سفر رعایت کنید.

تهران ۲۰ دی ۱۴۰۱

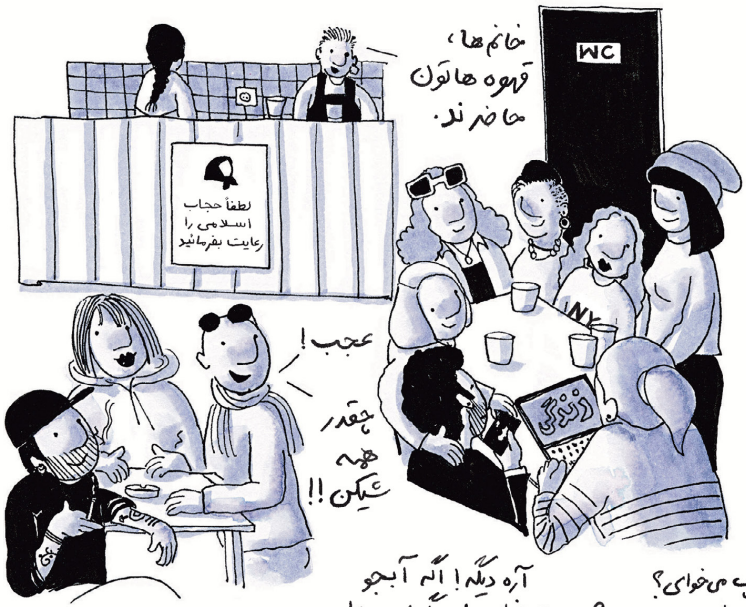

خانم ها، قهوه هاتون حاضر ند.

عجب!

چقدر همه شبیهن!!

سوپ می‌خوای؟

سوپ؟

آره دیگه! اگه آبجو می‌خوای باید بگی سوپ!





داری سر به سرم میذاری؟

خیلی هم چی عوض شده! قبلاً حتی جرأت نداشتیم اسمشو بیاریم. ایول!

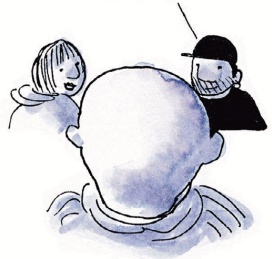

آره راست میگه! توی تجمع برلین هشتاد هزار نفر آدم بود که از همه جا، کانادا، برلین، آمریکا، لندن، پاریس، میلان ... رفته بودن.



دائیم که تو لندن زندگی میکنه میگه تا حالا این همه همبستگی بین ایرانیها ندیده.



ایرانیهای خارج نشین به ما بلوف می‌زدن.

بعد از ۱۰ تا سوپ ...



تو برلین، حتی دانشجوهائی که خیلی پول نداشتن با حمایت مالی ایرونی های دیگه اومده بودن.



چه حالی میده دیدن مردم.



برید یک کم راه برید.

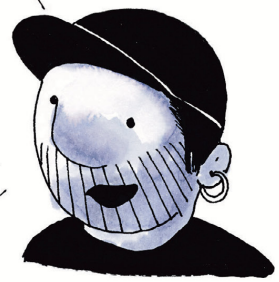

وقتی ایرانیها اعتراض میکنن، صدای مارو به گوش دنیا می‌رسونن. اینجوری ما احساس قدرت و امنیت بیشتری می‌کنیم.



خیلی از اروپائی‌ها هم برای حمایت از ما میان.



چه خوب!



حق داره حتی اگه با من مثل یک بچه خرف رفتار میکنه ... همشون حق دارن.



آینده ایران دست ایناست و با بلوغ سیاسی‌شون، شجاعتشون، اراده‌شون خوب چیزی از آب در میاد.

زن
زندگی
آزادی



برعکس نسل بچه‌ها.

جشنی سراسر خطر

شبنم ادیبان و فرید وحید





ماه رمضان است. روزه میگیری یا نه؟

ماه رمضان است. روزه میگیری یا نه؟

جمهوری اسلامی ایران، با وضع قوانین مذهبی سختگیرانه در ماه رمضان، بر به جا آوردن فرایض دینی اسلام تأکید میکند. با این همه، علی رغم سیاست های تهاجمی، ایرانیان خیلی کمتر از گذشته به مساجد میروند یا روزه میگیرند. آنها بیشتر به جشن های ملّی مانند نوروز و شب یلدا علاقه نشان می دهند.

اگرچه اسلام هنوز از اعتبار مهمی برخوردار است امّا شمار قابل توجّهی از ایرانیان، آداب اسلام را به جا نمیآورند و این به چشم انداز مذهبی کشور رنگ و بویی متفاوت میبخشد.



خبررسانی در تلویزیون؟
در حقیقت نه!

هوممم ! نه واقعاً !

جمهوری اسلامی همیشه سعی دارد در رسانه هایش محتوای دلخواه و دروغین تولید کند : اخبار، سریال، روزنامه و همگی تحت نظارت شدید هستند. با دیدن تلویزیون ایران، اینگونه به نظر میرسد که همه چیز خوب است و رژیم از محبوبیّت زیادی برخوردار است. اما ایرانیان زیادی با این ترفند آشنا هستند و دیدگاه آنها نسبت به اخبار تلویزیون به مانند طنز سیاه است.





«مرگ بر آمریکا !»

علیرغم تبلیغ و نفرت پراکنی گسترده ی جمهوری اسلامی برعلیه آمریکا، ایرانیان زیادی به کلی با این حسّ نفرت نا آشنا هستند. برخی از آنها به کشور امریکا بخصوص به سینما، موزیک و ورزش های آمریکایی مانند ان.بی.ای (لیگ حرفهای بسکتبال بزرگسالان آمریکایی) علاقه نشان میدهند. همچنین تحصیل در آمریکا اولویت اول بسیاری از دانشجویان ایرانی است که قصد مهاجرت دارند.



تهران مترو دارد؟

تهران، به عنوان پایتخت کشور، علاوه بر مترو، مملو از بناهای مدرن و زیبا است. مراکز بزرگ تجاری، برج های مسکونی و دفاتر اداری متعدد، معمولا باعث تعجب گردشگران خارجی میشوند. چرا که اصلا با تصویری که از کشور ایران دارند همخوانی ندارد. اما اختلاف طبقاتی در تهران و شهرهای بزرگ به شدت زیاد است و نابرابری از منطقه ای به منطقه ی دیگر به وضوح دیده می شود...





به سلامتی!

در ایران، نه از بار و میخانه خبری است و نه از دیسکو! حتی دورهمی های مختلط و الکل ممنوع است. اما ایرانیان در خانه هایشان، دور از چشم گشت ارشاد و بسیجی ها جشن میگیرند. جشنی سراسر خطر! شادمانی جشن و نگرانی دستگیری همیشه درکنار هم هستند. دستگیری منجر به زندان و یا ضربان شلاق میشود! اما جوانی و رقص و جشن پیروز است و دختران و پسران به دلخواه خودشان لباس میپوشند. می نوشند و تا صبح به امید دستگیر نشدند می رقصند.





کوه، برف، پیستهای اسکی؟ در ایران؟

ایران بر خلاف اذهان عمومی، کشوری تماما کویری نیست! شما در آن واحد میتوانید در رشته کوه های البرز اسکی کنید، یا درمیان گل ها و نارنج های شکوفه داده ی شیراز قدم بزنید. روی سواحل شنی و گرم جزیره ی هرمز دراز بکشید و موج سواری را تماشا کنید یا برای یک سفر جاده ای و تماشایی به کویر لوت بروید.

کاشیهای ایرانی

هرچند زبان فارسی زبان رسمی کشور است امّا ایران مانند کاشی های رنگارنگ از فرهنگها و قومهای گوناگون فارس، کرد، لر، ترک، عرب و... تشکیل شدهاست. کلمه « ایران » از گذشته، نماد سرزمین انسانهای آزاد و اصیل بوده است. این نام قدیمی به تکرار در کتاب شاهنامه اثر شاعر بزرگ ایرانی؛ فردوسی آمده است. باید خاطرنشان کرد که مردم ایران فراتر از تنوّع منطقهای، به سبب هویّت و تاریخ مشترکشان با هم همبستگی خاصی دارند.



هنر طغیان

دلوپی و فرید وحید




شهرداری اصفهان



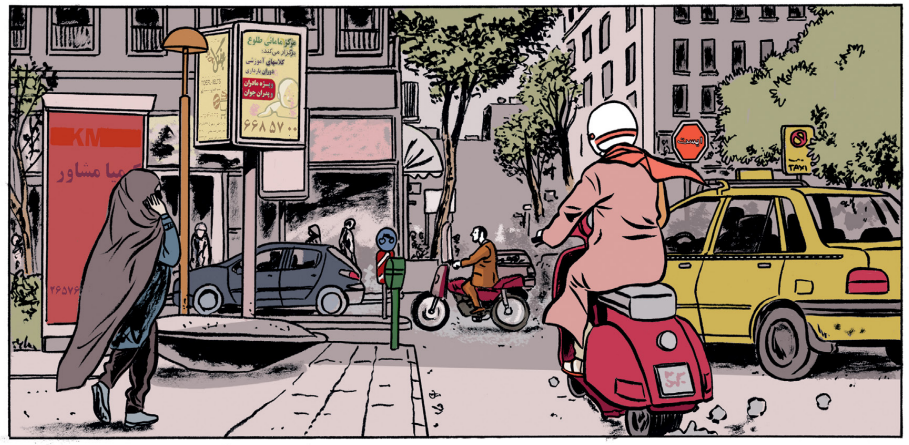
KM
۶۶۸۵۷۰۰
۲۴۶۵۷۶




زورسال
رایگان
زورسال
۷۰٪ تخفیف









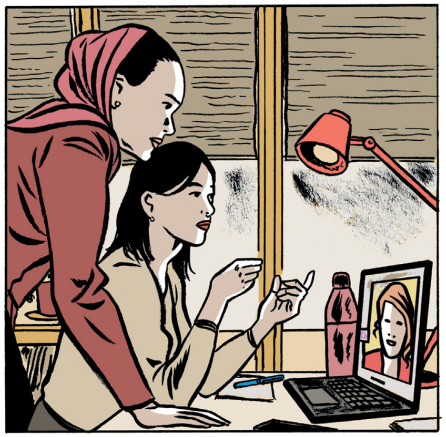





تنها زندگی کردن، مجرد بودن،
به هیچ مردی وابسته نبودن،
دویدن، آرایش کردن،
لاک زدن،
پیرسینگ داشتن،
تاتو کردن،
روسری را شل بستن،
یا اصلاً روسری سر نکردن،
لباس‌های رنگی پوشیدن،
شلوار تنگ پوشیدن یا
پوشیدن مانتویی که سنتی نباشد،
وسپا یا موتور سوار شدن و راندن،
کار کردن، مستقل بودن،
ساز زدن، خواندن،
سیگار کشیدن، مشروب خوردن، لاس زدن،
تنها سفر کردن، بچه نخواستن،
با مردی یا زنی خوابیدن ...

آزاد بودن!

همه این کارهای کوچک،
که بیشترشان ممنوع هستند
و شدیداً قانون آنها را محکوم میکند،
اهمیت زیادی دارند.
همانطور که ضرب المثل معروف فارسی می‌گوید:
«قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود»



جایگاه اختصاصی

کوکو و ژان پیرپرن







از زمان انقلاب اسلامی و سال ۱۳۵۷ زنان اجازه ندارند جز برای مسابقات زنانه به استادیوم بروند.



امروز تیم پرسپولیس در استادیوم آزادی مقابل باشگاه استقلال بازی می‌کند.
شکیبا علیرغم کنترل‌های شدید پلیس هر کاری می‌کند تا خود را بین ۹۵۰۰۰ تماشاچی مرد جای دهد.
... شاید او تنها دختری است که آن روز توانست این کار خارق‌العاده را انجام دهد.



برخی از تماشاچی‌های مرد فریب نخوردند اما هیچکس او را لو نداد. (امکانش وجود داشت.)



سحر خدایاری ۲۹ سال دارد. او هم خیلی فوتبال دوست دارد.

امروز او را با نام «دختر آبی» می‌شناسیم.

آبی، رنگ تیم فوتبال باشگاه استقلال، یکی از بزرگترین تیم‌های فوتبال پایتخت است.

رنگ تیمی که دوست داشت...

برای همین هم تصمیم گرفت که برای خود در جایگاه مردان در استادیوم آزادی جایی پیدا کند.

اما بسیجی‌ها متوجه شدند و دستگیرش کردند.

برای چی بدون اجازه اومدی تو؟

گناهت!!

۳ روز زندانی میشی.


آزادی با قید وثیقه، کربه دادگاه احضار شد. او به دادگاهی در تهران خوانده شد اما دادگاه به دلیل عدم حضور قاضی رای صادر نکرد.
او سعی کرد با او تماس بگیرد اما همیشه منشی جواب میداد...
نه خانم! آقای قاضی تحصیلات هستند...
آقا چه بلایی سر من می آید؟
نمیدانم!!
زندانی که نمی شوم؟
چرا حتماً!!
طولانی مدت؟
شش ماه شاید...
ولی من هیچ کار بدی نکردم!
الو! خانم خدایاری؟
الو!!


دادگاه




سحر خدایاری که ۹۰ درصد سوختگی درجه سه
روی بدنش داشت از جراحات وارده جان باخت.


قربانی شدن دختر جوان احساسات میلیونها
ایرانی را جریحه دار کرد و باعث واکنش جامعه
جهانی شد. ورزشکاران و باشگاه های بسیاری خشم
و تأثر خود را در این باره ابراز کردند.
ESTEGHLAL

در میان آنان می توان به این افراد اشاره کرد:

وریا غفوری، بازیکن محبوب و مردمی در ایران که در طول جریان زن، زندگی، آزادی زندانی شد.

کسوره اسلانی (بازیکن میانی سوئدی) و هدویگ لیندال (بازیکن بین المللی سوئدی و دروازه بان) هردو درخواست رسیدگی قضائی دادند و بخصوص از فیفا خواستند که در این باره سکوت نکند. (در توئیتر)

" تنها کردن یک مسابقه فوتبال باید حق طبیعی همه مردم باشد اما در کشور عزیز ما ایران، حق و حقوق افراد زیادی فقط به خاطر زن بودن پایمال شده است. "

روی صفحه اینستاگرامش

مختر آبی

BLUE GIRL

" دختران جمهوری اسلامی تنها شهروندانی در جهان هستند که در آفساید به سر می برند. "

شخصیت های دیگری چون جعفر پناهی (کارگردان) اعتراض خود را نشان دادند.

در برابر این سخنان قاطع صداهای دیگری هم به گوش میرسید.

تعلیم دیده سی. آی. ای بوده.

از طرف ام. آی. سیکس و موساد بوده.

برای نابودی ایران و اسلام.

صهیونیست

QRAN

حتی به نظر می آمد فیفا که معمولاً ارزش خاصی برای حقوق انسانها قائل نیست در این مورد متاثر شده بود.

اوه ببخشید!

ما در فیفا به این نتیجه رسیدیم که باید به زنان کمی اجازه داده شود وارد استادیوم شوند.

FIFA

اوکی اوکی

در زمانیکه
ایرانیان روسری هایشان
را آتش می‌زدند و موهایشان
را برای به اعتراض به دیکتاتوری
مذهبی کوتاه می‌کردند، ورزشکاران زن هم
از خود مقاومت نشان دادند.

الناز رکابی،
کوهنورد ایرانی
دوبار در مسابقات
قهرمانی صخره نوردی
آسیا در سئول موهایش را
آزاد و رها با یک دستمال سر
ساده بست. این
حرکت او همبستگی
با معترضان
تلقی شد.

میترا حجازپور و سارا خادم، دو بازیکن
برجسته شطرنج ایرانی (که هردو بدون
حجاب در رقابتها حاضر شدند.)، کیمیا علیزاده
(نخستین زن ایرانی برنده مدال بازی های المپیک
در رشته تکواندو و مبارز سرسخت حقوق برابری)
و مردانی چون علی کریمی (چهره شاخص فوتبال ایران)
یا علی دایی (رکورد دار قدیمی گلهای بین‌المللی که
به عنوان گل‌های منتخب ملی شناخته شدند.)
در این باره واکنش نشان دادند.

با همه
تمام و رسیک
به خطر انداختن
جان و
زندگیشان

زن،
زندگی، ورزش
آزادی!

میگویند نه!

نیکلا وایلد و ژان پیر پرن




زنده باد نسرین!
زنده باد نرگس!
نسرین را آزاد کنید!!!!
زن زندگی آزادی
زن زندگی آزادی
نسرین

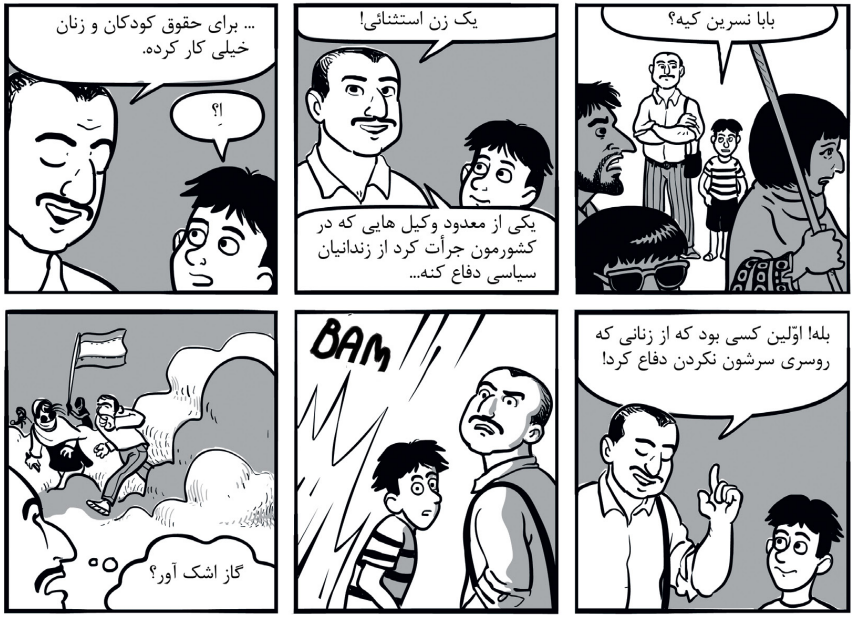
بابا نسرین کیه؟
یک زن استثنائی!
... برای حقوق کودکان و زنان خیلی کار کرده.
؟!
یکی از معدود وکیل هایی که در کشورمون جرأت کرد از زندانیان سیاسی دفاع کنه...
بله! اوّلین کسی بود که از زنانی که روسری سرشون نکردن دفاع کرد!
BAM
گاز اشک آور؟
نوید بیا!
بیرون نمونین! بیاین تو!
Musiq


بسیجی پدرسگ!
کرکره ها رو میکِشم. ما رو نمیبینن.
بابا!
بله!
بازم از نسرین رو بگو لطفاً!
اهه!
اهه!
خُب... ببین این خانمَست درفیلم تاکسی تهران جعفر پناهی.
داره میره دفتر وکالتش تا از زنانی که به خاطر مسئله حجاب محکوم شدن، دفاع کنه.
در سال ۱۳۸۹ برای اوّلین بار بازداشت شد و به ۱۱ سال زندان محکوم شد.
برای اینکه نشون بده چه شرایط وخیمی داره مخصوصا که هیچ خبری از خانواده اش نداشت دست به اعتصاب غذا زد.
در سال ۱۳۹۰ جایزه ساخاروف را دریافت کرد. یک سال بعد، عفو شد.
این جایزه چیه؟
جایزه ساخاروف به کسانی تعلّق میگیرد که که زندگی شان را وقف دفاع از حقوق انسانها و آزادی کرده اند.
PRIX SAKHAROV

درسته که نسرین دیگه اجازه کار نداره امّا همچنان داره با اعتراضات و سخنرانی به نبردش ادامه میده

AZADI EMROZ!

آره ولی باز در سال ۱۳۹۷ به جرم تبانی علیه دولت و برای توهین به رهبری زندانی شد.

نسرین به ۳۸ سال و نیم زندان و ۱۸۴ ضربه شلاق محکوم شد.

اما اگربخوان همه آدمهایی که به رهبر توهین کردن رو بندازن زندان، همه باید زندانی شن که.

این کشور یک زندانه.

ولش کنین! این بچّه را ناراحت میکنین.

بیا پسر جون! بیا یک گز اصفهان بخور.

ممنون!

بابا! وقتی وکیلی که از حقوق انسانها دفاع میکنه زندانی میشه کی ازش دفاع میکنه؟

باید با وکیلی که از وکیل هایی که از حقوق انسانها دفاع میکنن دفاع میکنه تماس بگیریم؟

هوم... فکر کنم...

اما اگه وکیلی از وکیل هایی که از حقوق انسانها دفاع میکنن دفاع میکنه هم توی زندان باشه چی؟

نمیدونم... امّا همه گزهای این خانم را نخور!

اشکالی نداره!

نسرین یه پسر داره که خیلی شبیه توئه و یه دختر.

وقتی که زندانی بود، براشون یواشکی چند تا نامه نوشت.

دخترم یک زمانی فکر نکنی کاری کردم که شایسته چنین مجازاتی باشم و فکر شما نبوده ام...

«همه کارهایم قانونی بوده است.»

به مهربانی با دستهای کودکانه ات صورتم را نوازش کردی و به من اطمینان دادی که :« میدانم مامان... میدانم.»

و من آن روز از کابوس قضاوت فرزندانم رها شدم .

... دخترم!

بیست سالم بود وقتی انقلاب شد. بهترین دوران زندگیمون بود؟ نمیدونم...

به هر حال، در اون دوره نه من و نه دوستهام روسری سر نمیکردیم.

وقتی خمینی حجاب رو اجباری کرد، فکر کردم شوخیه.

شوخی ای که این همه سال طول کشید. همین خنده داره!

هر چی بیشتر این رژیم به سوی استبداد پیش بره، نقش ما در جامعه کمرنگ تر میشه.

در سال ۱۳۸۴ محمود احمدی نژاد، رئیس جمهور اصولگرا، طرح گشت ارشاد خاصی را به عنوان « راهبرد گسترش فرهنگ عفاف» راه اندازی کرد.

این طرح با روی کارآمدن رئیس جمهور کنونی بدتر شد.

ابراهیم رئیسی

هر چیزی که طالبان افغانستان میگن بد نیست. اونا میخواهن که دخترا توی خونه بمونن و بخصوص بیرون سرکار نرن.

ما هم باید همین کار رو میکردیم.

آره! آره!

تازه اینجوری از نجابت دخترامون هم بیشتر مطمئن میشدیم.

دولت مشوّق اصلی ازدواجهای زود هنگام است و سیاستهای تشویقی برای فرزندآوری در نظر میگیرد.

در سال ۱۴۰۱ بیش از ۲۷۰۰۰ دخترکمتر از ۱۵ سال در ایران ازدواج کرده اند...

هیچکس نمیتونه من رو مجبور کنه شوهر کنم.

هیچکس!

این خانم کیه روی این پلاکارد؟

آزادی یا

نرگس محمّدیه!
کنشگر سیاسی و فمینیست!

اولین بارکه دیدمش سال ۱۳۹۳ بود. سر خاک ستار بهشتی به مناسبت دوّمین سالگرد مرگش.

* وبلاگنویسی که به خاطر انتقاد از جمهوری اسلامی زیر شکنجه جان سپرد.

چطور ممکن است که اهل مجلس طرحی برای راهبرد عفاف و جلوگیری از فساد وضع میکنند...

امّا دو سال است که هیچ کس حرفی از فرد بیگناهی به نام ستار بهشتی که زیر دستان شکنجه گرش جان سپرد نمیزند؟

پس از این سخنرانی به زندان افتاد...

یک بار دیگه هم!

از سی سال پیش، از زمان دانشجوییش، رژیم زیر نظرش داشته از همون موقع فعّال حقوق زنان بود...

هنوز تو زندانه؟

بله ...

درخرداد ماه سال ۱۴۰۰ به دو سال و نیم زندان و ۸۰ ضربه شلاق محکوم شد.

در بهمن ۱۴۰۰ حکم او به ۸ سال افزایش یافت.

او را از هرگونه رسیدگی پزشکی ممنوع کردند و این در حالی بود که شرایط جسمی وخیمی داشت.

همسرش تقی رحمانی خبرنگار و کنشگر سیاسیه که او هم سالهای زیادی رو در زندانهای ایران گذرونده.

بین سالهای ۱۳۶۰ و ۱۳۸۴ او در مجموع به ۵۰۰۰ روز حبس محکوم شده بود.

او امروز با دو فرزند دوقلویش در فرانسه و در تبعید زندگی میکند.

در سال ۲۰۲۳ جایزه پن کلاب برای آزادی در نوشتن به نرگس اهدا شد. همسرش به نیابت از او آن را دریافت کرد.

PEN AMERICA

نرگس و تمامی زندانیان سیاسی را آزاد کنید.

بگذارید نرگس به آغوش خانه بازگردد.

امّا نرگس حتّی در زندان هم به مقاومت خودش ادامه میده و با بیانیه هایی که میده از وضع اسفبار زندانها حرف میزنه.

در سال ۱۴۰۱، او کتاب «شکنجه سفید» را چاپ کرد که روایت ۱۴ زندانی زن را بیان میکند..

زندانی برای مدّت طولانی به صورت انفرادی در سلولی سفید قرار میگیرد.

بدون هیچ درکی از زمان و روز و شب ...

سفیدی، بدن، مغز و روان را فرا میگیرد...

و شخصیّت زندانی کاملاً زایل میشود.

هیچ کدام از این زنان جرمی مرتکب نشده بودند :
آنها به منظور معاوضه سرمایه های دولتی زندانی و یا گروگان گرفته شده بودند.

و بعدش چی؟...



با ژان-پیر پرن و فرید وحید به اِکونوکلاست رفتیم. ما با آقای میلانی که از سانفرانسیسکو آمده بود و ژوان سفار که دوست سی ساله‌ام است دیدار کردیم. او برای تصویرگری گفت‌وگوی ما چهار نفر درباره آینده ایران آمده بود. آنچه مسلم است: کوتاه بگویم که همگی حال آشفته‌ای داشتیم اما اطمینان داشتیم و داریم که علیرغم تمامی این پستی و بلندی‌ها، ایران آینده‌ای آزاد در پیش رو دارد.

ایران چه رنگیه؟





بگذارش همه درباره فرانسه حرف میزدن.







* KIR ROYAL مخلوطی از عرق سیب و شربت تمشک.

هرجان من رو به مهمونی ایرانی‌ها برد. اونجا مردها لای پروپاچه‌ی کل خانوما پول میذاشتن و زنهاشون زیرزیرکی وارسی میکردن. ببین انگشترهای دسته‌ی شوهراشون تا کجا تو چین لباس زنها فرو میره.

وُدکا.



مردهای چاق و خوشگل همه میرقصیدن. مردها توی ایران مثل قزاق‌ها میرقصن. کف مردهایی با هیکل‌هایی شبیه من نوعی حس تعلق در من به وجود آورد. وُدکا





دو محقق ایرانی و یک خبرنگار فرانسوی از راه می‌رسند. گل در دست برای مرجان. دو خانم جوان هم ناشر کتاب هستند. تخصص آنها در زمینه کمیک است و حالا روی «مجموعه علوم انسانی» کار میکنند. و با ویراستارهای دانشگاهی همکاری دارند.

اوه اوه! خدا به دادمون برسه و این کمیک هیز خفتی از آب دربیاد!



استاد عباس میلانی، یک تاریخدان ایرانی-آمریکایی است که در ابتدا در دانشگاه ملی ایران و بعد از آن در دانشگاه تهران تدریس میکرد. میلانی برای یک سال زندانی سیاسی بود و پس از انقلاب ممنوع‌الکار شد. او در سال ۱۳۶۵ ایران را ترک کرد و در حال حاضر در کالیفرنیا زندگی میکند و مدیر مطالعات ایرانی در دانشگاه استنفورد است. او محقق و یکی از سرپرستهای پروژه دموکراسی ایران در مؤسسه هوور است.

غرید وحید، دانش آموخته علوم سیاسی است. او در ایران در رشته مهندسی الکترونیک تحصیل کرد و سپس در لیون در زمینه علوم سیاسی و روابط بین الملل تخصص گرفت. او در حال حاضر در پاریس زندگی میکند و مدیر مرکز مطالعات آفریقای شمالی و خاورمیانه در بنیاد ژان ژورس است.



ژان-پیر پرن، خبرنگار، روایتگر جنگ، گزارشگر پیشین لیبراسیون، متخصص خاور نزدیک، خاورمیانه و بخصوص افغانستان است. کتابهای او جوایز متعددی را از آن خود کردند که از میان آنها میتوان به جایزه بزرگ خوانندگان مجله ال و جایزه ژوزف کسل اشاره کرد. او هم‌اکنون سرپرست بخش ایران در هدایا پاریت است.

دوست ایرانی مادربزرگم به نکته مشترک روبین ایرونیها و یهودیا خاموش کرده بود:
اونها تمام مدت حرف میزنن و البته خیلی تند. یه جاهایی از دست آدم درمیره.
جمله ها رو یکی درمیون جا میندازی. مطلب رو نمی‌گیری.

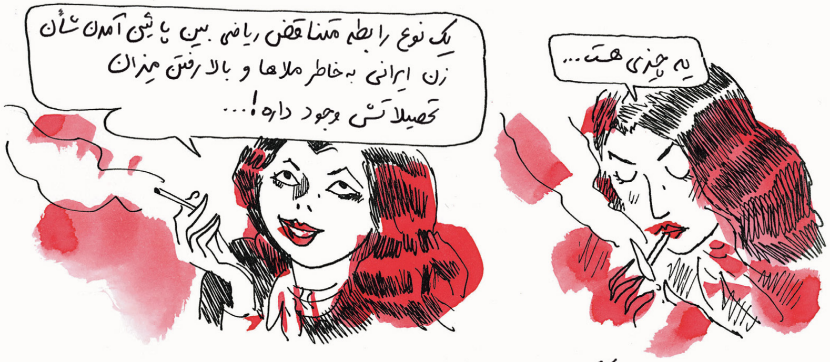

حتی اگر مطلب رو نگیری بازم خیلی حرف قوشه.





اولین کلام این شعار
زنه.

با مرگ یک زن شروع
شده.

اشتباه نکنین:
ادعای بی دینی یعنی به چالش کشیدن
کل رژیم ...

... چرا که تمام پایه های رژیم
بر روی دین بنا شده.

درگذشته طبقه متوسط
تحصیلکرده بود که قیام کرد، امروز
همهٔ ایرانه.
بدون تهی از اقتصادی و قوی.

قشر روشنفکر، مردم، خانواده ها.
تمام جمع های خودمانی و خصوصی سیاسی
شدن.

"این حیال خام است که رژیم پیروز شده."

سالهاست که ما فکر میکردیم انقلاب یک کار مردانه است
و رهایی زنان یک اولویت دوم است که به زندگی
خصوصی هرکس مربوطه.

این فرضیه کاملاً رد شده. چرا
که رژیم از دست رفته.

رژیم در دل خانواده ها، زوج
ها، ادارات محبوبیتی نداره
اما همچنان به خشونتش ادامه
میده.

خشونت و وحشیگری رژیم برنامه ریزی
شده است. به شکلی سازمانده شده، مردان
و زنان را هدف میگیره...

با وجود خونریزی، امروز مردم
دیگه نمی ترسن.

این تغییر همه جا به چشم میخوره.
تصور کنین تهی بلوچستان هیچ وقت شما
زنان را در خیابان نمی دیدین ولی امروز
اونا دارن اعتراض میکنن.


حقوق زنان بخش مهمی از حقوق
انسانیه.
ای بابا !!! چقدر زمان برد
اینو بفهمن!
اولین کاری که علیه حجاب اعتراض
کردن زنها بودن.
وجب اراضی ایرانی میگفت:
«روسری مشکل ایمانهاست.»
وقتی بچه بودم، کسی دوست نداشت که دخترها برن دانشگاه.
میتونستن از راه به در بشن. تنها قصدی که در انقلاب اسلامی وجود
داره اینه که ناخواسته به تحصیلات زنان کمک کرد.
وقتی زنی خوندن یاد بگیره
دیگه فقط قرآن نمی‌خونه.
در سال ۱۳۵۵، ۶۰ درصد زنان بیسواد
بودن. امروز زنها ۱۰۰ درصد سواد
دارن و ۶۰ درصد دانشجوها
دخترهستن.


این رژیم سه اصل مشخص داره:
مرد، تأئر و اطاعت.
اصول جدید اما:
زنان، شادی و به درک. برین هستن.
این رژیم از ایران
حمایت نمی‌کنه.
رئیس آن
«رهبر انقلاب اسلامیه»
نه "رهبر ایران"!
برای همین هم از کشتن
بازیکران و ورزشکاران
باکی نداره.


"پاسداران انقلاب اسلامی" از ایران پاسداری نمی‌کنن. برعکس، این جنبش امروزه که برای ایران میجنگه.
اما ملاها هنوز حامی دارن؟
در سال ۵۸، خمینی هواداران خودش رو داشت. امروز آنها در اقلیت هستن. هنوز مذهبی‌های افراطی هستن اما بیشتر آدمهایی هستن که از بودن و نجات رژیم منفعت شخصی میبرن.
نگرشی که اپوزیسیون رو تضعیف می‌کنه اینه که منسجم نیست و نمی‌تونه به خوبی سازمانده‌ی بشه.
برای اینکه رژیم مغزها را فراری داده و حزب‌های سیاسی و اتحادیه‌های سنده‌کا رو مهار میکنه.
باید برای آینده برنامه ریخت.


پیش از این اتفاقات، ۲۰ درصد جامعه از رژیم حمایت می‌کرده.
این رقم دقیق نیست. خیلی کمتر از اینهاست!
حمایت‌های اسلامی و به اصطلاح ضد سلطنت قطع شدن. دیگر جز عده‌ی بگیرهای فاسد رژیم کسی نمانده.
برای سود خودشان اینجان.

خمینی انقلابی نبود. برعکس، ضدانقلاب بود. برای یک انقلاب باید از حق شهروندی برخوردار بود. کسانی رو داشته باشه که بتونن آینده‌شون رو در دست بگیرن و جریزه داشته باشن. انقلاب اسلامی کاملاً برعکس.

باشه... انقلابی بود که قصد داشت جهان را اسلامی کنه و برایش اصلاً مهم نبود که ایران تحلیل بره.

کشورهای غربی برای مدتی طولانی دروغ‌های این رژیم را باور کردن. آنها نه "ضد سلطنت" و نه "ضد صهیونیست" هستن. آنها نژادپرست و ضد یهود هستن. این ترفند هنوز روی اقلیت عوام جوامع غربی جواب میده.

برای همین برخی از افراد به جنبش زن، زندگی، آزادی می‌پیوندن

ما به اینها قبولوندیم که اگه از آزادی حمایت کنن، اسلام‌ترسی دارن.

خمینی میگفت: "می‌تونم درباره هرچیزی که در راه خدمت دروغ بگویم."

چهار دهه بعد از تعصب و مذهب اجباری، جامعه ایرانی به سوی سکولار قدم برداشته و به صورت گسترده‌ای دست رد به سینه مذهب زده.

ملاها توانستند شور و شوق خاصی برای بی‌دینی بیافرینن.

ها ها!...

...

زمانی که خمینی در سال ۵۷ از فرانسه به ایران آمد، ۱۲۰ مصاحبه کرد و حتی یک بار هم به ولایت فقیه اشاره‌ای نکرد

چی هست؟ کتاب؟ وزغ کوچولش؟

بدتر از اون! "خواسته خداوند". تئوری بزرگی است که ماهیت جمهوری اسلامی را تعریف میکند: قدرت مطلقه فقیه. خمینی به وضوح دروغ میگفت.

او توانست با دو حرکت به این گفتمان اسلامی شکلی متمدنانه بدهد: با درخواست آزادی زندانیان، از سوی خود را مخالف با دیکتاتوری شاه نشون داد و از سوی دیگر تلاش کرد غرب را برای حمایت از ملاها متقاعد کند.

در فرانسه، بسیاری از افراد غیرنظامی چون بی‌صدر به خمینی کمک کردن. آنها که از نظر افکار عمومی آگاه بودن، کوشیدن ابعاد اسلامی نظریه او را پنهان کنن.

نباید فراموش کرد که روشنفکران چون سارتر و فوکو با شور و اشتیاق از این رژیم دفاع میکردن.

فوکو میگفت که انقلاب اسلامی «نماینده جهانی خالی از معنویته» ۱۱.

پس کی فرو میپاشه؟

غربی ها فکر میکنن که جمهوری اسلامی یک ابَر قهرمان شکست ناپذیره و این غلطه. یکپارچه نیست. صخره‌ای است پر از ترک.

از عناصر مختلفی تشکیل شده.

که همگی در سال ۵۷ به سرعت اسلامی شدن و می‌تونن باز به سرعت، به شکل اول برگردن.

روشنفکران ایرانی در خارج از ایران بیشمارن. یک اقلیت ناچیز کافیه تا بقیه گروهی از تکنسین و مهندس های راژیم رو تشکیل داد.

اگر ایران آزاد بود ما مثل ژاپن میشدیم.

در سال ۵۵، اقتصاد ما مثل تایوان، کره جنوبی و بهتر از ترکیه بود. ایران امروز رو ببینین! در حال فرورریزیه.

منابع اصلی ما امروز چی هستن؟ نفت و... کره ئمالی، چین و روسیه. این ها تنها چیزی اند که برای ما باقی مونده.

چرا هیچکس به ایران کمک نمیکنه؟

اول از همه چون...

هربار که غرب سعی کرد دخالتی بکنه، یه بلایی سرمون آورد.

چیزی که برای ما حیاتیه اینه که افکار عمومی نظرشون رو درباره ایران عوض کنن. ایرانی ها مثل ئی هستن. یه عالم مرجان توی ایران هست.

امروز به فیلم های ایرانی که دارن قرون وسطی رو تصویر میکنن جایزه میدن و قوانین ویزا رو تغییر نمیدن.

واقعیت اینه که بعضی از سیاستمداران نسبت به وضعیت ایران یه گمان یا ناآگاه هستن.

بعضی از فیلم های ایرانی که در جشنواره کن میبینیم انگار فقط برای خوش اینه خارجی ها ساخته شدن...

یه تیه، یه خر، نگاه به دوردست...

اما کوفت! ما هم مثل شما ها انسان هستیم.

داوران ثروتمند به فیلمهای شرقی جایزه میدن که داستان بدبختی هستن. به این میگن وجدان راحت.

و این وسط، روشنفکرها که هر روز درباره هرچیزی درباره ایران اظهار نظر میکردن ناگهان سکوت میکنن.

کی پیتان کوستو.

خیلی عجیبه! اونا مردان ایرانی رو با روحی برفراز تپه ها دوست دارن.

و زنان ایرانی رو با روسری.

دیوونگیه! پرسپولیس در بیشه مدارس آمریکایی به خاطر اسلام هراسی ممنوعه!

باید امام فیلادلفیا بیاید و بگه که عاشق کتاب منه و من بگم که مخالف تعصب هستم نه مخالف معنویت. تا شاید اینجوری بشه زنان بلوند و بی دین رو مجاب کرد که کتاب رو باز کنن!

چهره انقلاب چیه؟

امروز در اپوزیسیون نه رهبر داریم نه برنامه.

یک خیزش همگانیه که در میان ایرانیان داخل وخارج در جریانه.

ایرانیان خارج از کشور، دوهزار میلیارد دلار و ده درصد جمعیت را تشکیل می دهند.

ایرانیان خارج از کشور، به شکلی نو و با حضوری گسترده به جنبش پیوستن.

رهبران آینده ایران آزاد؟
آنها در زندان هستن.

ایرانیان خارج از کشور؟ بعد از ۴۰ سال تبعید، می‌فهمیم در دل اونا چی میگذره اما اونها مشروعیت ندارن.

بعد از این همه سال، نمی‌تونم بگم من صد در صد ایرانی‌ام.

قطعاً همینه! تغییرات در تهران صورت میگیره اما ایران بدون ایرانیان خارج از کشور، یک کشور دموکراتیک نخواهد شد.

ایرانیان خارج از کشور همون نقشی رو در ایران بازی میکنن که آمریکایی‌های خارج از کشور در تاریخ اسرائیل بازی کردن.

از منظری انسانی و اقتصادی...

تهدای وابستگان جمهوری اسلامی بر روی ترس بنا شدن...

...اما امروز اونا خودشون ترسیدن

ترس جاش عوض شده. زندگی حتی در خارج از اعتراضات هم تغییر کرده.

امروز، در رستوران میگی «سوپ» و برات آبجو میارن.

مثل یه بهمن میمونه.

دیگه گوله برفی خیلی بزرگ نگه.

تمیتونی جلوش رو بگیری؟

دیگه نمیشه کاری کرد.

من با یه چیزی موافق نیستم. من با دسته بندی ایرانیان داخل وخارج از کشور مخالفم.

ما میلیونها ایرانی درخارج هستیم. برای من ما همگی ایرانی هستیم.

یادمون باشه که بیشتر ایرانیان خارج ازکشور به ایران رفت وآمد میکنن واغلب اونی میدن.

یک نکته دیگه هم که من رو اذیت میکنه مطبوعات خارجیه. درسته که اعتراضات رو پوشش میده اما تغییرات عمیق جامعه رو نشون نمیده.

همه چیز درحال فروپاشیه!

جمهوری اسلامی یه رژیم نوپاست که درطول ۴۰ سال گذشته شرایط مناسب برای فروپاشی خودش رو بنا کرده.

تنها چیزی که میتونه رژیم امروز رو تقویت کنه اینه که یک کشور خارجی به ایران حمله کنه.

این آرزوشونه! این تنها احتمالیه که رژیم دلش رو بهش خوش کرده.

امروز بهتره که درها رو به روی جوان ایرانی که مدرن و تشنه برادری است باز کنیم.

اما رژیم سقوط میکنه. قیام بعدی دخلشون اومده. ۴۰ سالگیشونو جشن گرفتن اما به پنجاه نمی رسن.

چیزهایی هست که ازدسترس ما خارجه.

شهاب بهمن.

رژیم های دیکتاتوری اول آهسته سقوط میکنن
و بعد به تندی و ناگهانی.

ایران چه رنگیه؟

سبز؟

قرمز؟

من فقط یک رنگ روی
کاغذهام میکشم. چه
رنگی بکشم؟

قرمز!

مثل خیزش
مردمی.

ماااااااج

و مثل رژ لب من!

ژوان سفار، پاریس، ۶ می ۲۰۲۳



پدید آورندگان



مرجان ساتراپی

مرجان ساتراپی در رشت زاده شد. خانواده اش در سنّ ۱۴ سالگی تصمیم گرفت در میانه جنگ ایران و عراق او را برای ادامه تحصیل به مدّت چهار سال به اتریش بفرستد. او برای تحصیل در دانشکده هنرهای زیبای تهران به ایران بازگشت. در بیست و چهار سالگی به فرانسه رفت و در آنجا **پرسپولیس** را نوشت. در این کتاب مصوّر، از دوران جوانی خود را درجریان انقلاب ایران و بحران جنگ ایران و عراق سخن گفت و به روایت آوارگی ها و سختیهای زندگی مهاجری در اروپا پرداخت. سرگذشت زندگی او در میلیونها نسخه به چاپ رسید و به بیش از صد زبان ترجمه شد. نیویورک تایمز آن را به عنوان دوّمین کتاب منتخب سی سال گذشته معرّفی کرد. ساتراپی در این میان دو کتاب مصوّر دیگر هم چاپ کرد که هر دو درباره ایران بودند : **گلدوزیها و خورش آلو** که برنده جایزه بهترین آلبوم فستیوال آنگولم در سال ۲۰۰۴ شد.

مرجان پس از خلق این آثار، از تصویرگری دست کشید تا بتواند بیشتر به هنر سینما و نقّاشی بپردازد. دو فیلم اوّل او با وینشلوس اقتباسی از این آثار هستند : انیمیشن **پرسپولیس** که دو جایزه سزار دریافت کرد و کاندیدای اسکار شد و فیلم خورش آلو که توانست نظر بینندگان زیادی را به سوی خود جلب کند. نخستین فیلمی که اقتباس از هیچ یک از کارهایش نبود **صداها** نام داشت و توانست در دو فستیوال فیلم جوایزی را از آن خود کند. پروژه بعدی او **رادیواکتیو** نام داشت که شرح زندگی ماری کوری بود. فیلم آخر او در همین لحظه چاپ کتاب همچنان درحال فیلمبرداری است. مرجان ساتراپی به هنرش پشت دوربین، در برابر بوم نقاشی و یا در کتابهای مصوّرش به ستایش آزادگی و نبرد روزانه برای کسب آزادی میپردازد. از سپتامبر، او زمین و آسمان را به هم دوخت تا بتواند از این عُصیان ایرانی حمایت کند.



ژان پیر پرن

ژان پیر پرن در سال ۱۹۵۱ در فرانسه به دنیا امد. او متخصص مطالعات جهان عرب و آسیای مرکزی است و از سی سال گذشته درگیری های این مناطق را بارها پوشش داده است. او سالها گزارشگر لیبراسیون بود و روایتهای زیادی از جنگ و سفرهایش به خاور نزدیک نوشته است که میتوان داستان های نوآر و ماجراجویی را نیز به آنها اضافه کرد. او در سال ۱۳۵۹ در بحبوحه قدرت سپاه پاسداران و در دوره حمله صدام، بحران جنگ را در ایران تجربه کرد. در کتابهایش (که تاکنون دو جایزه بزرگ دریافت کرده اند.) ، نه تنها از جنگهای افغانستان، عراق، سوریه، فلسطین و لبنان سخن گفت بلکه به موضوع فرهنگ این کشورها هم پرداخت و جایگاه مهمی را به شعر آنها اختصاص داد. داستانِ آخرین رمان او، نبرد سایه ها درباره افغانستان و در آن به واقعه مِراه قاتل تولوز هم اشاره میکند. او تاکنون مطالب زیادی درباره ایران نوشته است که ایران، نیایش شعرا یکی از آنهاست. در حال حاضر او خبرنگاری مستقل است که برای مدیاپارت کار میکند و از شهریور ۱۴۰۱ درباره جنبش «زن، زندگی، آزادی» مینویسد.



فرید وحید

فرید وحید اندیشمندی سیاسی اهل ایران است. او در سال ۱۳۷۰ در خانوادهای تحصیل کرده در تهران به دنیا آمد. دوران کودکی اش را در شهر رِن گذراند و پس از آن دوباره به ایران بازگشت. نسل «زن، زندگی، آزادی» هم نسل اوست. دوران نوجوانی تحصیل او در تهران با الهام از نسل جوان ایرانی که در جستجوی آزادی و شکوفایی بودند برایش دوران درخشانی را رقم زد.
فارغ التحصیل رشته مهندسی الکترونیک از دانشگاه تهران، تحصیلاتش را در فرانسه و در دانشگاه علوم سیاسی لیون در رشته روابط بین الملل ادامه داد. او امروز در پاریس زندگی میکند و سرپرستی مطالعات آفریقای شمالی و خاورمیانه در بنیاد ژان ژورس به عهده اوست. از زمان مرگ مهسا امینی، او یکی از مهمترین افرادی است که سعی میکند با به اشتراک گذاشتن تصاویر مهمی از داخل ایران در حساب توییترش و یا با حضور پررنگ خود در برنامه رسانه ها صدای این جنبش در فرانسه باشد. این کتاب برای او روشی است که با آن بتواند وضعیت کنونی ایران را با ظرافت و دقت لازم برای جهانیان بیان کند و حمایت خود را از زنان و مردان ایرانی در میانه این نبرد برای پیروزی ابراز کند.



عبّاس میلانی

عبّاس میلانی تاریخدان و نویسنده ایرانی ـ آمریکایی است. استاد میلانی در سال ۱۳۲۸ در ایران در خانوادهای مرفه به دنیا امد و در ۱۶ سالگی برای تحصیل به کالیفرنیا رفت. او در دانشگاه برکلی ، در رشته علوم سیاسی و اقتصاد تحصیل کرد. در سال ۱۳۵۴، به عنوان هیئت علمی در رشته علوم سیاسی در دانشگاه ملّی ایران شروع به کار کرد. پس از ارائه چندین کنفرانس درباره مضمون پنهان و استعاری مارکسیسم، به جرم « فعّالیت علیه حکومت » به یکسال زندان محکوم شد. پس از انقلاب ایران، حق آموزش و چاپ کتاب را از او سلب کردند. او در سال ۱۳۶۵ همراه با همسر و پسرش ایران را به مقصد کالیفرنیا ترک کرد. هم اکنون او استاد مدعو علوم سیاسی و مدیر مطالعات ایرانی در دانشگاه استنفورد است. او همچنین محقق و یکی از سرپرستان پروژه دموکراسی ایران در مؤسسه هوور است. میلانی با تکیه بر اسناد و مدارک ادّعا دارد که مدرنیسم فارسی بیش از هزار سال قدمت دارد. او تاکنون دهها کتاب نوشته است.



آلبا بکاریا

آلبا بکاریا ناشر ایکونوکلاست است. او در سال ۱۹۹۲ در پاریس به دنیا آمد و هم نسل فرید وحید و دختران و پسرانی است که جنبش ایران را در دست گرفته اند. آلبا به دو دلیل، دلباخته ایران شد : یکی به لطف مرجان و با خواندن پرسپولیس، دوّم از طریق دیدار با دلفین مینویی ؛ خبرنگار و نویسنده کتاب نامه هایی از تهران . در سال ۲۰۱۷ آلبا به رؤیایش تحقق بخشید و به ایران سفر کرد. او دست در دست مرجان، مدیریت هیئت تحریریه را به عهده گرفت و بر کار یک یک نویسندگان و نگارندگان نظارت کرد تا این اثر گروهی دقیق، منسجم و واضح برای همگان به ثمر بنشیند.



شبنم ادیبان

شبنم ادیبان تصویرگری ایرانی است که متولّد سال ۱۳۷۰ است و از سال ۱۳۹۸در تورنتو زندگی میکند. پس از مرگ غم انگیز مهسا امینی او خود را وقف آگاهی بخشی درباره جنبش «زن، زندگی، آزادی» کرد. ویدیوی انیمیشنی او همراه با ترانه برای در فضای مجازی منتشر شد و بیش از پنج میلیون بازدیدکننده در اینستاگرام داشت. ما در این کتاب از این تصاویر در بخش « سرود خیزش » بهره بردیم. او از خلال هنر خود، ماهیّت این جنبش و دلایل مختلف ظهور آن را به تصویر کشید که هم تمایل به گفتگو را برمیانگیزد و هم جوهری الهام بخش برای حرکت میشود.



بهاره اکرمی

بهاره اکرمی متولّد ایران است و در سال ۱۳۶۵ به فرانسه، جایی که خانواده اش دو سال قبل از دست آیت الله ها به آنجا پناهنده شده بودند می آید. نجات یافته از حمله تروریستی ۱۳ نوامبر ۲۰۱۵ او برای ده ماه در دادگاههای پاریس و سن دنی شرکت کرد و تصویرگر غیررسمی شد: این به چاپ اوّلین رمان گرافیکی او منتهی شد : دوست داشتیم بدانیم. از شروع شورشها در ایران، او به روزنگاری تصویری انقلاب در شبکه های اجتماعی و در بلاگ مدیاپارت پرداخت تا صدای ایرانیان در نبرد به فراموشی سپرده نشود.



بی

بی یک تصویرگر و متخصص هنرهای تجسّمی فرانسوی است که دانش آموخته مدرسه هنر است. او متخصص برگزاری کارگاه های خلاق و تصویر است.



پاتریشیا بلانوس

پارتیشیا بلانوس تصویرگری اسپانیایی است که در بروکلین زندگی میکند. او با دفترچه ای در دست در خیابان ها گام بر میدارد و هر آنچه را که میبیند و دوست دارد به تصویر میکشد. آثار او تاکنون در مجله های متفاوتی چون هارپرز بازار ، اسکوایِر ، وَنیتی فِر ، گلَمر و کانده نَست تراولر چاپ شده است. او همچنین رمان مصوّر و درخشان نیویورک همانی است که باید باشد را در کارنامه خود دارد. این رمان درباره صعود و سقوط ده چهره مشهور نیویورکی است که تاریخ این شهر را به گونه ای دیگر رقم زدند.



کاتل

کاتل مولر در سال ۱۹۶۴ در استراسبورگ به دنیا آمد و قسمت اعظم کارش را به کودکان اختصاص داد. او تاکنون صدها اثر به چاپ رسانده است و برای فستیوال بین المللی کتاب کودک در بولونیا انتخاب شده است. کاتل مولر برای نخستین بار در سال ۲۰۰۰ سری کتاب لوسی را برای مخاطب بزرگسال نوشت. این اثر راه را برای صدها کتاب مصوّر زنانه دیگر با دغدغه های امروز باز کرد. او امروز به تصویرگر چهره زنان درخشان در کتاب مصوّر شهره است. کیکی در مونپارناس ، اولَمپ دو گوژ ، ژوزفین بیکر ، آلیس گی ، بُنوآت گرول چنین بود بارها به چاپ رسیده اند و به زبانهای مختلف در جهان ترجمه شده اند. در سال ۲۰۱۸ جایزه بزرگ بلژیکی ویکتور راسل برای مجموعه کارهایش به او تعلّق گرفت و توانست او را به عنوان نویسندهای مهم و نامدار در حوزه کتاب مصوّر به جهانیان بشناساند.



کوکو

کوکو در سال ۱۹۸۲ در آنمَس چشم به جهان گشود. او تصویرگر مطبوعات است و تاکنون با لیبراسیون، شارلی ابدو و شبکه آرته برای برنامه ۲۸ دقیقه همکاری داشته است. مرجع اصلی کار او اخبار است و به او اجازه میدهد جهان پیرامون ما را با تصویر به چالش بکشد. او در کارهای گروهی متعدّدی چون سالنامه های شارلی ابدو همکاری کرده است و در سال ۲۰۱۹ نخستین فیلم انیمیشن خود را با همکاری رافائل انتوون با نام سور ساخته است. در سال ۲۰۲۱ باز هم تصویر کن را چاپ کرد که روایتی از شاهدان حملات تروریستی ۷ ژانویه ۲۰۱۵ است. از آغاز جنبش «زن، زندگی، آزادی» او در شارلی و لیبراسیون تصاویر زیادی کشید تا بتواند از مرگ مهسا امینی و اعدامها پرده بردارد و به نوعی از این قیام حمایت کند...



دلوپی

دلوپی در سنت اتین به دنیا آمد و از مدرسه عالی هنرهای زیبای آنگولم فارغ التحصیل شد. او از این دسته از تصویرگران است که دوست دارد تا آنجا که در توان دارد با دنیای واقعی در تماس باشد . او با همکاری جین دوکزَر به شرح داستان یک زوج خبرنگار میپردازند که روایت هایی پنهانی از ایران بازگو میکنند. داستان عاشقانه ایرانی کتابی است مستند که سنّتهای ایرانی را به درستی بیان میکند. او توانست جایزه فرانس اَنفو ی کتاب مصوّر اخبار و گزارش را از آن خود کند و در سوییس موفق به دریافت جایزه ب.د.زوم شد. دلوپی با همکاری مرالی و به خاطر علاقه خاصش به تاریخ، اثر زنان الجزایری ۱۹۶۲-۱۹۵۴ را پدید آورد که بیانگر جنگ الجزایر از منظر زنان است. او در تمامی سبکها استاد و تواناست : پلیسی مانند ماجراهای کتابفروشی ناپیدا ، اروتیک مانند برای پوست که با همراهی ساندرین سنت مارک نوشته شد و طنز مانند جهان پیش رو.



هیپولیت

هیپولیت در سال ۱۹۷۶ در فرانسه به دنیا آمد و اکنون در رئونیون زندگی میکند. او با توانایی خاصی که در پردازش داستان دارد، توانست در میان همگان و حتّی منتقدان طرفداران بسیاری بیابد. از میان آنان میتوان به کارهایی چون دراکولا ، استاد بالنترا ، فانتزی خدایان ، سایه ها و شگفت انگیز! نام برد. او که تماشاگر دقیق زمان حال و مسافری متعهّد است، با مجلاّت و روزنامه های زیادی همکاری کرد و برای مجله ۲۱ به طور منظّم داستان مصوّر و گزارشی تحت عنوان کودکان کینشاسا چاپ کرد. او نخستین نویسنده داستان مصوّر است که توانسته است تاکنون به خاطر این گزارش، منتخب جایزه آلبرت لوندر شده است. با علاقه وافری که به موسیقی و سفر دارد، در این سالهای آخر به عنوان طراح پوسترهای استثنائی برای چهرههای سرشناس موسیقی راک در سراسر دنیا فعالیت میکند.



مانا نیستانی

مانا نیستانی در سال ۱۳۵۱ در تهران به دنیا امد و فعالیتش را در روزنامه ها و مجلّات متفاوتی از جمله زن آغاز کرد. بر آثار نیستانی پیاپی برچسبهای سیاسی زدند تا جایی که به تصویرگری برای کودکان روی آورد. در نهایت در سال ۱۳۸۴ به همراه ناشر آثارش دستگیر شد و ناگزیر از کشور خارج شد. او شرح این داستان را در مسخ ایرانی روایت میکند. پس از فرار از ایران، او ابتدا به دوبی و ترکیه و سرانجام به مالزی رفت و تا سال ۱۳۸۸ در آنجا ماند. مانا نیستانی از سال ۱۳۸۹ در فرانسه زندگی میکند و از اقامت پناهندگی سیاسی برخوردار است. او در یکی از آثارش با نام دفترچه راهنمای پناهنده سیاسی به شرح مصائب این اقامت و این جایگاه اجتماعی میپردازد. برادرش؛ توکا نیستانی هم با ضربه های حساب شده مدادش به او در این پروژه یاری میرساند.



توکا نیستانی

توکا نیستانی یک تصویرگر سیاسی و مردمی است که در سال ۱۳۳۸ در تهران به دنیا آمد و در حال حاضر در تورنتو زندگی میکند. او برای بیش از ۴۰ روزنامه ایرانی و برای هفته نامه معروف سوییسی نبلسپالتر طرّاحی میکند و تاکنون در نمایشگاههای متعددی در ژاپن، بلژیک، ترکیه، ایران و ایتالیا شرکت کرده است. برای چیره شدن بر سانسور رسانه ها در ایران، بخصوص پس از بستن رسانه آنلاین او تصاویر طنزآمیز خود را در شبکه های اجتماعی به اشتراک میگذارد.



پاسکال رابته

پاسکال رابته در سال ۱۹۶۱ در تور به دنیا آمد و اکنون در نانت زندگی میکند. پس از آموختن نقاشی در مدرسه عالی هنرهای زیبا آنژه ، او در سال ۱۹۸۹ به داستان مصوّر روی آورد و نخستین کتابهایش را با طرحی سیاه و سفید از سیاه قلم که بین رئالیسم و طنز سیاه قرار دارد نزد فوتوروپلیس چاپ کرد. داستان مصوّر او که انطباقی از رمان ایبیکوس اثر آلکسی تولستوی است یک شاهکار به حساب میآید. این اثر چهار جلدی جوایز متعددی را از ان خود کرد که از ان میان میتوان به جایزه آلف آرت و کانال ب.د اشاره کرد. خلاقیتش او را به سوی سینما کشاند و در انجا در سال ۲۰۱۰ فیلم جویبار کوچک را بر اساس یکی از داستانهای مصوّر خود ساخت.



رهی رضوانی

رهی رضوانی عکّاس، نقّاش و کارگردان است. او در سال ۱۳۵۶ در تهران به دنیا آمد و در حال حاضر در آمستردام زندگی میکند. زمانی که خیلی کوچک بود، شروع به نقّاشی کشیدن کرد، در سنّ دوازده سالگی نخستین دوربین عکّاسی را داشت و در هفده سالگی نخستین فیلمش را ساخت. در سنّ نوزده سالگی به خاطر اینکه یکی از عکسهایش به مذاق رژیم خوش نیامده بود، مجبور به ترک ایران شد. گرچه شش سال و نیم در پناهگاه های پناهندگان در هلند ماند امّا هرگز شور و شوقش را از دست نداد. با هنرمندان و طرّاحان بزرگی چون دناتلا ورساچه و گوچی الکساندرو میکله کار کرد. زمانی که مرجان شروع به کار روی این کتاب کرد، خیلی زود به یاد رهی افتاد. او از آمستردام به پاریس آمد تا از گروه در باغ انتشارات ایکونوکلاست عکّاسی کند. هر بخش کتاب با عکسهای او و متن مرجان آغاز میشود.



لوییس ترونده‌ایم

لوییس ترونده‌ایم متولّد سال ۱۹۶۴ است و تا به امروز بیش از صد کتاب نوشته است و آثاری مشکل پسند و خنده‌دار خلق کرده که توانسته اند جان تازه‌ای به داستانهای مصوّر ببخشند. هنرمندی خودآموز که به خاطر آثاری با شمایل حیوان، شهره عام و خاص است. از میان انها میتوانیم به لَپینو ، رالف آزهام و یا د.ن ژوان با همکاری ژوان سفار اشاره کرد. او علاوه بر نویسندگی، ناشر هم است. در سالهای ۱۹۹۰ او انتشارات اَسوسیاسیون را بنا کرد و با ان هنرمندان موج نوی فرانسه مانند مرجان ساترابی و ژوان سفار را به جهانیان معرفی کند. از سال ۲۰۰۴ او مدیر قسمتی از انتشارات دلکور است. در سال ۲۰۰۶ لوییس ترونده‌ایم جایزه بزرگ شهر آنگولم را دریافت کرد. او اکنون در مونپلیه زندگی میکند. همسر او رنگشناسی معروف با نام بریژیت فیدکلی است که با کمک او به شرح داستان کودکی اش در موصل در شقایقهای عراق پرداخت و طراحی رنگهای قسمت او را برای « زن، زندگی،آزادی » را بر عهده داشته است.



ژوان سفار

ژوان سفار در سال ۱۹۷۱ در شهر نیس و در خانواده ای یهودی از تبار اشکنازی و سفاردی به دنیا امد. خیلی زود و به وفور شروع به خلق و تصویرگری داستانها کرد. در سال ۱۹۹۳ او وارد آتلیه وُژ شد و در انجا با دوست سی ساله اش؛ مرجان آشنا شد. اثر ژوان سفار کاملاً اصل است و او تصویرگری پویاست که حتّی نمیتواند یک روز بدون مدادش زندگی کند. داستانهای او هرگز خالی از طنز و احساس نیست. او با خلاقیّتی که دارد به دنیای سینما هم راه یافته است : اثر او با نام گربه خاخام توانست جایزه سزار بهترین فیلم انیمیشن را دریافت کند و فیلم گنزبور، زندگی حماسی جایزه بهترین فیلم سزار را از آنِ خود کرد.



پاکو روکو

پاکو روکو در سال ۱۹۶۹ در والنسیا و در بخش خودمختار والنسیا در اسپانیا به دنیا امد. او که با ماجراهای استریکس ، بلوبری و تنتن بزرگ شده بود، یکی از نویسندگان نسل جوان با استعداد است که شیفته داستانهای مصوّر اروپایی شد. با درآمیختن رمانهای تصویری و شخصی و درونمایه های متعهّد اجتماعی کارهایش توانستند به موفقیت بزرگی دست یابند. یکی از کارهای موفق او چین و چروکها است که به موضوع آلزایمر میپردازد. این کتاب توانست موفقیتی جهانی به دست آورد. چاپ آمریکایی کتاب خانه برای او جایزه اسنر را رقم زد. در سال ۲۰۲۱ وزارت آموزش و پرورش، فرهنگ و ورزش اسپانیا مدال طلای هنرمند شایسته را به او تقدیم کرد.



نیکلا وایلد

نیکلا وایلد در سال ۱۹۷۷ در فرانسه به دنیا امد. در کودکی دوست داشت در خانه اش در آلزاس بماند و شکلات بخورد. خوشبختانه چند پیشامد غیرمنتظره رژیم غذایی او را تغییر داد. او که در ژوئن ۲۰۰۰ از آتلیه طراحی هنرهای تزئینی استراسبورگ فارغ التحصیل شده بود، ابتدا برای تحصیل به آمریکا و سپس برای کار به افغانستان رفت. این تجربه به او کمک کرد تا کابّل دیسکو را چاپ کند. از ان به بعد، تمام آثارش حاصل تجارب زندگی او در خارج است. اشتیاق او برای سفر، او را به ایران هدایت کرد. چنین سکوت کرد زرتشت که تحقیقی درباره جامعه زرتشتی ایران است جایزه فرانس انفوی کتاب مصوّر خبر و گزارش را از ان خود کرد.



وینشلوس

وینشلوس در سال ۱۹۷۰ در روشل به دنیا امد. هنرمندی خودآموز بود که همه چیز را، از فانزین (طرفدارنامه) های شهرپو گرفته تا گالریهای پاریس امتحان کرد. با قدم گذشتن در مراسم اسکار، به محافلی راه یافت که در آنجا اندیشه های افراطی، شاد، جسور، مجنون، یکپارچه، مردمی و زیرزمینی را گرد هم می آمدند. پینوکیو یِ او به زبانهای مختلف ترجمه شد و توانست جایزه فُو دور فستیوال بینالمللی ب.د در آنگولم را در سال ۲۰۰۹ از آن خود کند و همگان او را بشناسند. او همچنین جایزه پپیت دور بهترین کتاب کودک را در سال ۲۰۱۶ برای در میان جنگل تاریک و اسرارآمیز به دست آورد و در حال حاضر مشغول ساختن فیلم ان است. او دوست دیرینه مرجان ساترابی است و در ساختن دو فیلم بلند با او همکاری داشته که پرسپولیس یکی از آنهاست. این فیلم توانست سزار را نصیب خود کند و کاندیدای اسکار شود.

